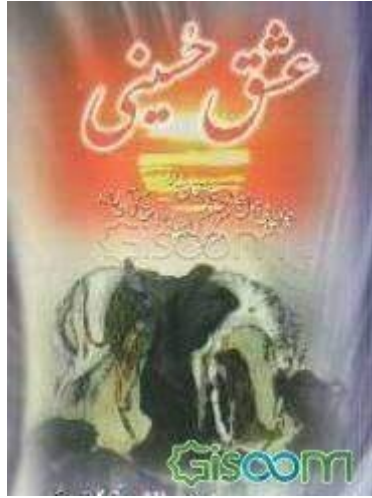


عشق حسینی



محمد تقی صرفی پور



این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست
این چه شمع‌ی است که جانها همه پروانه اوست

مقدمه

عشق به حسین یعنی عشق به خدا و محبت به حسین ع یعنی محبت به خدا. اگر کسی در راه حسین (ع) قدم بگذارد و علاقه به آن حضرت را در دلش قرار دهد در حقیقت به کشتی نجات سوار شده است که: انّ الحسین مصباح الهدی وسفینه النجاه

گریه بر حسین (ع)، زیارت حرم حسین (ع)، زیارت عاشورای حسین (ع)، برگزاری و شرکت در مجلس عزای حسین (ع)، سینه و زنجیر زدن برای حسین (ع)، برپایی سفره ابوالفضل حسین (ع)، زیارت حرم زینب حسین (ع)، همه اینها الهی و خدایی است.

همه اینها مقدمه‌ای برای عشق پاک به خداوند است. برای رسیدن به وصل به خدا. و قطع از همه چیز. الهی هب لی کمال الانقطاع الیک.

- «امام رضا (ع): ای پسر شیب! اگر چنان برای حسین (ع) گریه کردی که اشکت بر گونه ات جاری شد، خدا تمام گناهان کوچک و بزرگت را می‌آمرزد.

ای پسر شیب! اگر می خواهی درحالی با خدا ملاقات کنی که گناهی برگردنت نباشد، حسین (ع) را زیارت کن.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در اطافهای بهشت، با پیامبر (ص) باشی، قاتلین حسین را لعن نما.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در ثواب شهیدان کربلا شریک باشی، هرگاه بیاد آنها افتادی بگو: «یالیتنی کنتُ معکم فافوز معکم فوزاً عظیماً» ای کاش من هم با آنها بودم و به این رستگاری عظیم میرسیدم.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در درجات بالای بهشت با ما باشی، دراندوه ما، غمگین و در خوشحالی ما، خوشحال باش و همیشه با ولایت ما همراه باش که اگر شخصی سنگی را هم دوست بدارد، خدا او را با آن سنگ محشور می نماید.»

در این عصر که همه جارا تاریکی فرا گرفته و فساد در دنیا بیداد می کند و اگر در گوشه ای از دنیا بنام ایران حکومت اسلامی برپا شده مستکبرین با آن سر جنگ دارند و آن را راحت نمی گذارند نور حسین است که می تواند راهنمای گمشدگان حقیقت باشد. نوری که جاذبه اش بسیار قوی است و چشمها را خیره می کند و دلها را مضطرب می نماید.

وقتی جبرئیل نام حسین را برای آدم ذکر کرد. آدم دچار غم و اندوه شد. پرسید حبیب جبرئیل! این شخص کیست که تا نام او را بردی دلم

غمگین شد در اینجا بود که روضه او اولین بار توسط جبرئیل برای آدم(ع) خوانده شد.

همه پیامبران مأمور بودند که به سرزمین کربلا رفته و به حضرت سلام کنند:
السلام علیک ایها الاقمر الازهر

مقدس اردبیلی وقتی به کربلا می رفت در آنجا نجاست و مدفوع خود را در مشکی جمع کرده سپس به خارج چهارفرسخی رفته دفن می نمود. علت را پرسیدند گفت چهارفرسخ در چهارفرسخ حرم حسین است من حاضر نیستم که در این مکان مقدس نجاست وارد کنم.
چهار هزار فرشته شبانه روز در حرم حسین مشغول عزاداری و اظهار محبت به آن نورالهی هستند.

ملا محسن فیض کاشانی

گویند: در زمان شاه عباس یکی از سران کشور خارجی، پیکری را به همراه شخصی نزد شاه ایران فرستاد و درخواست کرده بود که دستور بدهید علمای شما با فرستاده ما دین و مذهب مناظره کنند که اگر مغلوب شدند، به دین ما بگردند!!

فرستاده خارجی این قدرت را داشت که هر که چیزی در دست می گرفت، او از آن خبر می داد.

شاه علما را جمع کرد و قرار شد که ملا محسن فیض با او مناظره کند. ملا محسن فیض به او گفت شاه شما دانشمندی نداشت که بفرستد و شما را که بی دلنش هستید برای مناظره با علمای ایران فرستاده است؟ او گفت که شما از عهده شکست داند من بر نمی آید! اکنون چیزی در دست بگیر تا من بگویم چه چیزی است!

ملا محسن فیض تسبیح مام حسین را در مشت خود پنهان کرد. آن شخص در دریای فکر غوطه ور شد و بسیار فکر می کرد. ملا محسن فیض گت چرا جواب نمی دهی؟ گفت طبق تخص خود می بینم که در دست تو قطعه ای خاک بهش است. تفکر من در این است که خاک بهشت چگونه به دست تو رسیده است؟ ملا محسن فیض گفت: راست گفتم، در دست من قطعه ای از خاک بهشت است و آن تسبیحی از قبر مطهر دخترزاده پیامبرمان که امام بوده می باشد. و از این مطلب بطلان دین شما و حقانیت دین ما روشن شد. در این موقع آن شخص مسلمان شد

حسین نور خدا و محبوب خدا و پیامبر و فدایی در راه اسلام بود او ایثارگر بزرگی بود که: اشهد أنّك كنت نوراً في الاصلاب الشامخة والارحام المطهرة

صلب او در اصلاّب طاهران قرار داشت. او پک و پاکیزه و حجت خدا در زمین بود. بخاطر پاکیش، نورانیتش، ایثارش، بزرگواریش عاشقان زیادی دارد. از هر نژاد و ملیتی. در پاکستان زنان عقیم از زیر اسبی که ذوالجناح نام دارد عبور داده می شوند و فرزند دار می گردند. عده ای حسین گویان از روی ریگها و سنگهای داغ رد می شوند.

در هندوستان در هنگام عبور دسته ای عزادار حسینی ناگاه بنز رهبر هندوها متوقف شد و او پیاده شده و در صف عزاداران قرار گرفت و شروع به سینه زدن کرد. بعد که علت را از او پرسیدند گفت من عاشق حسینم زیرا او شخصیتی است که حاضر شد زیر بار سم اسب برود ولی زیر بار ظلم و ستم نرود.

داستان شهادت طلبی حضرت قاسم بن حسن (ع)
روز عاشورا به صد جوش و خروش — قاسم آمد نزد پیر می فروش
گفت جامی از می نابم بده — تشنه آبم عمو آبم بده.
می قالوا بلی را جرعه نوش! — جرعه ای ز آن باده هم بر من بنوش.
ای

طالب جام الستم ای عمو! — کن ز جام عشق مستم ای عمو!
آمدم تا اذن میدانم دهی — افتخار دادن جانم دهی.
آمدم کز ناله خاموشم کنی — بهر جنگیدن کفن پوشم کنی.
سیزده ساله ام اندر روزگار — می کشم بهر شهادت انتظار.
همجوار اکبر خود کن مرا — پیش مرگ اصغر خود کن مرا.

ای عمو! هنگام شیدایی بود — چون نبرد من تماشایی بود.
اذن جنگم ده تماشا کن مرا — مرحبا بر گو و شیدا کن مرا.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم:

«ان للحسین فی بواطن المؤمنین معرفه مکنونه.»

همانا دل های مؤمنان را با حسین (علیه السلام) آشنایی نهفته است.
ما باید فرهنگ حسینی را در ایران گسترش دهیم که از مؤثرترین شیوه
ها و راهها برای مقابله با تهاجم فرهنگی است.

دشمنان عشق های کاذب را ترویج می کنند. عشق به فلان هنرپیشه یا فلان
ورزشکار و افرادی که نمی توانند الگوی خوبی باشند. در حالی که ما
بهترین الگوها را داریم. چهره نورانی حسین و قمر بنی هاشم با آن فضایل
زرگی که داشتند با آن ایثار و شجاعت و قهرمانی و..

مرحوم فلسفی نقل می کرد که قبل از انقلاب در زاهدان تبعید
بودم. متوجه شدم که جوانهای سنی مشکلات اخلاقی زیادی دارند. روزی
تعدادی از علمای آنها را به خانه ام دعوت کردم و در ابتدا من شروع به
صحبت کردم و گفتم چرا نهی از منکر نمی کنید؟ چرا برای آنها سخنرانی
نمی نمائید؟ چرا بی تفاوتید؟

بعد از صحبت های من، یکی از آنها گفت: جناب آقای فلسفی! علت آن است
که ما حسین نداریم. شما که حسین را دارید یک یا حسین می گوئید وعده
ای بدور شما جمع می شوند. اما ما از این امر محروم هستیم!

آنطون بارا (مسیحی): اگر حسین از آن ما بود، در هر سرزمینی برای او
بیرقی برمی افراشتیم و در هر روستایی برای او منبری بر پا می نمودیم و
مردم را با نام حسین به مسیحیت فرا می خواندیم.
مرحوم سید علی قاضی عارف کامل:
محال است انسان بجز از راه سیدالشهدا به مقام توحید برسد. شریان
فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهدا است. پیشکار این فضیلت
هم حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس است.

تولد:

امام حسین (ع) در سوم شعبان سال چهارم هجری در شهر مدینه، در حالیکه شش ماه بیشتر در شکم مادرش زهراء (س) نبود، متولد شد. در 45 سالگی به امامت رسید و در 55 سالگی در محرم سال 61 هجری قمری بشهادت نائل آمد.

در هنگام تولدش، چون فاطمه زهراء (س)، شیر نداشت، رسول خدا (ص) به معجزه الهی انگشت سبابه خود را در دهانش می گذاشتند و او از پیامبر تغذیه می نمود.

نام او را بدستور خدا، حسین معادل شیر نام پسر دوم هارون (ع) جانشین موسی (ع) گذاشتند. گفته اند که قبل از اسلام نام حسن و حسین سابقه نداشته است.

در وقت ولادتش، گروهی از فرشتگان به سرپرستی جبرئیل در حالیکه فطرس ملک را به همراه داشتند، برای عرض تبریک الهی بر پیامبر نازل شدند. جبرئیل بعد از ادای مأموریت، به رسول خدا عرضه داشت که فطرس مورد غضب الهی است، شما شفاعت کنید تا خدا از او راضی شود.

پیامبر فرمود که خود را به قنذاقه حسین (ع) بمالد! چون چنین کرد خدا او را بخاطر حسین (ع) بخشید. در هنگام صعود فطرس به آسمان، این فرشته عرضه داشت که در مقابل این محبت حسین (ع)، منمهم سلام زائرینش را در هر کجای زمین که باشند، به او می رسانم.

گریه رسول خدا (ص)

عشق حسینی

در روز هفتم ولادت حسین(ع) بعد از اینکه گوسفندی برایش عقیقه کردند و سرش را تراشیده هم وزن موی سرش، نقره صدقه دادند و سرش را با خلو، خوشبو نمودند، رسول خدا(ص) او را برداشتنش نشانده و فرمود:

ای اباعبدالله! کشته شدن تو بر من چه بسیار سخت است.

اسماء گفت: پدر و مادرم به فدایت باد! این چه خبری است که روز اول و امروز فرمودید و گریه نمودید؟

فرمود: برای این فرزند دلبندم می‌گیریم که کافران بنی امیه او را به شهادت می‌رسانند. شخصی او را می‌کشد که در دین من شکاف ایجاد می‌نماید و به خداوند کافر می‌شود!

سپس فرمود: خدایا! از تو در حق این دو فرزندم آن را می‌خواهم که ابراهیم درباره ذریه خود خواست. خدایا! این دو و دوستان این دو را دوست بدار! و دشمنان این دو را لعن نما! لعنتی بسیار که آسمان و زمین از آن لعنت پر شود.

القاب و کنیه ها

سید الشهداء، سید شباب اهل الجنة، ثارالله، مظلوم، شهید، قتیل العبرات «کشته اشکها»، و ترالله، العابد، الزاهد، الصدیق، الطاهر، الطیب، المبارک، الرضی، المرضی، التقی، الهادی، المهدی، الذائد «دفاع کننده»، المجاهد، العالم، امام الهدی، سبط الرسول، قره عین البتول، صفوة الله «برگزیده خدا»، خالصة الله ... و کنیه حضرت اباعبدالله و ابوالشهداء بوده است.

این حسین است کز برایش جبرئیل — وحی، نغمه سرایی می‌کند.
این حسین است کز فروغ روی او — شمس، کسب روشنایی می‌کند.
این حسین است کز تمام ما سوا — دل برید و دل ربائی می‌کند.

نام حسین، خیلی ها را به خود جذب می کند. شیعه، سنی، هندو، مسیحی، یهودی و دیگر ملیتها را.

عزاداری اهل تسنن در عاشورا

منطقه «شورابی» از توابع «هوی گنج سیلخت» در شمال شرقی بنگلادش از صدها سال پیش به عنوان منطقه عاشقان اهل بیت (علیهم السلام) به ویژه اصحاب کساء و پنج تن آل عبا معروف است در این منطقه در روزهای دهه محرم و به ویژه تاسوعا و عاشورا از حدود ۳۰ روستای پیرامون آن، زنان و مردان ضمن راهپیمایی به سوگواری می پردازند. سوگواران شامل زن مرد و کودک که همگی از پیروان اهل سنت هستند در ایام عاشورا به یاد شهدای کربلا روزه دار و پا برهنه می شوند. سرگرد محمد عبد الواحد یکی از سازمان دهندگان مراسم عاشورا و دبیر کل انجمن «پاک پنج تن» علاقمندی خود را برای برگزاری هر چه بهتر مراسم سوگواری بروز می دهد و در این راه تلاشهای خوبی دارد.^(۱)

از دیگر مناطقی که مراسم عاشورا در آن برگزار می گردد شهر مانیک گنج است. راهپیمایی عاشورا در شهر مانیک گنج از ۸۰ سال پیش رایج شده است و عموم مردم آن منطقه در این مراسم شرکت می نمایند. آقای مسلم الدین خان یکی از وزرای سابق دولت بنگلادش با یادآوری تاریخچه آغاز این راهپیمایی و مراسم عاشورا از ۸۰ سال پیش گفت: این راهپیمایی در دوران مبارزه علیه سلطه گران انگلیسی در بسیج و تشویق مردم مسلمان نقش به سزایی ایفا کرد.

مردم شهر مانیک گنج و روستاها و بخشهای حومه آن همگی از برادران اهل سنت می باشند و در کل این منطقه حتی یک خانواده شیعه نیز زندگی نمی کند. «انجمن پاک پنجتن» که از سوی گروهی از پیرها و صوفی های اهل سنت که علاقمند به اهل بیت (علیهم السلام) هستند تشکیل گردیده برنامه سوگواری و راهپیمایی و سخنرانی و عزاداری و قمه زنی را تنظیم و ساماندهی می نماید.

این انجمن گرایش شدیدی به مکتب اهل بیت (ع) به ویژه پنجتن پاک و سالار شهیدان حضرت ابا عبد الله الحسین (ع) دارد.

1- ماهنامه کوثرش 26

روز عاشورا به صد جوش و خروش — قاسم آمد نزد پیر می فروش
گفت جامی از می نابم بده — تشنه آبم عمو آبم بده.
ای می قالوا بلی را جرعه نوش! — جرعه ای ز آن باده هم بر من بنوش.
طالب جام الستم ای عمو! — کن ز جام عشق مستم ای عمو!
آمدم تا اذن میدانم دهی — افتخار دادن جانم دهی.
آمدم کز ناله خاموشم کنی — بهر جنگیدن کفن پوشم کنی.

عشق حسینی

سیزده ساله ام اندر روزگار — می کشم بهر شهادت انتظار.
همجوار اکبر خود کن مرا — پیش مرگ اصغر خود کن مرا.
ای عمو! هنگام شیدایی بود — چون نبرد من تماشایی بود.
اذن جنگم ده تماشا کن مرا — مرحبا بر گو و شیدا کن مرا.

((استاذن في القتال فلم ياذن له فما زال به حتى اذن له)).

جان زهرا کربلائی کن مرا — در ره قرآن فدائی کن مرا.
ای عمو! حق علی بت شکن — دست رد بر سینه قاسم زن.
به طرف میدان آمد و جنگید تا در لحظه آخر، امام حسین (ع) را صدا زد، حضرت، خود را با عجله بر بالین ((قاسم)) رساند و دید که قاسم پاها را به زمین می زند:
کاش نمی دید عمو پیکرت — تا ببرد هدیه بر مادرت.
کاش نمی دید تو را اینچنین — جان دهی و پا زنی بر زمین.
((ثم قال (ع): عز علی عمک ان تدعوه فلا يجيبک او يجيبک فلا ینفعلک اجابته)) ((۶۱)).
سخت است بر عمویت که او را صدا بزنی ولی نتواند پاسخ تو را بدهد یا پاسخ تو را بدهد، ولی فایده ای برای تو نداشته باشد)).

(محصل شهید مهدی نظری از: تهران)

«خدا یا، هر موقع که واقعه کربلا را به یاد می آورم، چشمانم پراز اشک می شود و به یاد رگ های پاره پاره حسین (ع) می افتادم که زین العابدین (ع) بر آن بوسه می زند؛ به یاد رقیه می افتادم که وقتی سر پدرش را می بیند، جان می دهد؛ به یاد بدن حسین می افتادم که چیزی از او شناخته نمی شود؛ و به یاد علی اکبر حسین می افتادم. خدا یا، ما چنین رهبرانی داشتیم؛ چطور می شود که راه ایشان را فراموش کنیم و چطور می شود عاشق نباشیم؟ خدا یا، من عاشق کربلای حسینیم، می خواهم در راه کربلا به شهادت برسم؛ کمک کن! خدا یا، تو را طلب کردم تو را یافتم و شناختم. خدا یا، دوست می دارم و به تو عشق می ورزم. پس به عهدت وفا کن و مرا به سوی خود بخوان.»

چون به مرکز باز شد سلطان ابرار — که آساید دمی از رزم و پیکار
((فوقف یستريح ساعة)).

فلک سنگی فکند از دست دشمن — به پیشانی وجه الله احسن.
چو زد از کینه آن سنگ جفارا — شکست آینه ایزد نمارا.
((اذا اتاه حجر فوقع علی جبهته)).

عشق حسینی

که گلگون گشت روی عشق سرمد — چو در روز احد روی محمد.
به دامان کرامت خواست آن شاه — که خون بزداید از آن چهر چون ماه.
(فاخذ الثوب ليمسح الدم عن جبهته)).

یکی الماس وش، تبری ز لشکر — گرفت اندر دل شه جای تاپر.
که از پشت پناه اهل ایمان — عیان گردید زهر آلود پیکان.
(فاتاه سهم مسموم له ثلاث شعب فوق علي قلبه)).
سنان زد نیزه بر پهلوی چنانش — که جنب الله ببرد از سنانش.
(فطعنه سنان بن انس النخعي في ترقوته)).
بدیدارش دلار، رایت افراشت — سمند عشق، بار عشق بگذاشت.
ز بهر وصل، فخر نسل آدم — به روافد آدمی گفت اندر آن دم.

ترکت الخلق طرا فی هواکا — وایتمت العیال لکی اراکا.
فلو قطعتنی فی الحب اربا — لما حن الفؤاد الی سواکا((۶۶)).

نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت — نه سید الشهداء بر قتال طاقت داشت.
بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد — اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد.

(بسجی شهید اسماعیل برازنده از: خمین)

«اگر بناست همه چیز دنیا با مرگ پایان یابد، چه بهتر که شهادت پرافتخار، آخرین قفس زندگی انسان باشد. باید دوستان و خویشان و نیز پدر و مادر و شاد باشند و موقع تشییع جنازه من، عروسی ام را در نظر آورند و شادی کنند که فرزندان را در راه خدا قربانی کرده اند. در سختی های جنگ، درس ایثار را از ابوالفضل و درس شهادت و شجاعت را از علی اکبر و درس شهادت را از حسین (ع) آموختم، تا در آن دانشگاه فارغ التحصیل شوم.»

زود بیرون رو تو در سمت عراق — کربلا دارد به خونت اشتیاق.
حق تو را غلطان به خونت خواسته — این قبا بر پیکرت آراسته.
کودکانت را ببر همراه خود — نینوارا پر سوز کن از آه خود.

(پاسدار شهید عبدالعظیم خالیدی از: کوت شنوف)

«پدر جان، اگر فرزندان قطعتهای از دل شماست، بدان که سرور شهیدان، تمام جان و دل و خون و گوشت حضرت رسول الله (ص) بوده که به خاطر حفظ اسلام جان خود را فدا کرده و درخت اسلام را با خون خود آبیاری کرد. حتما می دانید که بر امام حسین (ع) چه گذشت آیاخونی از خون حسین پاک تر و رنگین تر داریم که می خواهید بر من ناله و زاری کنید؟ و اگر خواستید اشک بریزید، به یاد امام حسین (ع) اشک بریزید.»

عشق حسینی

ای خدا شب شده و من چه کنم — یک تن و این همه دشمن چه کنم
کوفیان همه پیمان شکنند — چون نمک خورده نمکدان شکنند.
صبح با من همه پیمان بستند — شب در خانه به رویم بستند.
صبح بر دامن من چنگ زدند — شب از بام به من سنگ زدند.

(بسیجی شهید عیسی شیخ حسینی از: گنبد کاووس)

«پدرجان، افتخار کن که خداوند به تو چنین فرزندی اعطا کرده است که در راه خدا انجام وظیفه می کند، اگر من در جبهه شهید شدم، چه سعادتی بهتر از این. مگر من از علی اکبرها بهترم و از علی اصغر کوچکترم؟ پدرجان، چه راهی را بهتر از راه سرخ حضرت حسین (ع) سراغ دارید. اگر هست به من نشان بده تا به آن راه بروم.

اسلام در خطی است که همیشه به خون احتیاج دارد. با توجه به این که برادران دوازده ساله و سیزده ساله ما شهید می شوند، هنوز هم کم است و این درخت اسلام باید با این خون ها آبیاری شود.»

آن دم بریدم من از حسین دل — کمد به مقتل شمر سیه دل
او می دويد و من می دیدم — او سوی مقتل من سوی قاتل.
او می کشید و من می کشیدم — او خنجر از کین، من ناله از دل.
او می نشست و من می نشستم — او روی سینه، من در مقابل.
او می برید و من می بریدم — او از حسین سر من از حسین دل.

(محصل شهید مسعود طعان پور از: تهران)

«ای غفار الذنوب، ائمه اطهار، ای محمد (ص) و علی (ع)، فاطمه (س)، حسن (ع) و حسین (ع)، بارها در خانه شما آمدم و شما را شفیع قرار دادم. نمی دانم که قبول کردید مرا یا نه. اما می دانم که اگر شهادت نصیبم شود، شما در خانه را به روی بنده گنه کار و رویاه باز کردید. ای حسین جان، نمی توانم مقدار محبت من نسبت به شما و اهل بیت روی کاغذ بیاورم، اما همین را می گویم که دوست دارم بارها جانم را قربانی شما عزیزان کنم.»

گفت ای گروه هر که ندارد هوای ما — سر گیرد و برون رود از کربلای ما
نا داده تن به خواری و ناکرده ترک سر — نتوان نهاد پای به خلوت سرای ما.
این عرصه نیست جلوه گه روبه و گراز — شیر افکن است بادیه ابتلای ما.

عشق حسینی

بر گردد آنکه با هوس کشور آمده — سرناورد به افسر شاهی گدای ما.
مارا هوای سلطنت ملک دیگر است — کاین عرصه نیست در خور فرهمای ما.

سلیمان طباطبایی نائینی

در حالات او نقل شده که: چون ایام عاشورا می رسید، لباس سیاه پوشیده و از لذات و تمتعات اجتناب کرده و شب و روز می گریست و به مؤمنین غذا می داد و شخصاً به عزادارها خدمت می کرد و مانند عزادارها عمایه را از سر بر می داشت و آستینها را بالا می زد و دگمه هارا باز می کرد و هنگامی که بالای منبر قرار می گرفت و مشغول موعظه می شد و به روضه می رسید، زیاد گریه می کرد بطوری که از شدت گریه غش می کرد و از منبر می افتاد.

توئی کعبه و حرم، توئی مکه و منا — توئی مشعر همم، توئی زمزم و صفا.
توئی حجر و مستجار، توئی قبله دعا — توئی خیر من یطوف، توئی خیر من سعا.
توئی مطلب رسول، توئی مقصد خدا.
هم از رکن و هم مقام، هم از عمره هم ز حج.
تو روح مصوری، تو جان مجسمی — تو نفس مجردی، تو عقل مکرمی.
تو لوحی و تو قلم، تو عرش معظمی — تو آیات منزلی، تو اسما اعظمی.
ز ادم مؤخری، به ادم مقدمی.
توئی آیت رجا، توئی معنی فرج.
ز آبی که خضرا ندادند در حیات — به قبر شریف او ببندند در ممات.
ولی سوی شه نرفت، نمود آب احترام — نه در مردگی به قبر، نه در زندگی به کام.
(شعر از: میرزا یحیی مدرس اصفهانی (قده)).

ملا محسن فیض کاشانی

عشاق چون بدر که معشوق رو کنند — از آب دیدگان تن خود شستشو کنند
قربان عاشقی که شهیدان کوی عشق — در روز حشر رتبه او آرزو کنند.
عباس نامدار که شاهان روزگار — از خاک کوی او طلب آبرو کنند.
بی دست ماند و داد خدا دست خود به او — آنانکه منکرند بگو روبرو کنند.

عشق حسینی

گر دست او نه دست خدائی است پس چرا — از شاه تا گدا همه رو سوی او کنند.
در گاه او که درگاه باب الحوائج است — باب الحوائجش همه جا گفتگو کنند.

شخصی به نام شیخ جعفر بود که همیشه بعد از نماز امام امت در مسجد شیخ چند جمله‌ای ذکر می‌گفت و روضه می‌خواند. حاضران چندان اعتنایی نداشتند و کم‌کم متفرق می‌شدند و می‌رفتند و تنها کسیکه مقید بود تا آخر بنشیند و روضه را گوش دهد مرحوم حاج آقامصطفی بود که گاهی می‌شد که فقط ایشان در مسجد مانده بود و به روضه شیخ جعفر گوش می‌داد و می‌گریست

آتش به آشیانه مرغی نمی‌زنند — گیرم که خیمه، خیمه آل عبا نبود
لب تشنه کی کشند کسی را کنار آب — گیرم حسین، سبط رسول خدا نبود.
دنیا ندیده کودک لب تشنه را کشند — ای کاش! روی دست پدر این جفا نبود.
راس بریده را که زند چوب خیزران — گیرم لبش به خواندن ذکر خدا نبود.

اینجا وزارت فرهنگ است

یکبار من به خاطر دارم که در روز تاسوعا یا عاشورا مأمورین رضاخان به مسجد جامع آمدند که که مانع برگزاری مراسم عزاداری شوند و می‌گفتند باید از وزارت فرهنگ اجازه بگیرید.

در این حال آیت الله شاه آبادی، خطاب به آقای سید علی اصغر آل احمد که صدای خیلی خوبی هم داشت، فرمودند که ((زیارت عاشورا را بخوان!

عشق حسینی

مرحوم آل احمد هم شروع به خواندن زیارت عاشورا کرد و در اثر آن صدای گریه و ضجه عزاداری مردم در تمام بازار بلند شد. بعد هم آیت الله شاه آبادی خطاب به مأمورین رضا خان گفتند به آن مرد قلدر چاروادار بگو که مانع عزاداری مردم نشود و به وزیر فرهنگ هم بگوید که در وزارت فرهنگش را ببندد. اینجا وزارت فرهنگ ماست.)

بزرگ فلسفه، نهضت حسین این است — که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است.
نه ظلم کن به کسی، نی به زیر ظلم برو — که این مرام حسین است و منطق دین است.
همین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافی است — اگر چه گریه بر آلام قلب تسکین است.
ببین که همت والای او چه بود ای دوست — که درک آن سبب عزوجاه و تمکین است.
فرازنی سر وی گر رود نباشد باک — که سر فرازی طاهای آل یاسین است.
اگر چه داغ جوان تلخ کام کردش گفت — که مرگ در ره حفظ شرف چه شیرین است.

ملاً آقا دربندی

درباره ملاً آقا دربندی آمده است که در اقامه مصیبت ابا عبدالله (ع) بسیار مواظب و راسخ بود، بطوریکه در بالای منبر از شدت گریه، غش می کرد و در روز عاشوراء، لباس خود را در آورده و لنگ می بست و خاک بر سر می ریخت و گل به بدن می مالید و به همان صورت بر بالای منبر می رفت

بگفتا یا حبیبی! یا حبیبی! — که خونت عالمی را مشکبو کرد
سلامت می کنم برگو جوابم — که طبعم میل گفتار نکو کرد.

چو نشنید او جواب خویش از یار — که حل مشکل خود موبه مو کرد.
به خود گفتا ندیده کس به عالم — تن بی سر که بتوان گفتگو کرد.

سیدمیر حامد حسین صاحب «عبارات الانوار»

سید حسین یزدی گفته است: من شنیده بودم که میرحامد حسین، توان و طاقت شنیدن مصیبت‌های دردناک جدش امام حسین (ع) و اهل بیت او را ندارد. از این رو، مصیبت در حضورش خوانده نمی شد. از قضا، روزی در «لکهنو» درحالی که بر فراز منبر بودم، داخل حسینیه شد، ولی من متوجه

حضورش نشدم و طبق معمول مصیبتی را خواندم. ناگهان دیدم صدای مردم بلند شد که می گفتند: بس است! بس است! دیگر نخوان! تعجب کردم و پس از لحظه ای فهمیدم که بر اثر ذکر مصیبت من، سید از هوش رفته است و مدهوش گشته است.

از آب هم مضایقه کردند کوفیان — خوش داشتند حرمت مهمان کربلا بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید — خاتم ز قحط آب، سلیمان کربلا. ز آن تشنگان هنوز به عیوق می رسد — فریاد العطش ز بیابان کربلا.

سینه زنی در کلیسا!
دکتر غلامعلی افروز نقل می کند: در سفری که به همراه دوستان به یکی از کشورهای

اروپائی داشتم، روز یکشنبه به کلیسایی که در آن نزدیکی بود، رفتیم، مراسم دعا و موعظه به پایان رسید. سپس، کشیش جوانی شروع به خواندن مطالبی شبیه روضه های ما شیعیان کرد، و مردم هم مشغول سینه زدن شدند. من از این عمل آنها بسیار تعجب کردم، زیرا سینه زدن جزء آیین شیعیان است، پس چگونه است که این رسم سر از کلیسا در آورده است؟

پس از پایان عزاداری به دیدن آن کشیش رفتم، بعد از معرفی خود از چگونگی پیدایش این گونه عزاداری سؤال کردم، وی گفت: من مدت‌ها بود که احساس می‌کردم مراسم کلیسا تکراری و بی روح شده است، به همین دلیل به دنبال راهی برای ایجاد جذابیت در برنامه های کلیسا بودم تا اینکه به ایران رفتم و دو سال در تهران در روز عاشورا مراسم عزاداری شیعیان را از نزدیک دیدم، سپس به لبنان و سوریه رفتم و شبیه این مراسم را در آنجا دیدم، بنابراین از مراسم عزاداری آنان در عزاداری برای حضرت عیسی علیه السلام الگوبرگيري کردم.

چند کلیسای دیگر نیز این روش را از ما تقلید کردند و جالب است بدانید که حضور جوانان در کلیساهایی که از این نوع عزاداری الگو برداری کرده اند چندین

برابر شده و همچنین فساد در آن مناطق
به گونه چشم گیری کاهش پیدا کرده است. ()
مجله زمزم، دی و بهمن 1381

ادوارد براون (مستشرق معروف انگلیسی): آیا قلبی پیدا می شود که وقتی درباره
کربلا سخن می شنود، آغشته با حزن و الم نگردد؟ حتی غیر مسلمانان نیز
نمی توانند پاکی روحی را که در این جنگ اسلامی در تحت لوای آن انجام گرفت
انکار کنند.

آه از آن ساعت که با صد شور و شین — زینب آمد بر سر قبر حسین
السلام ای کشته راه خدا — السلام ای نور چشم مصطفی.
السلام ای شاه بی غسل و کفن — السلام ای کشته دور از وطن.
السلام ای تشنه آب فرات — السلام ای کشتی بحر نجات.
بهر تو امروز مهمان آمده — خواهرت از شام ویران آمده.
چون تو رفتی بی کس و یاور شدم — دستگیر فرقه کافر شدم.
آتش کین کوفیان افروختند — خیمه مارا به آتش سوختند.
الغرض از کوفه تا شام خراب — گر چه ما دیدیم ظلم بی حساب.
لیک دارم شکوه ها از اهل شام — کز سر دیوار و از بالای بام.
آه از آن ساعت که از روی غضب — زاده سفیان یزید بی ادب.
در حضور خواهر گریان تو — چوب می زد بر لب و دندان تو.

حسین، یا حسین، آنقدر فریاد هل من ناصر ینصرنی ات نافذ بود و آنچنان تنهایی ات در آن تفتیده
«یا حسین، یا
را به آتش کشید که اکنون در لیبیک به تو ای وارث رسولان همه سختیها را با لذت ایثار بر دوش
شت برهوت دلمان
خواهیم کشید».

چون به میدان ز حرم اکبر رفت — روح از جسم حرم یکسر رفت
 همه گفتند که پیغمبر رفت.
 زان طرف مرگ به استقبالش — زین طرف چشم حسین دنبالش.
 من نگویم مرو ای ماه، برو — لیک قدری بر من راه برو.
 ای جگر گوشه من ای پسر — هیچ دانی که چه آری به سرم.
 مرو این گونه شتابان ز برم — قدری آهسته من آخر پدرم.
 نه همین از پی خود می کشیم — ای مسیحا نفسی می کشیم.
 رنگ خود باخت زیانگ پسرش — ز آنکه دانست چه آمد به سرش
 تا به من بانگ تو در خیمه رسید — دید زینب ز رخم رنگ پرید.
 آدمم با چه شتایی سویت — خواستم زنده ببینم رویت.
 فوضع خده علی خده.
 سپه کوفه همه استاده — به تماشای شه و شه زاده.
 شه روی نعش علی افتاده — همه گفتند حسین جان داده.
 به یقین جان حسین بر لب بود — آنکه جان داد به او زینب بود.
 شعر: از علی انسانی.

علامه طنطاوی (دانشمند و فیلسوف مصری): (داستان حسین) عشق آزادگان را
 به فداکاری در راه خدا بر می انگیزد و استقبال مرگ را بهترین آرزوها به
 شمار می آورد، چندانکه برای شتاب به قربانگاه، بر یکدیگر پیشی جویند.

کی روا بودن ولی کردگار — تا چهل منزل شود اشتر سوار.
 آن یکی گفتا که اینان کیستند — دیگری گفتا مسلمان نیستند.
 آن یکی گفتا که این بیمار کیست — دیگری گفتا که بابش خارجی است.
 آن یکی گفتا عجب افسرده است — دیگری گفتا برادر مرده است.

عشق حسینی

به روز ترویه محمل ببستند — خواتین اندر آن محمل نشستند.
حرم را از حرم کردند بیرون — همه سر گشته اندر دشت و هامون.
کسانی را که در عالم پناهند — برون کردند از بیت خداوند.

عبد الرحمان شرقاوی (نویسنده مصری): حسین «ع»، شهید راه دین و آزادگی
است. نه تنها شیعه باید به نام حسین بیاید، بلکه تمام آزاد مردان دنیا باید به این نام
شریف افتخار کنند.

بار بگشائید یاران اینجا کربلاست — آب و خاکش با دل و جان آشناست
بار بگشائید خوش منزلگهی است — تا به جنت زین مکان اندک رهی است.

سر پرسی سایکس (خاور شناس انگلیسی): حقیقتا آن شجاعت و دلاوری که این
عده قلیل از خود بروز دادند، به درجه ای بوده است که در تمام این قرون متمادی
هر کسی که آن را شنید، بی اختیار زبان به تحسین و آفرین گشود. این یک مشت
مردم دلیر غیر تمند، مانند مدافعان ترموپیل، نامی بلند غیر قابل زوال برای خود تا
ابد باقی گذاشتند

زینب چو دید پیکر آن شه به روی خاک — از دل کشید ناله به صد درد سوزناک.
کای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن — احوال ما بین و سپس خواب ناز کن.
ای وارث سریر امامت زجای خیز — بر کشتگان بی کفن خود نماز کن.
برخیز صبح شام شد ای میر کاروان — ما را سوار بر شتر بی جهاز کن.

جرج جرداق (دانشمند و ادیب مسیحی): وقتی یزید، مردم را تشویق به قتل حسین و مامور به خونریزی می کرد، آنها می گفتند: «چه مبلغ می دهی؟» اما انصار حسین به او گفتند: ما با تو هستیم. اگر هفتاد بار کشته شویم، باز می خواهیم در رکابت جنگ کنیم و کشته شویم.

بابا چرا سر از خاک یک لحظه برنداری — حق داری ای پدر جان! زیرا که سرنداری
مارا سوار کردند با ضرب تازیانه — بابا مگر تو با ما عزم سفر نداری.
(فاجتمعت عدة من الاعداء حتی جروها عنه)) (۰۰).
مزیدیم که در این دشت مرا کاری هست — گرچه گل نیست ولی صفحه گلزاری هست.
ساربانان تو وزن این همه آواز رحیل — آخر این قافله را قافله سالاری هست.

گیبون (مورخ انگلیسی): با آنکه مدتی از واقعه کربلا گذشته و ما هم با صاحب
واقعه هم وطن نیستیم، مع ذلک مشقات و مشکلاتی که حضرت
حسین (ع) تحمل نموده، احساسات سنگین دل ترین خواننده را بر می انگیزد، چندانکه
یک نوع عطوفت و مهربانی نسبت به آن حضرت در خود می یابد.

برخیز حال زینب خونین جگر پیرس — از دختر ستمزده حال پسر پیرس.
با کشتگان به دشت بلاگر نبوده ای — من بوده ام حکایتشان سر به سر پیرس.
از ماجرای کوفه و از سرگذشت شام — یک قصه ناشنیده حدیث دگر پیرس.
بال و پر ز سنگ حوادث به هم شکست — برخیز حال طائر بشکسته پر پیرس.

ماریین آلمانی (خاور شناس): حسین «ع» با قربانی کردن عزیزترین افراد خود و با اثبات مظلومیت و حقانیت خود، به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلند آوازه ساخت. این سرباز رشید عالم اسلام به مردم دنیا نشان داد که ظلم و بیداد و ستمگری پایدار نیست و بنای ستم هر چه ظاهراً عظیم و استوار باشد، در برابر حق و حقیقت چون پر کاهی بر باد خواهد رفت.

از آب هم مضایقه کردند کوفیان — خوش داشتند حرمت مهمان کربلا بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید — خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا. ز آن تشنگان هنوز به عیوق می رسد — فریاد العطش ز بیابان کربلا.

عباس محمود عقاد (نویسنده و ادیب مصری): جنبش حسین، یکی از بی نظیرترین جنبشهای تاریخی است که تاکنون در زمینه دعوتهای دینی یا نهضت‌های سیاسی پدیدار گشته است... دولت اموی پس از این جنبش، به قدر عمر یک انسان طبیعی دوام نکرد و از شهادت حسین تا انقراض آنان بیش از شصت و اندی سال نگذشت

کجا رفتند آن رعنا جوانان — کجا رفتند آن پاکیزه جانان همه بار سفر بستند و رفتند — همه دست از جهان شستند و رفتند.

موریس دوکبری: در مجالس عزاداری حسین گفته می شود که حسین، برای حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت وزیر بار استعمار و ماجراجویی یزید نرفت. پس بیایید ما هم شیوه او را سرمشق قرار

داده، از زیردستی استعمارگران خلاصی یابیم و مرگ با عزت را بر زندگی باذلت ترجیح دهیم.

تشنه بود آری ولیکن بیشتر — تشنه بودش دل، به دیدار پدر
گفت باب از عطش بگذاختم — سویت ای بحر حقیقت تاختم.
شه زبان خود نهادش در دهان — از یم عشق بزد آبی به جان.
گفت هان! آهنگ رفتن ساز کن — بار دیگر کارزار آغاز کن.
جد تو، دیده به سویت بسته است — منتظر در راه تو بنشسته است.
تا کند سیرابت ای پژمرده جان! — کو بود ساقی بزم عاشقان.

واشننگتن ایروینگ (مورخ مشهور آمریکایی): برای امام حسین «ع» ممکن بود
که زندگی خود را با تسلیم شدن اراده یزید نجات بخشد، لیکن مسئولیت پیشوا
و نهضت بخش اسلام اجازه نمی داد که او یزید را بعنوان خلافت بشناسد. او
بزودی خود را برای قبول هر ناراحتی و فشاری به منظور رها ساختن اسلام از
چنگال بنی امیه آماده ساخت. در زیر آفتاب سوزان سرزمین خشک و در روی
ریگهای تفتیده عربستان،⁽¹⁶⁾ روح حسین فنا ناپذیر است. ای پهلوان و ای نمونه
شجاعت و ای شهسوار من، ای حسین

یکی طفلی برون آمد ز خرگاه — سوی شه شد روان چون قطعه ماه
در آن دم، خواهران را گفت آن شاه — که این کودک برون ناید ز خرگاه.
گریزان از حرم گردید آن ماه — دوان تارفت در آغوش آن شاه.
شهش بگرفت همچو جان شیرین — بگفت ای یادگار یار دیرین.
چرا بیرون شدی از خرگاه ای جان — نمی بینی مگر پیکان بران.
بناگاه کافری زان قوم گمراه — حواله کرد تیغی بر سر شاه.

عشق حسینی

ز بهر حفظ شه، کودک حذر کرد — بر آن تیغ، دست خود سپر کرد.
جدا گردید دست کودک از بن — بشه گفتا به بین چون کرد بام.
چه دیدش حرمله آن کفر بدبخت — بزد بر سینه اش تیری چنان سخت.
که کودک جان بداد وبی مهبا — پرید از دست شه تا نزد بابا(()).

فردریک جمس: درس امام حسین و هر قهرمان شهید دیگری این است که در دنیا اصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد که تغییر ناپذیرند و همچنین می‌رساند که هر گاه کسی برای این صفات مقاومت کند و بشر در راه آن پافشاری نماید، آن اصول همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند.

لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور — تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش.
نه جسم یوسف زهرا چنان لگد کوب است — کز او توان به پدر برد بوی پیرهنش.

مرحوم سید علی قاضی عارف کامل:
محال است انسان بجز از راه سیدالشهدا به مقام توحید برسد شریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهدا است. پیشکار این فضیلت هم حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس است.

روضة های شیخ عباس قمی

یکی از علمای محترم نجف اشرف^(۸) که با مرحوم محدث قمی ارتباط نزدیکی داشته نقل می‌کند:

آن مرحوم را آقایان نجف در دهه اول محرم دعوت کردند تا صبحگاهان در مسجد هندی منبر برونند.

ایشان اوایل طلوع آفتاب تابستان در مسجد هندی بر فراز منبر که حدود ۱۲ پله داشت می‌رفتند. درست سه ساعت تمام منبر بودند.

عشق حسینی

این جلسه کلیه مجالس نجف را تحت تاثیر قرار داده بود. تمام مسجد مملو از جمعیت بود. بیشتر حضار، مراجع و مجتهدین و روحانیون بودند زیادی جمعیت، به ویژه حضور علما و روحانیون چنان بود که تصور می شد تمامی اهالی نجف در مجلس حاضرند. خدا شاهد است در تمام عمرم و در چهل سال اقامت عراق و سی ساله اقامت ایران چنان مجلسی را از حیث اهمیت و جمعیت ندیده و نشنیده ام، آن مرحوم وقتی شروع می کرد به سوگواری و تحقیقات مسلمة - نه روایات مرسله اهل مقاتل - از ورود خامس آل عبا (ع) به زمین کربلا، تا زمانی که از منبر فرود می آمد به قدر اغلب شنوندگان بارانی از اشک از دو چشم مبارک می ریخت. می توان به لفظ جلاله قسم یاد کرد که یک ساعت از سه ساعت منبر گریه آن خلدآشیان بود.»

یکی از دانشمندان معاصر^(۹) می گویند:

بچه بودم و با پدرم در نجف اشرف در مسجد هندی برای حضور در جلسه منبر مرحوم حاج شیخ عباس می رفتیم. خیلی ساده صحبت می کرد.

عمده پای منبری هایش اهل علم بودند. تمام بزرگان و مراجع نجف امثال آقا شیخ محمدحسین اصفهانی^(۱۰) حضور می یافتند حاج شیخ عباس چنان ساده و نافذ صحبت می کرد که به نظرم در و دیوار گریه می کردند! یکی از استادانم در نجف اشرف که اینک در قم و دارای آثار گرانقدری است^(۱۱) می فرمود:

مرحوم حاج شیخ عباس دهه محرم در نجف اشرف از طرف شیرازی های بازار دعوت به منبر می شد.

موقع نقل حدیث از روی کتاب حدیث می خواند، و حتی نسخه بدل ها را هم نقل می کرد، و این از شدت احتیاط آن مرحوم در نقل سخن معصومین (علیهم السلام) بود.

چنان می گفت و گریه می کرد که من از دور قطرات اشک او را می دیدم. همین استاد می افزود:

مرحوم آقا شیخ علی قمی را که پای منبر هیچ گوینده ای نمی نشست، دیدم که در کنار منبر ایشان نشسته بود. وقتی به صورت او و حاج شیخ عباس نگاه می کردم، می دیدم صورت آن دو بزرگوار می درخشید، و آثار نماز شب در پیشانی آن ها کاملاً آشکار بود. موقع روضه خواندن آن مرحوم حس می کردم که گویی در و دیوار مسجد هندی از شدت تاثیر گریه می کند. خود آن مرحوم بیش از شنوندگان گریه می کرد.

آقای لطفی از فضایی آن روز نجف می گویند:

مرحوم حاج شیخ در سال های آخر که در نجف سکونت داشتند، دهه اول محرم، و ماه مبارک رمضان در مسجد هندی منبر می رفتند، علما و فضلا حتی مراجع هم پای منبر ایشان حاضر شدند.

حاج شیخ، سلسله روات را یکی یکی به تفصیل معرفی می کرد و درباره جرح و تعدیل آن ها بحث می کرد. گاهی بعضی از علما و فضلا از پای منبر اشکال می کردند و ایشان هم جواب می داد و از این رومنبر ایشان حکم درس داشت. وقتی ایشان به خود امام می رسید چنان صحنه را مجسم می کرد که گویی خود امام صادق (ع) دارند حرف می زند. گاهی اوقات هم قبل از این که مصیبت بخواند طلاب و مردم را موعظه می کرد، و این موعظه چنان مؤثر بود که بعضی ها از شدت تاثیر غش می کردند و از حال می رفتند. بسیار تاکید داشت که اهل منبر توجه داشته باشند، حرف های خلاف واقع در منبر نگویند

وقداست منبر و موعظه و نقل وقایع را حفظ کنند. همین که به روضه و مصیبت می رسید، هنگامه می شد و دیگر کسی نبود که منقلب نشود و اشک نریزد.

عبادت و مکارم الاخلاق امام حسین (ع)

«به امام سجاد (ع) گفتند که چرا پدرت کم اولاد بود؟ فرمود: تعجب می کنم که من چگونه متولد شدم. زیرا پدرم در هر شبانه روز، هزار رکعت نماز می خواند.»
«وقتیکه عبدالله بن زبیر خبر شهادت امام حسین (ع) را شنید، گفت:
بخدا سوگند! شخصی را کشتند که شبهای طولانی را تا به صبح در نماز بود و روزهای زیادی را به روزه می گذراند.» اهل البیت ص 270

شجاعت امام حسین (ع)

وقتیکه امام در کربلا یاران خود را از دست داد و همگی بشهادت رسیدند، نه تنها اثری از ترس در حضرت دیده نمی شد بلکه صورت مبارکش برافروخته تر و شاداب تر می شد.
امام بود و چند هزار نفر لشکر دشمن. ولی وقتیکه امام حمله می کرد دشمن مانند گوسفندانی که از مقابل شیر فرار می کردند از مقابل امام می گریختند. و هنگامیکه توانستند در جنگ تن بتن و جنگ با شمشیر بر امام پیروز شوند، صدای عرسعد که فرمانده دشمن بود، بلند شد که می دانید این مرد کیست؟ او فرزند شیر خدا، علی (ع) است. باید او را سنگباران کنید و هجوم یک دفعه ای بر او ببرید! و تنها با حمله نا جوانمر دانه توانستند امام را خسته و مجروح و سپس شهید بنمایند.

سخاوت امام حسین ع

«روزی کنیز امام حسین (ع) یک شاخه ریحان به امام هدیه کرد. امام در مقابل او را آزاد فرمود.

همچنین امام در حال نماز بودند که عربی آمد و اشعاری خواند. امام نماز را تمام کردند و به قبر فرمودند: از مال حجاز چقدر مانده است؟

گفت: پنج هزار درهم. امام دستور داد بیاورند و همه را به او بخشیدند.»

دو معجزه

زنده شدن پیرزن!

یحیی بن امّ الطویل می گوید:

ما نزد امام حسین (ع) بودیم که جوانی گریه کنان نزد امام حسین (ع) آمد و گفت:

مادرم از دنیا رفته ولی وصیتی نکرده است. فقط گفته است که در مورد اموالش به نظر شما عمل کنیم.

امام فرمود: بلند شوید تا بخانه او برویم.

ما هم با امام بخانه پیرزن رفتیم. وقتی داخل خانه آن زن شدیم، امام از خدا خواستند تا او را زنده کند تا وصیت خود را انجام دهد.

ناگاه پیرزن زنده شد و بلند شد و نشست و شهادتین را بر زبان جاری کرد. سپس به امام گفت: ای مولایم! داخل اطاق شوید و هر دستوری دارید بمن بفرومائید.

امام داخل اطاق شدند و به او فرمودند: خداوند تو را رحمت کند. وصیتهای خود را بکن!

او گفت: ای فرزند رسول خدا! من مقداری ثروت دارم که در فلان جا گذاشته‌ام و یک سومش در اختیار شما است تا به شیعان بدهی و دو سوم دیگر مال پسر من باشد بشرط اینکه از دوستان شما باشد. و اگر با شما اهل بیت (ع) مخالفت کرد این دو سوم را هم شما بردارید و او حقی ندارد. سپس از امام درخواست کرد که بعد از مردن بر او نماز بخواند و کارهای بعد از مرگش را امام انجام دهد. این سخنان را گفت و مُرد. «بحار ج 44 ص 181»

سرطان حنجره از بین رفت!

حجه الاسلام شیخ عباس عاشوری گفت: سی سال قبل دچار سرطان حنجره شدم و من دیگر قادر به صحبت کردن نبودم. پزشکان گفتند که مرض تو قابل معالجه نیست.

ایام محرم رسید و من که هر سال محرم، منبر می رفتم و حال محروم شده‌ام نذر ام البنین کردم که روز شنبه روزه بگیرم و خطاب به آن بانو گفتم: ما هر سال شبهای محرم گریه کرده و منبر می رفتیم ولی امسال محروم شده ایم. شب اول نماز مغرب و عشا را خواندم. گویا به من الهام شد که به مسجد برو. به مسجد رفتم. عزاداری برقرار بود ولی منبری نداشتند. مردم با دیدن من به گریه

عشق حسینی

افتادند. من بی اراده به طرف منبر رفتم و از پله های آن بالا رفتم. پس از قرار گرفتن بر منبر، یک دفعه شروع به سخنرانی کردم. بسم الله الرحمن الرحيم.. و 1/5 ساعت صحبت کردم. چه مجلسی شد. همه ناله و گریه می کردند و ضجه می زدند. منهم متوجه شدم که مریضی ام برطرف شده. از آن موقع تا کنون دیگر کسالتی ندارم. {چهره درخشان قمرینی هاشم ع}

خصائص الحسینة:

امتیازاتی مربوط به امام حسین (ع) است که در کسی دیگری نیست از جمله:

- 1- روضه او اولین بار توسط جبرئیل برای آدم (ع) خوانده شد.
 - 2- همه پیامبران مأمور بودند که به سرزمین کربلا رفته و به حضرت سلام کنند.
 - 3- چهارفرسخ در چهارفرسخ جزء کربلا می باشد
خوردن خاک حرام است ولی خوردن تربت و خاک این قسمت، شفامیباشد.
مقدس اردیلبی وقتی به کربلا میرفت، مشگی با خود داشت که مدفوع خود را در آن می کرد و در خارج از چهار فرسخی تخلیه می نمود.
 - 4- چهار فرشته شبانه روز در حرم حضرت به عزاداری مشغول هستند.
 - 5- سفر پر خطر، حرام است ولی سفر کربلا هر چه خطرش بیشتر، ثوابش عظیم تر است.
 - 6- سفر کربلا جزء عمر حساب نمی شود.
 - 7- در رجعت، اولین امامی که زنده می شود و همو بدن امام مهدی (ع) را بعد از شهادتش غسل می دهد، امام حسین (ع) است.
 - 8- او شش ماهه متولد شد و بر شهادتش آسمان وزمین گریست.
 - 9- مصیبت شهادت او، بزرگترین مصیبت می باشد.
 - 10- او لقب ثارالله را دارد.
 - 11- امام سجاد بیست سال در عزای حسین گریه کرد.
 - 12- بعد از شهادتش هر سنگی را که بلند می کردند زیر آن خون دیده می شد.
- چرا فقط برای امام حسین (ع) عزاداری می کنیم؟

1- این بدستور رسول خدا(ص) و امامان معصوم(ع) بوده است:

- 1- «در حدیث قدسی است که: حسین را مأمور و حیم کردم و او را با شهادت، گرامی داشتم و کار او را به سعادت ختم نمودم.»
- 2- «پیامبر(ص): حسین، چراغ هدایت و کشتی نجات است.»
- 3- «پیامبر(ص): کسیکه در مصیبت حسین(ع)، دیگران را بگریاند، یا خود گریه کند و یا خود را به گریه زند، بهشتی خواهد بود.»
- 4- «پیامبر(ص)، خطاب به امام حسین(ع): تو سیدی! فرزند سیدی! پدر ساداتی! تو امامی! فرزند امامی! پدر امامان هستی! تو حجتی! فرزند حجتی! پدر حجتها هستی! او از صلب توئه تن امام بوجود می آید که نُهم آنها قائم آل محمد است.»
- 5- «امام سجاد(ع): هر مؤمنی که برای حسین، طوری گریه کند که اشکش بر گونه اش جاری شود، خدا غرفه ای در بهشت به او اختصاص می دهد.»
- 6- «امام صادق(ع): یک قطره اشک در مصیبت حسین، باعث آمرزش گناهان می شود اگر چه گناهان همانند کف دریا زیاد باشد.»
- 7- «امام صادق(ع): هر چیزی برای او اجری است غیر از گریه بر سیدالشهداء که اجر او محدود نیست!»
- 8- «امام صادق(ع): هر که در مصیبت حسین، شعری بگوید و بگیرد و بگریاند، خدا او را می آمرزد و بهشت را برای او واجب می کند.»
- 9- «امام صادق(ع): خداوند در عوض شهادت حسین(ع)، امامت را در فرزندانش، شفا را در تربتش و اجابت دعا را در کنار قبرش قرار داد و رفت و برگشت زائر حسین(ع)، جزء عمرش حساب نمی شود.»
- 10- «امام رضا(ع): کسیکه روز عاشوراء، بدنبال کارهای دنیوی نرود، خدا حاجتهای دنیوی و اخروی او را روا می دارد. و کسیکه روز عاشوراء، روز حزن و اندوه و مصیبتش باشد، خداوند عز و جل روز قیامت را، روز شادی و سرورش قرار می دهد.»
- 11- «امام رضا(ع): ای پسر شیب! اگر چنان برای حسین(ع) گریه کردی که اشکت بر گونه ات جاری شد، خدا تمام گناهان کوچک و بزرگت را می آمرزد.»

ای پسر شیب! اگر می خواهی درحالی با خدا ملاقات کنی که گناهی بر گردنت نباشد، حسین(ع) را زیارت کن.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در اطاقهای بهشت، با پیامبر(ص) باشی، فائزین حسین را لعن نما.
ای پسر شیب! اگر می خواهی در ثواب شهیدان کربلا شریک باشی، هرگاه بیاد آنها افتادی بگو: «یالیتنی کنتُ معکم فافوز معکم فوزاً عظیماً» ای کاش منم با آنها بودم و به این رستگاری عظیم میرسیدم.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در درجات بالای بهشت با ما باشی، دراندوه ما، غمگین و در خوشحالی ما، خوشحال باش و همیشه با ولایت ما همراه باش که اگر شخصی سنگی را هم دوست بدارد، خدا او را با آن سنگ محشور می نماید.»

12- «ای زراره! آسمان به مدت چهل روز در عزای حسین(ع) گریست.»

13- «حذیفه گوید که: دیدم که پیامبر، دست حسین را گرفته است و می فرماید: ای مردم! این حسین بن علی است. او را بشناسید! سوگند به آنکه جانم در دست اوست، او در بهشت است. و دوست دارانش در بهشتند و دوستان او در بهشتند.»

14- «پیامبر(ص): بخاطر شهادت امام حسین(ع)، در دل مؤمنین، حرارتی حاصل می شود که هرگز سرد نمی گردد.»

15- «پیامبر(ص): حسن و حسین، سرور جوانان بهشتند.»

16- از ابی عماره شاعر نقل شده که: هرگاه نام حسین(ع) در نزد امام صادق(ع) برده می شد، آن روز تا شب خنده بر لبان حضرت دیده نمی شد.

17- امام رضا(ع) فرمود: هرگاه محرم می شد، پدرم را کسی خندان نمی دید و غم و اندوهش زیاد می شد تا روز عاشورا فرا می رسید. روز عاشورا روز مصیبت او بود و گریه می کرد و می فرمود: این همان روزی است که حسین(ع) کشته شد.

18- روزی ابو حمزه ثمالی خدمت امام سجاد (ع) آمد و چون حضرت رادر حال گریه بر حسین (ع) دید، گفت: مولای من! این همه گریه و بی تابی برای چیست؟ آیا عمویت حمزه شهید نشد؟ آیا جدّ شما علی (ع) با شمشیر شهید نشد؟ کشته شدن عادت خانواده شماست و شهادت هدیه الهی به شماست.

امام فرمود: ای ابو حمزه! خدا بتو پاداش نیکو بدهد. همانطور که گفتی، شهادت برای ما عادت است و خدا نیز به ما شهادت را هدیه کرده است. ولی ای ابو حمزه! آیا هرگز شنیده‌ای یا دیده‌ای که تا قبل از عاشورانی از خاندان ما را اسیر کرده و هتک حرمت کرده باشند؟ به خدا سوگندای ابو حمزه! هر وقت به عمه‌ها و خواهرانم نگاه می‌کنم به یاد فرار آنها در بیابان می‌افتم که از خیمه‌ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می‌کردند و دشمن فریاد می‌زد: خیمه ستمکاران را به آتش بکشید!

19- امام صادق (ع) به داود رقی فرمود: من هرگاه آب خنک خوردم حسین (ع) را یاد کردم.

20- امام رضا (ع) فرمود: حادثه عاشورا اشک ما را روان ساخت و خون از چشم ما جاری کرد و عزیز ما را در سرزمین کربلا خوار ساخت و تار و زیامت برای ما غم و غصه به میراث گذاشت.

21- امام رضا (ع) به ریان بن شیب فرمود: محرم ماهی است که در جاهلیت، جنگ در آن را حرام می‌دانستند و آن را محترم می‌شمردند. ولی این امت، حرمت ماه خود و حرمت پیامبر خود را نگاه نداشتند. در این ماه فرزندان او را کشتند و خانواده او را به اسارت بردند.

22- امام صادق (ع) به نقل از جدش رسول خدا (ص) می‌فرماید

خداوند بزرگ هیچ آفریده‌ای به اندازه ملائکه نیافریده است. در هر روز و شب هفتاد هزار ملک به طواف خانه خدا رفته، از آنجا به زیارت رسول خدا (ص) و امیرمؤمنان (ع) می‌شتابند و سلام و درود می‌فرستند؛ سپس در حرم حسین بن علی (ع) حضور یافته، تا هنگام سحر در برابر قبر آن حضرت می‌ایستند؛ آنگاه به آسمان عروج کرده، بر نمی‌گردند.

۲۳- اسحاق بن عمار می گوید از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود:

هیچ پیامبری در آسمانها و زمین نیست جز آنکه زیارت حسین (ع) را از خداوند بزرگ تقاضا می کند. پس از آن گروه گروه به زیارت ایشان می پردازند.

۲۴- آیه الله العظمی نجفی مر عشی: یکشنبه عاشورا من و امام خمینی تا صبح در حجره سینه می زدیم.

۲۵- آیه الله العظمی سید محسن حکیم را دیدند که حرم امام حسین ع را جارو می کردند.

شعرای مرثیه خوان

شعریایی که در حضور ائمه (ع) از امام حسین (ع) شعر و مرثیه خواندند و موجب تاثّر خاطر آنان گردیدند عبارتند از:

۱- کمیت بن زید.

در ایام تشریق در ((منی)) به حضور امام صادق (ع) شرفیاب شد و عرض کرد: اجازه می فرمایید اشعاری را بخوانم؟ حضرت فرمود: ((انها ایام عظام قال: انها فیکم، قال (ع): هات)). این روزهای با عظمت، وقت خواندن شعر نیست، کمیت گفت: این اشعار درباره شما خاندان است. حضرت به دنبال بعضی از اهل بیت فرستاد و آنگاه فرمود (بخوان)) ((کمیت)) شروع به خواندن کرد به نحوی که صدای گریه همه بلند شد تا رسید به این اشعار:

کان حسینا والبهاللیل حوله — لا سیافهم ما یختلی المبتل.

فلم ار مخذولا لاجل مصیبه — و اوجب منه نصره حین یخذل.

((گویا حسین را می بینم که بزرگانی اطرافش هستند و با شمشیرهایشان دشمنان را درو می کنند)).

((کسی را ندیدم که به خاطر مصیبتی که بر او وارد شده، خوار گردد و یاریش واجب تر از ایشان باشد)).

امام صادق (ع) دستها را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: ((اللهم اغفر للمکمیت ما قدم و اخر و ما اسر و اعلن و اعطه حتی یرضی (۱)))).

۲- سفیان بن مصعب عبّدی کوفی.

او بر امام صادق (ع) وارد شد، حضرت فرمود به زیاد ام فروه (کنیه مادر امام صادق (ع)) بگوئید بیاید و بشنود که بر جدش چه گذشته است ((فتسمع ما صنع بجدها، فجاءت فقعدت خلف الستر))

حضرت خطاب به سفیان فرمود: ((بخوان)) چون بیت اول را خواند:

((فرو جودی بدمعک المسکوب)).

ای ام فروه! هر چه می توانی تلاش کن و برای جدت حسین (ع) اشک بریز).

((فصاحت و صحن النساء و قال ابو عبدالله (ع) الباب! الباب! فاجتمع اهل المدینه علی الباب فبعث الیهم ابو عبدالله (ع) صبی لنا غشی علیه (۲)))).

((ام فروه و زنهای صیحه ای زدند (و چون زمان تقیه و خوف بود و نمی توانستند به طور آشکار، عزاداری کنند حضرت فرمود: متوجه درب منزل باشید، مردم مدینه جلو درب اجتماع کردند تا بفهمند که چه خبر شده، امام (ع) فرمود: فرزندی از ما غش کرده است)).

نکته: کلام امام (ع) یا حمل بر تقیه میشود و یا آنکه واقعا، بر اثر گریه زنهای هیجان مجلس، فرزند خردسالی غش کرده باشد.

۳- سید اسماعیل حمیری.

عشق حسینی

او بر امام صادق(ع) وارد شد حضرت دستور داد پرده‌ای آویختند و زن‌ها پشت پرده نشستند، آنگاه به ((اسماعیل حمیری)) فرمودند اشعاری را در مرثیه جدم حسین(ع) بخوان:

امر علی جدت الحسین — فقل لا عظمه الزکیة.

یا اعظم! لا زلت من — وطفا ساکبة روية.

واذا مررت بقبره — فاطل به وقف المطیة.

ما لذ عیش بعد رض — ک بالجیاد الاعوجیة(۱).

((هنگامی که بر بدن حسین(ع) عبور افتاد، به استخوانهای پاکش بگو:)).

((پیوسته از اشک چشمان سیراب خواهی بود)).

((هنگامی که بر قبرش گذر کردی، مرکبت را مدت زیادی نگه‌دار و بگو:)).

پس از آنکه بدنت را با سم ستوران خرد کردند، زندگی لذت ندارد)).

اشک‌های امام صادق(ع) جاری شد و صدای گریه و شیون از پشت پرده بلند شد که کوچه‌های مدینه را پر کرد، حضرت که چنین دید فرمود: بس است.

۴- جعفر بن عفان طائی.

((زید شحام)) می‌گوید: خدمت امام صادق(ع) نشسته بودیم که ((جعفر بن عفان)) نابینا وارد شد حضرت خطاب به او فرمود: ((شنیده‌ام درباره امام حسین(ع) خوب شعر می‌گوی)).

گفت: آری حضرت فرمود: ((بخوان)).

((جعفر)) شروع کرد به خواندن اشعار امام و اطرافیان بسیار گریستند بعد حضرت فرمود: به خدا سوگند! فرشتگان مقرب خدا حضور یافتند و اشعارت را شنیدند و مانند ما گریه کردند و خداوند تو را آمرزید و بهشت را بر تو واجب کرد)).

و اما اشعاری که در مجلس امام صادق(ع) سروده این است:

غداة حسین للرماح دریئة — وقد نهلت منه السیوف وعلت.

و غودر فی الصحرا لحما مبددا — علیه عتاق الطیر باتت وظلت(۲).

((روزی که نیزه‌ها پیکر حسین(ع) را شکافتند و شمشیرها از خونی سیراب شدند)).

((بدن قطعه قطعه حسین را در بیابان سوزان کربلا رها کردند تا مورد نوازش مرغان هوایی قرار گرفت و بر آن سایه افکندند)).

۵- ابو هارون الکوفی.

وی خدمت امام صادق(ع) شرفیاب شد، حضرت فرمود: از حسین(ع) برایم شعر بخوان، ابو هارون شروع به خواندن شعر کرد ولی حضرت آن سبک را نپسندید و فرمود: همانطوریکه در کنار قبر حسین(ع) شعر می‌خوانید، بخوان، لذا ابو هارون به همان روش چنین خواند:

امر علی جدت الحسین — فقل لا عظمه الزکیة.

با شنیدن این شعر حضرت گریست، لذا ابو هارون توقف کرد، ولی حضرت فرمود، ادامه بده، شاعر چنین ادامه داد:

یا مریم قومی واندبی مولاک — وعلی الحسین فاسعدی بیکاک.

که در اثر گریه امام(ع) و زن‌ها مجلس منقلب شد(۳).

2- شهادت امام حسین(ع) باعث نجات و احیای اسلام شد.

سید الشهدا(ع) در پاسخ عمره می‌فرماید: ((چاره‌ای از کشته شدن من نیست)). اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چرا حضرت باید کشته شود؟ پاسخ را باید در شرایط آن روز جستجو کرد که حکومت بنی امیه تصمیم به نابودی اسلام گرفته بودند و اگر فرصت پیدا می‌کردند نام پیامبر(ص) را هم دفن می‌نمودند جریان ((مغیره بن شعبه)) شاهد این مساله است.

جریان مغیره و معاویه.

((مطرف)) فرزند ((مغیره بن شعبه)) است، می گوید: پدرم خیلی به عقل و درایت معاویه معتقد بود و هر شب که به خانه می آمد از سیاستمداری او سخن می گفت، شبی آمد در حالی که مغموم و گرفته بود، فهمیدم حادثه ای رخ داده است، از علت آن جوياشدم، گفت: ((با بني جثت من عند اكفر الناس واخيهتم)).

پسرم! از نزد کافرترین و خبیث ترین مردم می آیم)).

گفتم چه شده؟ گفت: امشب با معاویه خلوت کرده بودم، به او گفتم به آرزوهایت که می خواستی، رسیدی، اکنون به عدالت رفتار کن و در حق بنی هاشم خوبی کن و مطمئن باش که خطری تو را تهدید نمی کند و این رویه باعث می شود که نام نیکی از تو در تاریخ باقی بماند. معاویه در پاسخ گفت: هیهات! هیهات! به چه نامی امید داشته باشم که از من باقی بماند، ابو بکر و عمر رفتند، امروز چه مقدار از آنان نام برده می شود؟ اما نام پیامبر (ص) را می بینی که روزی پنج مرتبه در ماذنه ها برده می شود ای بیچاره! بعد از نام پیامبر (ص) چه عملی و چه نامی باقی می ماند؟ نه، به خدا سوگند! مگر آنکه این نام محمد (ص) دفن شود!! ((فای عمل یقی، وای ذکر یدوم بعد هذا، لا ابا لك، لا والله الا دفنا دفنا)) (۱).

حکومت فاسد یزید

بعضی از مفاسد حکومت یزید عبارت است از:

۱- سگبازی و میمون بازی

علاقه وافر او به شکار و تفریح، مانع رسیدگی به امور مملکت می شد و علاقه به حیوانات، کارهای او را به صورت مسخره ای درآورده بود. یک عده بوزینه داشت. یکی ابو قیس کنیه داشت. او را در مجلس شراب خویش حاضر می کرد و لباس ابریشم و حریر می پوشاند و به مسابقه می فرستاد.

۲- ارتباط نامشروع با محارم

عبد الله بن حنظله با عده ای به نمایندگی از سوی اهل مدینه به شام آمد تا اوضاع حکومت را از نزدیک ببینند. عبد الله در بازگشت، گفت: «و الله ما خرجنا علی یزید حتی خفنا ان نرمی بالحجارة من السماء ان رجلا ینکح الامهات و البنات و الاخوات و یشرب الخمر و یدع الصلوة و الله لو لم یکن معی احد لا بلیت لله فیه بلا، حسنا»

۳- شرابخواری

یزید دائم الخمر بود. به قولی، حتی مردنش در اثر افراط در نوشیدن شراب و از بین رفتن کبد تحقق یافت. (در سن ۳۷ سالگی) او می گوید: «دع المساجد للعباد تبشرها» و قف دکه الخمار تزئینا

۴- گرایش به مسیحیت تحریف شده

عشق حسینی

می‌گویند مادر یزید در اصل، مسیحی بود. بدین سبب، به مسیحیت گرایش داشت. به نظر گروهی از مورخان، از جمله «لامنس»، بعضی از استادان یزید از مسیحیان شام بودند. یزید تربیت پسرش را به یک مسیحی سپرد. او درباره شراب می‌گوید:

فان حرمت یوما علی دین محمد فخذها علی دین المسیح بن مریم

۵- عیش و طرب پیوسته

یک سال معاویه او را برای جنگ فرستاد، شخصیت وی را بالا برد. سفیان بن عوف را نیز با وی همراه ساخت. یزید زن مورد علاقه‌اش «ام کلثوم» را همراه برد. در محلی به نام «غذذونه» سربازان به تب و آبله مبتلا شدند. یزید در منزلی با معشوقه‌اش سرگرم بود که خبر بیماری سربازان را دریافت کرد. در این هنگام اشعاری خواند که معنایش چنین است:

من با ام کلثوم خوشم و به من چه ربطی دارد که سربازان از آبله رنج می‌برند.

۶- کفر

هنگام ورود اسرا به مجلس یزید، او فکر می‌کرد دیگر رقیب ندارد، با شعر معروف «لعبت هاشم بالملک...» کفر خود را آشکار ساخت.

سه جنایت بزرگ در سه سال حکومت

در سال اول حکومت ننگین خویش، امام حسین (ع) را به شهادت رساند.

در سال دوم دستور داد مدینه را به خاک و خون بکشند و سه روز تمام جز خانه امام سجاد (ع) آنچه را در مدینه بود (مال، جان و ناموس مردم) بر سپاهیان خود حلال کرد.

در سال سوم برای دستگیری «عبد الله بن زبیر»، که علیه اوقیام کرده و به مسجد الحرام پناهنده شده بود، کعبه را بامجنیق به آتش کشید.

با روی کار آمدن یزید، اصل اسلام در خطر قرار گرفت. مردم این خطر عظیم را به خوبی درک نمی‌کردند. بدین سبب، باید یک موج ایجاد می‌شد تا برای همیشه اسلام را تضمین و وجدان خفته مردم را بیدار کند.

3- مصیبت امام حسین (ع) بزرگترین مصیبت در تاریخ بشریت بوده است.

مادر موارد مختلفی از زیارات و کلمات ائمه معصومین (ع) برمی خوریم به اینکه از حادثه کربلا، بعنوان بزرگترین مصیبت در عالم هستی از بدو خلقت تا روز قیامت، نام برده اند.

باتوجه باینکه حوادث فاجعه باری، بارها و بارها برای مسلمین و شیعیان پیش آمده است که در ظاهر بعضی از آنها از حادثه کربلا، مصیبت بارتر بوده است، سؤال اینست که چرا مصیبت سالار شهیدان رابه این عنوان ذکر کرده اند؟

شاید جواب سؤال این باشد که اگر ما در ماهیت و کیفیت این حادثه دقت کنیم، جواب سؤال را پیدا نمائیم.

خصوصیات حادثه کربلا وقتی همه در کنار هم جمع می شوند، واقعاً در نوع خود از جهت مظلومیت و مصیبت بار بودن، بی نظیر است.

ما می توانیم چند تا از این خصوصیات را ذکر کنیم:

- 1- در کربلا حجت خدا و پسر پیامبر (ص) را شهید کردند. 2- شهادت او بدست کسانی بود که او را دعوت نمودند تا او را یاری نمایند! 3- پسران و برادران و دیگر اقوام و یارانش را قبل از او بشهادت رساندند! 4- کسانی او را شهید کردند که در ظاهر مسلمان بودند و نماز می خواندند و خود را پیرو جدّ حسین (ع) می دانستند! 5- مردمی او را شهید کردند که کاملاً او را می شناختند و از مقام و منزلت او آگاهی داشتند! 6- با اینکه در کنار آب فرات بود ولی او را تشنه شهید نمودند و آب را بر کودکان و اهل حرمش، بستند! 7- بعد از کشتنش، اموال او را حتی 'وسایل شخصی او از قبیل انگشتر و نعلین و عمامه اش را غارت نمودند! 8- خیمه ها را آتش زدند و اهل بیتش را ترساند و آزار رساندند! 9- اهل بیت او را که منسوب به پیامبرشان بود، به اسیری بردند! 10- سرمقدّسش را بر بالای نیزه در شهرها گردانند! 11- بر بدن نازنینش، اسب راندند! 12- سه روز بدنش بر روی خاک افتاده بود و کسی نبود تا او را دفن کند تا عاقبت اهل روستاها آمدند و او را دفن نمودند! 13- کسی دستور کشتن او را داد (یزید) که جدّ و پدرش آزاد کرده جدّ حسین (ع) بودند! 14- او را بدون جرم و گناهی کشتند! 15- کسانی او را تشنه شهید کردند که گروهی از آنها چند روز قبل بوسیله همین حسین (ع) از تشنگی نجات یافتند! (لشگر حرّ) 16- بخاطر

تبلیغات سوء، مردم شام شهادت او را جشن گرفتند 17- همه موجودات حتی ماهیان دریا و درختان برای او اشک ریختند 18- تا سه روز هر سنگی که بر می داشتند زیر آن خون جاری بود. 19- آسمان تا چهل روز در عزای او گریست. 20- سر بریده او در چند جا تکلم نمود. 21- خون او و خون علی اصغر و خون علی اکبر که به آسمان پخش شد برنگشت 22- بدترین فرد {شمر} بر روی سینه بهترین فرد {امام حسین ع} نشسته بود و...

4- بزرگداشت یاد او باعث زنده نگه داشته شدن روحیه شهادت و ایثار در میان مسلمانان می شود.

حماسه عاشورا در کلام شهیدان

«از مصائب سالار شهیدان یاد کنید و برای امام حسین و خانواده اش گریه کنید که امام صادق (ع) می فرماید: هر کس بر امام حسین (ع) گریه کند بهشت بر او واجب می شود.» (شهید رضا سیدارونقی از: خوی)

«اگر جنازه شهیدتان سر در بدن ندارد ناراحت نشوید و مگویید که سر جوان ما کجاست. زیرا سر مرا همراه کاروان سرهای شهیدان کربلا بر نیزه کرده و در شهر می گردانند تا نشانی بر مظلومیت شهیدان راه حق باشند، اگر مدتی جنازه ام بی دست و پا در بیابان بماند باید به یاد علمدار شهیدان کربلا باشید که پیکرش بدون دست و پا در بیابان افتاده بود.» (شهید ناصر چهارلنگ از: اندیمشک)

«اکنون شماهایی که مانده اید باید این خط سرخ و خونین که همان خط سرخ حسین بن علی (ع) است را ادامه دهید.»

(شهید فردین میرزاغفاری از: اصفهان)

«... توصیه دارم که همواره رهرو این پیر روشن ضمیر باشید. زیرا راه او راه حسین (ع) و راه حسین (ع) راه اوست. با خدا پیمان می بندم که در تمام عاشوراها و تمام کربلاها با حسین (ع) همراه باشم.»

(شهید قاسم علی محمدی از: مازندران)

«... آری همانطور که زینب (ع) آن قهرمان کربلا در برابر این نعمت عظیم الهی خدا را شکرگزاری می کند ما هم باید او را شکر کنیم.»

(شهید رسول سیدین از: خمین)

عشق حسینی

«خدایا دوست دارم اگر شهید شدم بی سر باشم که در مقابل امام حسین (ع) روسفید باشم.»

(شهید سلطانی دمبر چلی از: تهران)

« هنگامیکه زینب بر بالین غرقه به خون برادرش در گودی قتلگاه رسید و دستها را به سوی آسمان بلند و فریاد برآورد که خدایا! این قربانی را از من بپذیر، تونیز همچون زینب مقاوم و استوار باش و همواره در این فکر باش که پیام خون شهیدت را به تمامی عالم برسانی.»

(شهید محمد زارعی از: قم)

«... نبرد ما یک نبردی است که نشأت گرفته از عاشورای حسینی است عرصه نبرد عرصه مقدسی است که بایستی ارتباط با دنیا را قطع و ارتباط با خدا را برقرار ساخت...»

(شهید محمد محبوبی از: سمنان)

«... سلام بر حضرت سیدالشهدا (ع) که در روز عاشورا راه و رسم آزادگی، شجاعت، شهامت و ایثار را به ما آموخت.»

(شهید علی نوری از: خوی)

«به حسین (ع) بگو خونس هنوز در رگها می جوشد و نامش در لاله های خونین میهنم در چهره سرخ رنگ شفق، ... ای حسین اگر فریاد هل من ناصر یبصرنی تو را در آن زمان نمی رسید بدان که اکنون تمام رزمندگان عشق شهادت یا زیارت تو را دارند.»

(شهید علی اکبر پالویی از: نکا)

«... خدایا تورا شکر می کنم که حسین را آفریدی، ای خدای حسین تورا شکر می کنم که راه پر افتخار شهادت را در جلوی پای رزمندگان حق و حقیقت گذاشتی...»

(شهید عباس علی باطبی از: بهشهر)

«... دوست دارم که جسدم تکه تکه شود و سرم از بدن جدا شود و همانطور که حضرت زینب (س) نتوانست جسد برادرش را تشخیص دهد، شوم که در مقابل آنها در روز محشر خجل نباشم.»

(شهید سعید کاکویی از: ساری)

(اگر به زیارت رفتید به امام حسین (ع) بگویید که من هم جوانی داشتم و آرزویش این بود که در زمان شما و در رکاب شما باشد ولی امروز این سعادت را پیدا کرده و به یاری شما آمده.»

(شهید مجتبی ذکریا پور)

عشق حسینی

«اگر می‌خواهید در مقام و عظمت‌شما خللی وارد نشود هیچگاه زبان به شکایت‌نگشایید و آنچه را که از قدر و منزلت الهی شما می‌کاهد بر زبان نیاورید، همیشه سعی کنید سخنان حسین بن علی (ع) را در نظر داشته و برای خود الگو قرار دهید.»

(شهید علی اکبر آذری نظر)

«... به میدان آزمایشی می‌روی که در یک طرف کفر است با تمام امکانات و در طرف دیگر جوانان سلحشور و با ایمان که برای حق مبارزه می‌کنند، برای هدفشان و مکتبشان و وقتی این چنین می‌اندیشی خود را در کنار همه آنها و جزو یارانشان احساس می‌کنی گویی در کنار حسین (ع) و فریاد هل من ناصر ینصرنی‌اش را پاسخ گفته‌ای و دیگر برایت مرگ مفهومی ندارد.»

چه زیبا و با شکوه است اینگونه بودن، اینگونه زیستن و اینگونه مردن.»

(شهید بهروز ابوحمره)

«ما وارثان خون حسین (ع) هستیم. و ما را در مبارزه کردن با کفار هیچ ترس و واهمه‌ای نیست.» (شهید عبدالحسین رضایی)

«باید کلمه عشق را در صحنه عاشورا یافت. چگونگی پیوستن و برگشتن عاشق به حضور معشوق عشقی که دل را روانه باری تعالی کرده و فکر دنیوی را سلب می‌کند. حسین (ع)

این عاشق بزرگ و مظهر عشق، چگونگی این امر را به ما رهروان حق آموخت.»

(شهید سیف... روستازاده)

«ما از امام حسین (ع) بالاتر نیستیم، که هستی خود را در راه خدا و دین فدا کرد ما باید پیروان راه حسین بن علی (ع) باشیم، او که با خون خود اسلام را زنده کرد.»

(شهید مهدی آقاعباسی)

«آری لحظه وصل لحظه شورانگیز است، لحظه نشاط آوری است. آری، لحظه وصل لحظه‌ای است که دل و جان آدمی به نور حق روشن و دیدن جمال حق جان می‌گیرد و چه لذتی بالاتر از اینکه انسان دل و جانش به جلوه‌های حق روشن شود.»

برای من کمال افتخار است که جان خود را فدای این چنین راهی کنم، راهی که حسین بن علی (ع) امام عاشقان فدای آن شده است.»

(شهید محمد مصطفی درخشان راد)

عشق حسینی

«پدرم بدان که ما سالهای سال حسین حسین می‌گفتیم. الان موقع عمل است باید بانثار خون خود به ندای مظلومانه امام امت لبیک بگوییم.»

(شهید جعفر بیات)

«درد بر عاشقان زیارت کربلای تو یا حسین، که عاشقانه در راه تو جان می‌سپارند، و به عشق اینکه بر خاک زیر پایت بوسه زنند جان خود را برای زیارت تو و معبودشان هدیه می‌کنند.»

(شهید سلیمان عبدی)

«من رفتم به آن راهی که برای رسیدن به آن مشقات زیادی را کشیدم. من رفتم به آن راهی که آرزویش را داشتم، من می‌روم که دنباله‌رو خط سرخ اباعبدالله الحسین باشم.»

(شهید علیرضا زارع بجستانی)

«اما همه باید سعی کنیم راه شهیدان را که همان راه سالار شهیدان حسین بن علی (ع) است ادامه دهیم و در این راه از دل و جان و مال خود دریغ نکنیم و حسین و در این راه ثابت قدم بمانیم.»

(شهید عبدا... درباباری)

«حسین جان همچنان که در روز عاشورا یک یاران و عزیزانت را در آغوش می‌گرفتی، از تو می‌خواهم که به هنگام شهادتت سرم را بر بالینت بگذاری و مرا از عشق به خود و خدایت سیراب گردانی.»

(شهید غلامرضا لاسجردی)

«امام حسین (ع) فرمود اگر آیین پیامبر جز با کشتن من باقی نمی‌ماند پس ای شمشیرها مرا در آغوش بگیرید. اگر ریشه کوچکی از درخت اسلام با خون این حقیر آبیاری می‌شود پس ببارید ای توپها و تانکها بر سرم.»

(شهید سیدشکرا... دریاباری)

«ای حسین، اکنون شهیدان بر ما شاهدند، و تو ای سید شهیدان قافله سالار این کاروان هستی، مرا، راه عشق نما و به این کاروان متصل فرما. ای بزرگ آموزگار شهادت، و ای سوخته شعله‌های سرکش عشق، به تو اقتدا کردم و تو شاهد باش که همچون یاران تو به یاری ات برخاستم و ندای پر صلابت هل من ناصرینصرنی تو را لبیک گفتم.»

(شهید زین العابدین عابدینا)

«خدایا، در روز رستاخیز هر کس در پشت سر امام خویش محشور می‌گردد.»

عشق حسینی

خدایا، مرا به دنبال امام خمینی کبیر و به دنبال جدش حسین (ع) محشور فرما. و مرا از شفاعت پیامبر (ص) و حسین (ع) و امام خمینی بی‌نصیب مگردان.

(شهید سعید زینال زاده)

«حسین جان، همچنان که در روز عاشورا یکایک یاران و عزیزانت را در آغوش می‌گرفتی از تو می‌خواهم در هنگام شهادت، سرم را بر روی زانویت قرار دهی و مرا از عشق به خود و خدایت سیراب کنی.»

(شهید حسین آقایی)

«هر زمان خواستی گریه کنی بر امام حسین (ع) و فرزندان و اصحابش گریه کن، که این عزیزان خدا که بهتر و باوفا تر از آنان خلق نشده، چگونه غریبانه تحت عنوان خارجی کشته شدند و بدنهای پاکشان سه روز و دو شب روی زمین گرم کرپلا ماند.» (شهید مسعود رستگار)

«باید این را دانست که من این راه حسینی، راه الله و شهید شدن را خودم آگاهانه و با بینش اسلامی انتخاب کرده‌ام.

و هیچ زور و اجباری در این راه نیست بلکه یک انتخاب آگاهانه است که شخص خودانتخاب می‌کند و من این راه را که همان راه حسین و یارانش است خودم انتخاب کرده‌ام می‌دانم سعادت دنیا و آخرت در همین راه است.»

(شهید حسین نافله زاده)

«حسین جان، ای معنی انسانیت در زمین و زمان، ای که به ما درس دادی، درس خوب زیستن و خوب مردن، ای نور، ای روشنی، ای چراغ فروزان برمناره تاریخ در همه عصرها و همه نسلها، امت تو و شاگردان مکتب تو از نزدیک به تو لبیک می‌گوییم مگر نه این است که تو بودی که با راه حرکت کمالی خود درس انسان بودن و انسان زیستن و انسان مردن آموختی.»

(شهید محمد دوست محمدی)

«ای امام حسین (ع)، اگر چه در کربلا نبوده‌ام که به ندای هل من ناصر ی‌نصرنی‌ات جواب دهم ولی ببین که به ندای حق طلبانه فرزندت خمینی لبیک گفته و در کربلای خوزستان جان فشانی می‌کنم.»

(شهید حمید کریمی)

«اینک ما می‌گوییم حسین جان، اگر در آن فضای داغ و خونین کسی به فریادت نرسید و ندای تو را لبیک نگفت، ما پیروانت در فضای گرم و خونین ایران زمین دست مردانگی مشت کرده، و به ندای غربی و تنهائیت لبیک می‌گوییم.»

(شهید محمد رستگاری مقدم)

«پدرم مگر شما نمی‌گویید کاش من به جای حسین بن علی (ع) داغ از دست دادن فرزندان خود را تحمل می‌کردم. ای مادر مگر شما نمی‌گویید کاش من به جای زینب‌بوم و عزیزانم به شهادت می‌رسیدند و من به جای او سوار بر شتر عربیان به اسارت می‌رفتم. حال مگر خمینی فرزند حسین نیست و مگر جبهه‌های ما کربلا نیست، مگر ابرقدرتها همچون یزید دستور قتل عام مسلمانان را نمی‌دهند، مگر اینان همچون مزدوران یزید خیمه‌ها و خانه‌های مسلمین را به آتش نمی‌کشند. مگر فرزندان خردسال ما از رقیه حسین عزیزتر هستند؟»

مگر جوانان ما از جوانان حسین عزیزتر هستند؟ آری دوباره کربلا فرا رسیده است.

(شهید علی اصغر قریشی)

«اشک بریزید، لیکن برای امام حسین (ع) و فرزندان و دیگر ائمه اطهار که مظلومانه شهید شدند.»

(شهید سعید هداوند)

5- عزاداری و گریه برای امام حسین (ع)، علامت شکست و تزلزل نیست بلکه یک حرکت سیاسی علیه مستکبرین و ظالمین و دشمنان اسلام و اهلیت (ع) است. این حماسه در دنیا اثر بزرگی داشته که هنوز اثر آن ادامه دارد:

محمد علی جناح (قاعده اعظم پاکستان): هیچ نمونه‌ای از شجاعت، بهتر از آنکه امام حسین از لحاظ فداکاری و تهور نشان داد در عالم پیدا نمی‌شود. به عقیده من تمام مسلمین باید از سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربان کرد پیروی نمایند.

چارلز دیکنز (نویسنده معروف انگلیسی): اگر منظور امام حسین جنگ در راه خواسته‌های دنیایی بود، من نمی‌فهمم چرا خواهران و زنان و اطفالش به همراه او بودند؟ پس عقل چنین حکم می‌نماید که او فقط بخاطر اسلام، فداکاری خویش را انجام داد.

توماس کارلایل (فیلسوف و مورخ انگلیسی): بهترین درسی که از تراژدی کربلامی گیریم، اینست که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند. آنها با عمل خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق با باطل روبرو می‌شود اهمیت ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت، باعث شگفتی من است.

ل.م. بوید: در طی قرون، افراد بشر همیشه جرات و پردلی و عظمت روح، بزرگی قلب و شهامت روانی را دوست داشته‌اند و در همین‌هاست که آزادی و عدالت هرگز به نیروی ظلم و فساد تسلیم نمی‌شود. این بود شهامت و این بود عظمت امام حسین. و من مسرورم که با کسانی که این فداکاری عظیم را از جان و دل ثنای گویند شرکت کرده‌ام، هر چند که 1300 سال از تاریخ آن گذشته است.

!

توماس ماساریک: گر چه کشیشان ما هم از ذکر مصائب حضرت مسیح مردم رامتاثر می‌سازند، ولی آن شور و هیجانی که در پیروان حسین «ع» یافت می‌شود در پیروان مسیح یافت نخواهد شد و گویا سبب این باشد که مصائب مسیح در برابر مصائب حسین «ع» مانند پر کاهی است در مقابل یک کوه عظیم پیکر.

بنت الشاطی: زینب، خواهر حسین بن علی «ع» لذت پیروزی را در کام ابن زیاد و بنی امیه خراب کرد و در جام پیروزی آنان قطرات زهر ریخت، در همه حوادث سیاسی پس از عاشورا، همچون قیام مختار و عبد الله بن زبیر و سقوط دولت امویان و برپایی حکومت عباسیان و ریشه دواندن مذهب تشیع، زینب قهرمان کربلا نقش برانگیزنده داشت.

لیاقت علی خان (نخستین نخست وزیر پاکستان): این روز محرم، برای مسلمانان سراسر جهان معنی بزرگی دارد. در این روز، یکی از حزن آورترین و تراژدی‌ک‌ترین وقایع اسلام اتفاق افتاد، شهادت حضرت امام حسین «ع» در عین حزن، نشانه فتح نهایی روح واقعی اسلامی بود، زیرا تسلیم کامل به اراده الهی به شمار می‌رفت. این درس به ما می‌آموزد که مشکلات و خطرها هر چه باشد، نایستی ما پروا کنیم و از راه حق و عدالت منحرف شویم.

احمد محمود صبحی: اگر چه حسین بن علی «ع» در میدان نظامی یا سیاسی شکست خورد، اما تاریخ، هرگز شکستی را سراغ ندارد که مثل خون حسین «ع» به نفع شکست خوردگان تمام شده باشد. خون حسین، انقلاب پسر زیر و خروج مختار و نهضت‌های دیگر را در پی داشت، تا آنجا که حکومت اموی ساقط شد و ندای خونخواهی حسین، فریادی شد که آن تخت‌ها و حکومت‌ها را به لرزه درآورد.

نیکلسون (خاورشناس معروف): بنی امیه، سرکش و مستبد بودند، قوانین اسلامی را نادیده انگاشتند و مسلمین را خوار نمودند... و چون تاریخ را بررسی کنیم، گوید:

دین بر ضد فرمانفرمایی تشریفاتی قیام کرد و حکومت دینی در مقابل امپراتوری ایستادگی نمود. بنابراین، تاریخ از روی انصاف حکم می‌کند که خون حسین «ع» به گردن بنی امیه است.

تاملاس توندون (هندو، رئیس سابق کنگره ملی هندوستان): این فداکاری‌های عالی از قبیل شهادت امام حسین «ع»، سطح فکر بشریت را ارتقا بخشیده است و خاطره آن شایسته است همیشه باقی بماند و یادآوری شود.

محمد زغلول پاشا (در مصر، در تکیه ایرانیان): حسین «ع» در این کار، به واجب دینی و سیاسی خود قیام کرده و اینگونه مجالس عزاداری، روح شهامت را در مردم پرورش می‌دهد و مایه قوت اراده آنها در راه حق و حقیقت می‌گردد.

طه حسین (دانشمند و ادیب مصری): حسین «ع» برای به دست آوردن فرصت و از سر گرفتن جهاد و دنبال کردن از جایی که پدرش رها کرده بود، در آتش شوق می‌سوخت. او زبان را درباره معاویه و

عمالش آزاد کرد، تا به حدی که معاویه تهدیدش نمود. اما حسین، حزب خود را وادار کرد که در طرفداری حق سختگیر باشند.

عبد الحمید جوذة السحار (نویسنده مصری): حسین «ع» نمی توانست با یزید بیعت کند و به حکومت او تن بدهد، زیرا در آن صورت، بر فسق و فجور، صحنه می گذاشت و ارکان ظلم و طغیان را محکم می کرد و بر فرمانروایی باطل تمکین می نمود. امام حسین به این کارها راضی نمی شد، گرچه اهل و عیالش به اسارت افتند و خود و یارانش کشته شوند.

العبدی (مفتی موصل): فاجعه کربلا در تاریخ بشر نادره ای است، همچنان که مسبب آن نیز نادره اند... حسین بن علی «ع» سنت دفاع از حق مظلوم و مصالح عموم را بنابر فرمان خداوند در قرآن به زبان پیمبر اکرم وظیفه خویش دید و از اقدام به آن تسامحی نورزید. هستی خود را در آن قربانگاه بزرگ فدا کرد و بدین سبب نزد پروردگار، «سرور شهیدان» محسوب شد و در تاریخ ایام، «پیشوای اصلاح طلبان»

به شمار رفت. آری، به آنچه خواسته بود و بلکه برتر از آن، کامیاب گردید.

6- نکوداشت یاد او اعلام انزجار و یزیدیان و امویان زمان است. یعنی در هر زمانی، یزیدیان و امویان وجود دارد همانطور که همیشه حق جویان و حق گویانی چون حسین (ع) وجود داشته است.

بعد از مرگ معاویه در سال 60 هجری، و شروع خلافت یزید، امام حسین (ع) قیام نمود و از مدینه به مکه رفت و در نهم ذیحجه که روز شهادت مسلم بن عقیل هم است، بطرف کوفه حرکت کرد و در دوم محرم وارد کربلا شد و در عصر عاشورای سال 61 به شهادت رسید.

اگر چه کل حادثه شهادت امام و یارانش، در کمتر از بیست و چهار ساعت، اتفاق افتاد ولی آنچنان این حادثه عظیم است که هنوز هم خون حسین (ع) می جوشد و ملت های مظلوم را به حرکت وامی دارد.

چرا امام حسین (ع) با اینکه از شهادت خود خبر داشت، زن و بچه خود را با خود برد؟

زیرا قیام حضرت یک قیام همه گانی بود. فقط یک قیام مردانه نبود. بلکه قیامی بود که در آن از خود حضرت تا یارانش و کودک شش ماهه اش و پسر 23 ساله اش و برادرزاده 13 ساله و برادر رشید 34 ساله اش و خلاصه مهمترین اعضای خانواده در آن حضور داشتند و هر کدام الگویی برای هم سنها خود شدند بطوری که بسیجیان و شهدا و جانبازان این انقلاب، الگوی خود را جوانان و نوجوانان نهضت عظیم کربلا می دانند. همچنین دختران و زنان قهرمان ایرانی، الگوی خود را زینب و ام کلثوم و دیگر زنان قهرمان کربلا می دانند. مادران شهدای این انقلاب، الگوی خود را مادران شهدای کربلا می دانند. و از طرفی نهضت امام حسین (ع) منحصر در صحرای کربلا نبود بلکه باید ادامه آن در شهرهای کوفه و دمشق و مدینه تداوم یابد و اهداف کربلائیان برای جهانیان بازگو شود.

روز شمار قیام کربلا

در این قسمت، حوادثی را که در ارتباط با نهضت عاشورا در شام، مدینه، کوفه، مکه، کربلا و... به ترتیب زمانی اتفاق افتاده است، می آوریم:

15 رجب 60 هجری: مرگ معاویه در شام و نشستن یزید به جای پدر.

28 رجب 60: رسیدن نامه یزید به والی مدینه مبنی بر بیعت گرفتن از حسین (ع) و دیگران.

عشق حسینی

29 رجب 60: فرستادن ولید، کسی را سراغ سید الشهداء و دعوت به آمدن برای بیعت، دیدار امام حسین «ع» از قبر پیامبر و خدا حافظی، سپس هجرت از مدینه، همراه با اهل بیت و جمعی از بنی هاشم.

3 شعبان 60: فرستادن ولید، کسی را سراغ سید الشهداء و دعوت به آمدن برای بیعت، دیدار امام حسین «ع» از قبر پیامبر و خدا حافظی، سپس هجرت از مدینه، همراه با اهل بیت و جمعی از بنی هاشم. ورود امام حسین «ع» به مکه و ملاقاتهای وی با مردم.

10 رمضان 60: رسیدن نامه ای از کوفیان به دست امام، توسط دو نفر از شیعیان کوفه.

15 رمضان 60: رسیدن هزاران نامه دعوت به دست امام، سپس فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه برای بررسی اوضاع.

5 شوال 60: ورود مسلم بن عقیل به کوفه، استقبال مردم از وی و شروع آنان به بیعت.

11 ذی قعدة 60: نامه نوشتن مسلم بن عقیل از کوفه به امام حسین و فراخوانی به آمدن به کوفه.

8 ذی حجه 60: خروج مسلم بن عقیل در کوفه با چهار هزار نفر، سپس پراکندگی آنان از دور مسلم و تنها ماندن او و مخفی شدن در خانه طوعه. تبدیل کردن امام حسین «ع»

حج را به عمره در مکه، ایراد خطبه برای مردم و خروج از مکه همراه با 82 نفر از افراد خانواده و یاران به طرف کوفه. دستگیری هانی، سپس شهادت او.

9 ذی حجه 60: درگیری مسلم با کوفیان، سپس دستگیری او و شهادتش بر بام دار الاماره کوفه، دیدار امام حسین با فرزندی در بیرون مکه.

ذی حجه 60: برخورد امام حسین «ع» با حر و سپاه او در منزل «شراف».

ذی حجه 60: دریافت مجدد خبر شهادت مسلم بن عقیل و قیس بن مسهر در منزل «عذیب الهمجانات».

2 محرم 61: ورود امام حسین «ع» به سرزمین کربلا و فرود آمدن در آنجا.

3 محرم 61: ورود عمر سعد به کربلا، همراه چهار هزار نفر از سپاه کوفه و آغاز گفتگوی وی با امام برای وادار کردن آن حضرت به بیعت و تسلیم شدن.

5 محرم 61: ورود شبث بن ربعی با چهار هزار نفر به سرزمین کربلا.

7 محرم 61: رسیدن دستور از کوفه بر ممانعت سپاه امام از آب، مأموریت پانصد سوار دشمن بر شریعه فرات به فرماندهی عمرو بن حجاج.

9 محرم 61: ورود شمر با چهار هزار نفر به کربلا، همراه با نامه ابن زیاد به عمر سعد، مبنی بر جنگیدن با حسین «ع» و کشتن او، و آوردن امان نامه برای حضرت عباس «ع» و حمله مقدماتی سپاه عمر سعد به اردوگاه امام و مهلت خواهی امام برای نماز و نیایش در شب عاشورا.

10 محرم 61: درگیری یاران امام با سپاه کوفه، شهادت امام و اصحاب، غارت خیمه ها، فرستادن سر مطهر امام به کوفه، توسط خولی.

11 محرم 61: حرکت سپاه عمر سعد و نیز اسرای اهل بیت از کربلا به کوفه، پس از آنکه عمر سعد بر کشته های سپاه خود نماز خواند و آنان را دفن کرد و اهل بیت را برشته ها سوار کرده به کوفه برد.

1 صفر 61: ورود اسرای اهل بیت «ع» از کربلا به دمشق.

20 صفر: بازگشت اهل بیت «ع» از سفر شام به مدینه.

برخی از کلمات سید الشهدا «ع» چه در فاصله مدینه تا کربلا و چه در روز عاشورا، دارای پیامهای مؤثر و دیدگاههای الهام بخش برای جهاد و کرامت است. این سخنان یا در ضمن خطبه ها آمده است، یا رجزها و اشعار آن حضرت، و حالت شعاری به خود گرفته است. می توان هدف حسینی و اندیشه ها و روحیه های عاشورایی را از آنها دریافت و آن فرازهای فروزان را شعارهای نهضت عاشورا دانست. برخی از این شعارها چنین است:

- 1- «علی الاسلام السلام، اذ بلیت الامة براع مثل یزید»⁽²⁵⁾ (این را در پاسخ مروان در مدینه فرمود، که از آن حضرت می خواست تا با یزید بیعت کند).
- 2- «و الله لو لم یکن ملجا و لا ماوی لما بایعت یزید بن معاویة»⁽²⁶⁾ (در پاسخ برادرش محمد حنفیه فرمود).
- 3- «انی لا اری الموت الا سعادة و الحیاة مع الظالمین الا برما»⁽²⁷⁾ (خطاب به یارانش در کربلا).
- 4- «الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه مادرت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون»⁽²⁸⁾ (در مسیر رفتن به کربلا در منزلگاه ذی حسم).
- 5- «الا ترون ان الحق لا یعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه؟ فلیرغب المؤمن فی لقاء ربه محقا..»⁽²⁹⁾ (در کربلا خطاب به اصحاب خویش فرمود).
- 6- «خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة»⁽³⁰⁾ (از سخنرانی امام حسین «ع» در مکه پیش از خروج به سوی کوفه، در میان جمعی از خانواده، یاران و شیعیان خویش).

- 7- «من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله، ناکثا عهده مخالفا لسنة رسول الله يعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله»⁽³¹⁾ (در منزلگاه بیضه، در مسیر کوفه، خطاب به سپاه حر).
- 8- «ما الامام، الا العامل بالکتاب و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات الله»⁽³²⁾ (امام این صفات امام راستین را در پاسخ به دعوتنامه‌های کوفیان نوشت و توسط مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد).
- 9- «سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوى حقا و جاهد مسلما»⁽³³⁾ (شعر از دیگری است، اما امام حسین «ع» آن را در پاسخ به تهدیدهای حر، در مسیر کوفه خواند).
- 10- «رضی الله رضا اهل البيت، نصبر علی بلائه و یوفینا اجر الصابرين»⁽³⁴⁾ (در خطبه‌ای که هنگام خروج از مکه ایراد نمود، خطاب به اصحاب و یاران فرمود).
- (در آستانه خروج⁽³⁵⁾ از مکه به سوی کوفه فرمود و راه خونین و آمیخته به شهادت را ترسیم فرمود).
- 12- «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی»⁽³⁶⁾ (در وصیت نامه سید الشهدا «ع» به برادرش محمد حنفیه آمده است که قبل از خروج به سوی مدینه نوشت).
- 13- «لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر اقرار العیید [لا افر فرار العیید]»⁽³⁷⁾ (در سخنرانی صبح عاشورا، خطاب به نیروهای دشمن فرمود، که خواستار تسلیم شدن آن حضرت بودند).
- 14- «یهیات منا الذله، یابی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون...»⁽³⁸⁾ (در خطاب به سپاه دشمن فرمود، پس از آنکه خود را سر دوراهی ذلت و شهادت محیر دید).

15- «فهل هو الا الموت؟ فمرحبا به»⁽³⁹⁾ (در پاسخ عمر سعد، که نامه‌ای به آن حضرت فرستاد و خواستار تسلیم شدن بود).

16- «صبرا بنی الکرام، فما الموت الا قنطرة تعبر بكم عن البؤس و الضراء الى الجنان الواسعة و النعيم الدائمة»⁽⁴⁰⁾ (خطاب به یاران فداکار خویش در صبح عاشورا، پس از آنکه تعدادی از اصحابش شهید شدند).

(که روز عاشورا هنگام پیکار با⁽⁴¹⁾ سپاه دشمن به عنوان رجز حماسی می خواند و شهادت را بر ننگ تسلیم، ترجیح می داد).

18- «موت فی عز خیر من حیاة فی ذل»⁽⁴²⁾ (که مرگ سرخ، به از زندگی ننگین است).

19- «ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم»⁽⁴³⁾ (در آخرین لحظات پیش از شهادت، وقتی شنید سپاه کوفه به طرف خیمه‌های حرم او حمله کرده‌اند، خطاب به پیروان ابو سفیان چنان فرمود).

20- «هل من ناصر ینصر ذریته الاطهار؟»⁽⁴⁴⁾ «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟»⁽⁴⁵⁾ (وقتی سید الشهدا «ع» این نصرت خواهی و استغاثه را بر زبان آورد که همه یاران و بستگانش شهید شده بودند).

25- موسوعه کلمات الامام الحسین، ص 284.

26- بحار الانوار، ج 44، ص 329، اعیان الشیعه، ج 1، ص 588.

27- بحار الانوار، ج 44، ص 381.

28- تحف العقول (چاپ جامعه مدرسین)، ص 245، بحار الانوار، ج 75، ص 117.

29- مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 68.

30- لهوف، ص 53، بحار الانوار، ج 44، ص 366.

31- وقعة الطف، ص 172، موسوعة كلمات الامام الحسين، ص 361.

32- بحار الانوار، ج 44، ص 334.

33- همان، ص 378.

34- همان، ص 366، اعيان الشيعة، ج 1، ص 539.

35- همان.

36- مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 89.

37- مقتل الحسين، مقرر، ص 280.

38- نفس المهموم، ص 131، مقتل خوارزمي، ج 2، ص 7.

39- موسوعة كلمات الامام الحسين، ص 382.

40- نفس المهموم، ص 135، معاني الاخبار، ص 288.

41- مناقب، ابن شهر آشوب، ج 1، ص 68.

42- بحار الانوار، ج 44، ص 192.

43- همان، ج 45، ص 51.

سخنانی از امام حسین (ع):

- 1- «نیاز مردم بشما از نعمتهای الهی بر شماست! پس از نعمت الهی ملول نشوید.»
- 2- «روز عاشورا، خطاب به اصحابش فرمود: ای فرزندان خانواده های بزرگوار! مرگ فقط پلی است که شمارا از سختی و مشقت، به بهشت های وسیع و نعمتهای دائمی، منتقل می کند. کدامیک از شما بدش می آید که از زندان به قصر و کاخ، منتقل گردد؟ ولی مرگ برای دشمنان شما، منتقل شدن از قصر و کاخ، به زندان است! پدرم از رسول خدا (ص) نقل کرد که: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است! پس مرگ پلی است که شمارا به بهشت و آنها را به جهنم، منتقل می کند. نه دروغ می گویم و نه به من دروغ گفته شده است!»
- 3- «بر من لازم است که در قیامت، زائر خود را ببینم و او را نجات دهم.»
- 4- «از حضرت سؤال شد که: معرفت الهی چیست؟
فرمود: معرفت اهل هر زمانی به این است که امام و حجّتی که اطاعتش واجب است را بشناسد.»
- 5- «مرگ در عزّت بهتر از زندگی با ذلّت است.»
- 6- «مرگ بهتر از عار است و عار بهتر از جهنمی شدن است.»
- 7- «من شهادت را سعادت دانسته و زندگی با ظالمین را بدبختی می دانم.»
- 8- «من کشته اشکها هستم! هیچ مؤمنی بیاد من نمی افتد مگر اینکه گریه می کند.»
- 9- «هیچ شخصی نیست که چشمش بخاطر ما گریان باشد الا اینکه خدا او را در بهشت باندازه یک «حقب» نگه می دارد.»
- 10- «بهترین افراد کسی است که به افرادی که از او بریده اند، پیوندد.»

- 11- «هر کسیکه خدا را آن چنان که سزاوار پرستش است، عبادت کند، خداوند او را به بالاترین آرزویش و بیشتر از حقتش، می‌رساند.»
- 12- «شخصی از امام پرسید: در چه حالی هستید؟
فرمود: در حالی هستم که خدا در بالای سرم و آتش در مقابلم و مرگ بدنالم و حساب روز قیامت، در اطرافم است. و من در گرو عملم می‌باشم. آنچه را دوست دارم، نمی‌یابم و آنچه را بدم می‌آید، نمی‌توانم از خودم دور کنم و امورم بدست دیگری است. اگر بخواهد مرا عذاب می‌کند و اگر بخواهد، می‌بخشد. پس چه فقیری از من فقیرتر است؟»
- 13- «ای خدا! کور باد چشمی که تو را نبیند!»
- 14- «درخواست از دیگران، فقط در سه جا رواست: در مریضی سخت، فقر غیر قابل تحمل، دیه و غرامت طاقت فرسا!»
- 15- «به پرهیز از کاری که موجب عذرخواهی شود! زیرا مؤمن بدی نمی‌کند تا عذر بخواهد ولی منافق هر روز بدی می‌کند سپس عذر می‌خواهد!»
- 16- «کسیکه از تو حاجتی می‌خواهد، با درخواستش، آبروی خود را حفظ نمی‌کند! ولی تو با روا کردن حاجتش، آبرویت را حفظ نما!»
- 17- «مردی گفت: من از شیعیان هستم!
امام فرمود: از خدا بترس و چنین ادعائی نکن!
شیعیان ما کسانی هستند که قلبهایشان از هر غل و غشی، پاک و سالم است! بلکه تو بگو که من از دوستان شما هستم!»
- 18- «شخصی در حضور امام گفت: احسان به آدم ناهل، ضایع می‌شود!
امام فرمود: چنین نیست! احسان بمانند باران تند است و به نیک و بد می‌رسد.»
- 19- «اگر خدا طاقت کسی را بگیرد، اطاعتش را هم از او بر می‌دارد و اگر قدرت شخصی را بگیرد، تکلیفش را هم از او بر می‌دارد.»
- 20- «استدراج بنده توسط خدا به این است که به او نعمت فراوان می‌دهد و شکر گذاری را از او می‌گیرد.»
- 21- «سلام هفتاد حسنه دارد. شصت و نه تا به سلام کننده می‌رسد و یکی به جواب دهنده!»

- 22- «شخصی از امام درخواستی نمود.
- امام فرمود: تقاضا خوب نیست مگر در قرض سنگین یا فقر سخت و یا تعهد مال مهم!
- آن شخص گفت: منمهم برای یکی از اینها از شما درخواست می کنم.
- امام دستور داد به او صد سکه دادند.»
- 23- «شخصی در حضور امام غیبت کرد.
- امام فرمود: دست از غیبت بردار که آن خورش سگهای جهنم است.»
- 24- «بدرستی که اگر دنیا برای کسی باقی می ماند، و یا کسی در دنیا باقی می ماند، شایسته نر از همه پیامبران بودند که باقی بمانند.»
- 25- «خداوند دنیا را برای بلا خلق فرمود و اهلش را برای فانی شدن آفرید.»
- 26- «شکر تو برای نعمت گذشته، زمینه نعمت آینده است.»
- 27- «شما را به تقوای الهی سفارش می کنم که خدا ضمانت کرده که مکروه را به آنچه دوست دارد، تبدیل کند و بدون حساب به او روزی کند.»
- 28- «قرآن، ظاهرش زیبا و باطنش عمیق است.»
- 29- «به درستی که اجرای احکام به دست علما است که حلال و حرام الهی را می شناسند و مورد اعتمادند.»
- 30- «از ماست دوازده هدایت کننده که اول آنها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است و آخرین آنها نهمین از فرزندان من است.»
- 31- «ای پسر آدم! فکر کن و باخود بگو: پادشاهان دنیا کجاستند؟ آنهائیکه خرابه هارا آباد کردند و نه رها را آب انداختند و درختها را غرس نمودند و شهر هارا ساختند اما عاقبت در حالیکه نمی خواستند از اینها جدا شدند و گروه دیگری ارث بردند و ما هم بازمان کمی به آنها ملحق می شویم.»
- 32- «احدی را بر آئین ابراهیم (ع) نمی دانم مگر ما و شیعیانمان و بقیه از آئین ابراهیمی (توحید) برکنارند.»
- 33- «ما تا قیامت با بنی امیه ها در حال جنگ و ستیزیم!»

- 34- «کسیکه بدنبال رضای الهی است اگر چه مردم ناراحت شوند، خدا او را از مردم کفایت می کند و کسیکه برای رضای مردم، خدا را غضبناک می کند، خدا او را به مردم وا می گذارد!»
- 35- «قیمت جمیع دنیا در نزد ولّی از اولیاء خدا و در نزد اهل معرفت مثل قیمت سایه است.»
- 36- «نیاز مردم به شما در رفع گرفتاریهایشان از نعمتهای الهی بر شماست.»
- 37- «مرگ برای فرزند آدم همانند گردن بند بر گردن دختران، حتمی است.»
- 38- «آفرین بر مرگ در راه خدا و لکن شما قدرت بر از بین بردن عزتم راندارید پس در این حال من باکی از شهادت ندارم.»
- 39- «اشک چشمها و خشیت دلها از برکات الهی است.»
- 40- «هر که در باره ما اشگی بریزد در قیامت باعث آبرو و روشنی چشم او می شود.»
- 41- «قبل از مردن مالت را انفاق کن که در غیر این صورت مالت برای دیگری می ماند ولی حساب و کتابش را از تو می کشند! پس مالت را بخور قبل از اینکه مال تو را بخورد.»
- 42- «کسی از قیامت در امان نیست مگر کسیکه در دنیا از خدا بترسد.»
- 43- «دو جهاد واجب است و دو جهاد سنت است. اما یکی از دو جهاد واجب، جهاد با نفس است که بزرگترین جهاد است. و جهاد دوم، جهاد با کفار است. و جهاد سنت، یکی دفاع است که اگر نکنند، عذاب نازل شود و یکی برپائی سنتهای نیک و حسنه است.»
- 44- «اگر دین محمد (ص)، جز با کشته شدن پابر جا نمی ماند، پس ای شمشیرها مرا دربر بگیرید!»
- 45- «من یارانی بهتر و وفادارتر از یاران خودم سراخ ندارم.»
- 47

پاسخ امام حسین (ع) به سؤال مردم بصره در معنای ((صمد)).

مردم بصره طی نامه ای از امام حسین (ع) از تفسیر کلمه ((صمد)) سؤال کردند و حضرت در پاسخ چنین فرمود:

((بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد: فلا تخوضوا في القرآن، ولا تجادلوا فيه ولا تتكلموا فيه بغير علم، فقد سمعت جدي رسول الله (ص) يقول: من قال في القرآن بغير علم فليتبؤ مقعده من النار وان الله قد فسر الصمد فقال الله ((الله احد، الله الصمد)) ثم فسر فقال: لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد.

((لم يلد)) لم يخرج عنه شي كشيء كالولد وسائر الاشياء الكثيفة التي تخرج من المخل وقين ولا شي لطيف كالنفس ولا يتشعب منه البدوات كالسنة والنوم والخطرة والهيم والحزن والبهجة والضحك والبكا والخوف والرجا والرغبة والسامة والجوع والشبع، تعالى ان يخرج منه شي، وان يتولد منه شي كشيء او لطيف.

عشق حسینی

((ولم یولد))، لم یولد من شی ولم یخرج من شی کما یخرج الا شیاء الکثیفة من عناصرها کالشیء من الشئی والدایة من الدابة والنبات من الارض والما من الی نایع والثمار من الاشجار، ولا کما یخرج الا شیاء اللطیفة من ماکزها کالبصر من العین والسمع من الاذن والشم من الانف والذوق من الفم والكلام من اللسان والمعرفة والتمیز من القلب والناثر من الحجر، لا بل هو الله الصمد الذی لا من شی ولا فی شی ولا علی شی.
مبداً الا شیاء وخالقها ومنشیء الا شیاء بقدرته، یتلاشی ما خلق للفناء بمشیئته، ویبقی ما خلق للبقاء بعلمه، فذلکم الله الصمد الذی لم یلد ولم یولد، عالم الغیب والشهادة الکبیر المتعال، ولم یکن له کفوا احد)) (۱).

امام حسین (ع) در پاسخ مردم بصره از تفسیر کلمه ((صمد)) این طور مرقوم فرمودند:
((بعد از حمد و ثنای الهی، در قرآن، خوض و مجادله نکنید و بدون علم از آن سخن نگوئید، به تحقیق از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که می فرماید:
کسی که بدون علم از قرآن سخن بگوید، جایگاهش در آتش خواهد بود خداوند متعال صمد را تفسیر فرموده به اینکه ((الله احد))، الله الصمد)) آنگاه این را تفسیر کرده به (لم یلد ولم یولد) ولیکن له کفوا احد) مع زاده نشده و نژادیده و موجودی همتای او نیست.
((لم یلد))، یعنی اجسام مادی و حجم دار از او متولد نشده، مانند فرزند که از مخلوقها متولد می شود همینطور اشیا لطیف مثل ((نفس)) هم از او متولد نشده است و هیچیک از عوارض مادی مانند چرت زدن، خواب، غم، غصه، شادی، خنده، گریه، ترس، امید، گرسنگی و تشنگی در او نیست.

خداوند منزله است از آنکه مانند مادیات از چیزی متولد شود یا چیزی از او متولد شود.
((لم یولد))، نه از چیزی زاییده شده و نه از عنصری پدید آمده مانند اجسام مادی که از عناصر مادی پدید می آیند، بدانگونه که حیوانات از یکدیگر یا گیاه از زمین و آب از چشمه و میوه از درخت به وجود می آید همینطور خداوند مانند اجسام لطیف و غیرمادی نیست که از محلی سر چشمه می گیرند مثل بنیانی از چشم و شنیدنی از گوش و بوییدنی از قوه شامه و طعم از دهان و کلام از زبان و معرفت و شناخت از دل و آتش از سنگ، ذات باری تعالی مانند هیچیک از اینها نیست بلکه او خدای صمد است که نه از چیزی پدید آمده و نه در چیزی جا گرفته و نه بر چیزی قرار گرفته است.

((بلکه) پدید آورنده اشیا است و همه چیز را با دست قدرت خود خلق کرده است آنچه را برای فنا و نابودی خلق کرده است فنا می پذیرد و آنچه را برای بقا خلق کرده با علم او باقی می ماند.
این خدای صمد است که نه زاییده شده و نه از او زاییده می شوند، به غیب و آشکار عالم است، بزرگ و بلند مرتبه است و برای او کفو و شانی نیست)).

48

وصیتنامه امام حسین (ع).

بسم الله الرحمن الرحيم: هذا ما اوصی به الحسن بن علي الى اخيه محمد بن الحنفية.
يشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله، جا بالحق من عند الحق وان الجنة والنار حق وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور، واني لم اخرج اشرأ ولا بطرا ولا مفسدا ولا ظالما وانما خرجت لطلب الاصلاح في امة جدي (ص) اريد ان امر بالمعروف وانهي عن المنكر واسير بسيرة جدي وابي علي ابن ابي طالب (ع) فمن قبلني بقبول الحق فانه اولی بالحق ومن رد علي هذا اصبر حتى يقضي الله بيني وبين القوم بالحق وهو خير الحاكمين وهذه وصيتي يا اخي اليك وما توفيقى الا بالله عليه توكلت واليه انيب)) (۲).

بعد از آنکه ((محمد بن حنفیه)) خدمت برادر بزرگوارش سیدالشهدا (ع) شرفیاب شد و حضرت را از رفتن به سمت عراق بر حذر داشت)) حضرت امتناع کرد، آنگاه کاغذ و قلم طلب کرد و وصیتنامه فوق را مرقوم فرمود و به دست برادر سپرد.

((بعد از حمد و ثنای الهی، این چیزی است که حسین بر برادرش محمد حنفیه وصیت می کند: شهادت می دهم به توحید و یگانگی خداوند و اینکه محمد بنده و فرستاده ی حق اوست و اینکه بهشت و جهنم حق است و قیامت بدون هیچ شکی واقع می شود و خداوند انسانها را زنده می کند خروج و قیام من از روی سرکشی و خوشگذرانی و فساد و ظلم در روی زمین نیست، بلکه قیام من برای اصلاح در امت پیامبر (ص) و امر به معروف و نهی از منکر است، و می خواهم به سیره پیامبر (ص) و پدرم علی بن ابیطالب عمل کنم پس هر کس قبول کند، در واقع خداوند را پذیرفته است (چون راه من از راه خدا جدا نیست) و هر که تخلف کند، صبر می کنم تا خداوند بین من و مردم ستمکار، حکم کند برادرم! این وصیت و سفارش من به تو است و توفیق از خداوند است و توکل به او می کنم و بازگشت هم به سوی اوست)).

همچنان که از متن وصیتنامه آشکار است، این از قبیل وصیتنامه های معمولی و عرفی نیست که اشخاص درباره اموال و دارایی خود می نویسند، بلکه اهداف و خطمشی و انگیزه امام حسین (ع) را در حرکت خود بازگو می کند هر چند در وصیتنامه های شرعی گفته شده که سزاوار نیست مسلمانی شب بخوابد مگر آنکه وصیتنامه اش در زیر سرش باشد (۱).

- ۴۹ -

پاسخ امام حسین (ع) به سؤال ((نضر بن مالک)).

نحن وبنو امیة اختصمنا فی الله عزوجل، قلنا: صدق الله وقالوا کذب الله، فنحن وایاهم الخصمان یوم القیامة)).

((نضر بن مالک)) از سید الشهدا (ع) از آیه شریفه سوره حج سؤال کرد که مراد از این آیه شریفه چیست؟

(هذان خصمان اختصموا فی ربهم) این دو دسته که در محکمه عدل الهی به محاصمه می پردازند چه کسانی هستند؟

حضرت فرمود: ((آن دو دسته ما و بنی امیه هستیم، ما می گوئیم خداوند متعال صادق است ولی آنان می گویند خداوند کاذب است)) (۲).

طبق نقل شیخ مفید، امام حسین (ع) شش فرزند داشت به نامهای:

1. علی بن الحسین الاکبر یا امام سجاد (ع) که کنیه اش ابومجد و نام مادرش شهربانو یا شاه زنان - دختر یزدگرد پادشاه ساسانی - می باشد؛ [1]
2. علی بن الحسین الاصغر، مادرش لیلیا - دختر ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی - است. او براساس گفته ی شیخ مفید در ارشاد، دو سال پس از وفات جدش علی (ع) در روز عاشورای سال 42 هـ ق، متولد شد و اولین فرد از بنی هاشم بود که به میدان رفت، وقتی اذن میدان خواست، امام (ع) به او اذن میدان داد و نگاه نومیدانه ای به او کرد و اشکش سرازیر شد و گریست و فرمود: [2] «خدایا! گواه باش جوانی را به میدان می فرستم که شبیه ترین مردم به پیغمبر تو، در خلقت و اخلاق، گفتار است، ما هر وقت مشتاق دیدار پیغمبرت می شدیم، به روی او نگاه می کردیم.» [3]
3. جعفر، مادر او قضاة بود. جعفر در حیات پدر بزرگوارش از دنیا رفت.

4. عبدالله، در مدینه متولد شده است و مادرش رباب، - دختر امرء القیس - می باشد. امرء القیس در مدینه سه دخترش را به ازدواج امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن (ع) و

امام حسین(ع) درآورد که داستانش مشهور است. رباب به همسری امام حسین(ع) درآمد و سکینه و عبدالله، فرزندان حسین(ع) از رباب می‌باشند.

5. سکینه، مادر او نیز رباب است. سکینه روز پنجم ماه ربیع الاول سال 117 هـ وفات کرد؛ وفات خواهرش فاطمه نیز همان سال است.[4]

6. فاطمه: مادرش ام‌اسحاق بوده است.

علي بن عیسی الاربلي در «كشف الغمة» گفته: اولاد حسین(ع) ده تن بودند؛ شش پسر و چهار دختر. سه تن از پسران وی علي نام داشته‌اند و محمد و عبدالله و جعفر. علي اکبر در کربلا در برابر پدر جنگید و شهید شد و علي اصغر صغیر را تیر زدند؛ همچنین گفته‌اند که عبدالله نیز با پدر کشته شد. دختران او زینب و سکینه و فاطمه بودند. نسل امام حسین(ع) از علي اوسط، یعنی زین العابدین(ع) است؛[5] البته قول قوي و قریب به صحت و نظر شیخ مفید است. پس در خاتمه می‌توان گفت غیر از امام سجّاد(ع) و جعفر بن الحسین(ع) تمام فرزندان ذکور امام حسین(ع) در کربلا به شهادت رسیدند.

پی نوشتها:

[1]. بحارالانوار، ج 45، ص 329.

- الارشاد، ص 253.

- نفس المهموم، قم، ص 524، كشف الغمة في معرفة الائمة، ص 214.

[2]. «اللهم اشهد أنه قد برز اليهم غلام اشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولك، و كنّا اذا اشتقنا الي نبيك نظرنا اليه».

[3]. نفس المهموم، ص 308.

[4]. نفس المهموم، ص 530.

[5]. كشف الغمة، ص 214، بحارالانوار، ج 45، ص 331.

منبع: نهضت عاشورا (تحریف‌ها و شبهه‌ها)، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه‌ی علمیه (1381)

یاران:

1- علی اکبر (ع) 2- عباس (ع) 3- علی اصغر (ع) 4- قاسم (ع) 5- مسلم بن عقیل (ع) 6- هانی بن عروه 7- قیس بن مسهر صیداوی 8- حبیب بن مظاهر 9- مسلم بن عوسجه 10- زهیر بن قین 11- سعید بن عبدالله 12- هلال بن نافع 13- ابو ثمامه 14- حر بن یزید ریاحی 15- جون و...

محتشم کاشانی

شمس الشعرا، محتشم کاشانی، شاعر اوایل عهد صفوی که بیشتر به سرودن مدایح و مراثنی اهل بیت پیامبر می پرداخت، وی در سال 996 هجری بدرود حیات گفت.⁽³²⁾ از آثار برجسته و معروف وی، ترکیب بند پر سوز و محتوای اوست که در ایام عزاداری سید الشهدا «ع»، مساجد، تکایا و مجالس سوگواری را با کتیبه هایی که این اشعار، بر روی آنها نقش بسته است، سیاهپوش می کنند. شهرت محتشم، بیشتر به خاطر همین ترکیب بند او درباره حادثه عاشورا است که در دوازده بند، سروده شده و بارها به صورتهای مختلف چاپ شده است. دیگران هم به تبعیت از او، به سرودن ترکیب بندهایی درباره حماسه کربلا پرداخته اند. بند اول از ترکیب بند محتشم چنین است:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است

کز زمین، بی نفخ صور

برخاسته تا عرش اعظم است

این صبح تیره باز دمید از کجا کزو

کار جهان و خلق جهان جمله درهم است

گویا طلوع می کند از مغرب، آفتاب

کاشوب در تمامی ذرات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست

این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند

گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین، نور مشرقین

پرورده کنار رسول خدا حسین⁽³³⁾

32- معارف و معاریف، ج 4، ص 1990.

33- گلاژه، ج 2، ص 131، منتخب التواریخ، ص 333

بر کات نهضت حسینی

از بین رفتن مرض وبا با زیارت عاشورا

«نقل شده که سالی در سامراء وبا آمد و همه روزه عده‌ای از شیعیان و سنیان و دیگر افراد از دنیا می‌رفتند. عاقبت مردم نزد مرحوم محمد تقی شیرازی معروف به میرزای کوچک آمدند و راه حلی خواستند. ایشان فرمودند: به مردم بگوئید که همه روزه زیارت عاشورا بخوانند و ثوابش را به روح نرگس خاتون مادر امام عصر (عج) هدیه نمایند. شیعیان به این دستور عمل کردند و وبا کمال تعجب، کسی دیگر از شیعیان از دنیا نرفت ولی از سنی‌ها مرتب مرده به غسل‌خانه می‌بردند. آنها تعجب کرده و راز این مطلب را از شیعیان جویا شدند و آنها گفتند که رهبر ما سفارش کرده که زیارت عاشورا بخوانیم. و ما هم این کار را کردیم. سنیها با شنیدن این مطلب شروع بخواندن زیارت عاشورا کردند و مردن از آنها هم متوقف شد.»

شفای چشم از خاک زائر کربلا!

«پدرخانم آیه الله گلپایگانی با اینکه پیر بود ولی چشم جوانی داشت. من دیدم که در مسجدِ بالاسرِ آن زمان که تاریک بود، در سن نود سالگی بدون عینک قرآن می‌خواند.» ایشان تعریف کرد که من به همراه آیه الله گلپایگانی در اربعین به کربلا رفتیم. ما از بصره سوار قطار شدیم. قطارها صندلی نداشت و یک اتاقی بود که من و آقای گلپایگانی در آن نشسته بودیم. ناگهان عربهای بادیه نشین ریختند در قطار و قطار پر شد و حرکت کرد. یکی از عربها پایش را توی دامن من دراز کرده بو. من اول ناراحت شدم ولی بعد گفتم زوار حسین (ع) است.

به این فکر افتادم که این زوار حسین (ع) است. لذا همه‌اش تبرک است. پای پیاده آمده بود ولای انگستان پایش گل بود. بدون اینکه آن عرب بفهمد، یک مقدار از آن گل را گرفتم و به پشت چشمم مالیدم و ناگهان دیدم که عینک نمی‌خواهم. نزدیک را می‌بینم. دور را می‌بینم. وضع بینایی ام عالی است.»

شفا از جناب حرّین یزید ریاحی

آقای قندهاری یکی از علمای مشهد است که مرد مقدسی است فرموده بودند: من در زمان طلبگی «تب لازم» داشتم. این تب انسان را رها نمی کرد. خیلی اوقات هم کسی را می کشته است. ضعف روی ضعف پدید می آمد تا منجر به فوت می شد. من هم مرگم نزدیک شده بود. رفقای خواستند به زیارت حرّ بروند. م هم حوصله ام سر رفته بد وبه آنها گفتم مرا هم ببرید. گفتند نمی شود. گفتم هر طوری هست مرا ببری. اگر شده روی دوش شما باشم.

طلبه ها این کار را کردند. مرا بر دوش گرفتند و بردند. طلبه ها زیارتشان را که کردند، مرا گوشه حرم گذاشتند و رفقا دنبال تفریح رفتند. و من هم زیارتم را کردم. یک وقت دیدم که یک زن عربی با یک بچه فلج و ناتوان و غیب مانده آمد. او را کنار ضریح حضرت حرّ گذاشت و یک شبکه را گرفت و گفت: یا کاشف الكرب عن وجه الحسین! اکشف کربی بحق مولاک الحسین. یعنی ای کسیکه غم و غصه را از حسین برطرف می نمودی! غم و غصه مرا هم بحق حسین برطرف کن! آن زن شبکه دوم را گرفت و این جمله را گفت. شبکه سوم را گرفت و این جمله را گفت ناگاه بچه ایستاد و آمد دامن مادرش را گرفت و گفت مادر!

آری بچه خوب شد. فهمیدم که این نوع معجزات رای این زن تازگی نداشته و ائالش را بسیار دیده بود. این زن یک تعظیم و تشکری کرد و از حرم حضرت حرّ بیرون رفت.

من فکر کردم که این زن این حاجت را گرفت! من که یک واعظ و طلبه هستم و مروط به اهل بیتم چرا من حاجت نگیرم؟ می توانست بلند شوم. لذا افتان و خیزان تا پای ضریح آمدم و شبکه را گرفتم و گفتم: یا کاشف الكرب عن وجه الحسین! اکشف کربی بحق مولاک

سپس همانند آن زن، شبکه دوم را گرفتم و همین جمله را گفتم. بعد شبکه سوم را هم گرفتم و این دعا را کردم. ناگاه دیدم مل آب که روی آتش بریزند بدن گرم من، سرد شد. دیدم قدرت دارم. بلند شدم و ایستادم. دیدم می توانم راه بروم. بنا کردم به راه رفتن. حتی دیدم می توانم بدوم! بنا کرد که به دویدن! آدم نزد طلبه ها و گفتم بیائید! خوب شدم.»

همسر یکی از مردان خدا

علامه طباطبایی بعد از رحلت همسرش گفت: همسر ما زن بسیار مؤمن و بزرگواری بود. او همراه ما در نجف زندگی می کرد و در ایام عاشورا برای زیارت با هم به کربلا می رفتیم. وقتی به

تبریز برگشتیم، روز عاشورایی همسرم که مشغول خواندن زیارت عاشورا بوده از ایام زیارت امام حسین (ع) در کربلا یادی می‌کند و می‌گوید: دهسال در روز عاشورا کنار قبر آن حضرت بودیم ولی امسال از این فیض محرومیم.

ناگاه پرده غیبی کنار می‌رود و می‌بیند که در حرم مطهر رو به قبر حضرت ایستاده و مشغول خواندن زیارت است. حرم مطهر و خصوصیات آن مثل گذشته است ولی چون روز عاشورا بوده است و مردم برای تماشای دسته سینه زنان بیرون بودند فقط چند نفر حرم مقابل قبرشهادی کربلا ایستاده بودند و خدام برای آنها زیارت می‌خواندند. در این حین به خود می‌آید و مشاهده می‌کند در خانه خود مشغول خواندن زیارت است.

زنی که شوهرش را هدایت کرد!

«وقتی کاروان امام حسین (ع) در مسیر کوفه با کاروان ژهر بن قین برخورد کرد. فرستاده امام برای دعوت از زهیر جهت یاری رساندن به حضرت، درحالی نزد زهیر رفت که او با همسر و اطرافیان خود سر سفره غذا بود. وقتی دعوت امام به او ابلاغ شد، زهیر و اطرافیانش دچار سکوت و حیرت شدند و نداستند که چه جوابی بدهند. اما ناگهان صدای دَیْلَم، همسر زهیر بلند شد که به شویش گفت: برو و بین امام حسین (ع) باتو چه کار دارد! آیا پیام پسر پیامبر خدا (ص) را بی جواب می‌گذاری؟ چه می‌شود که به حضور حسین (ع) بروی و سخنش را بشنوی و برگردی؟»

سخنان دیلم، زهیر را تکان داد و درحالی که صورتش گرفته بود، نزد امام شتافت. وقتی برگشت، صورتش بشاش و باز بود. او که آماده یاری کردن امامش شده بود، به همسرش گفت: من تو را طلاق دادم. تو می‌توانی نزد اقوامت برگردی. سپس به اطرافیانش گفت: هر که می‌خواهد امام (ع) را یاری کند همراه من شود.

موقع رفتن، دیلم با چشمی گریان به شویش گفت: شوهرم! من از تو یک تقاضا دارم و آن این است که در قیامت، در پیشگاه پیامبر خدا از من یاد کنی!

زهیر به امام پیوست و تا آخرین لحظه از امامت و ولایت دفاع کرد و به شهادت رسید.

اممّ وهب در کربلا

«یکی از یاران حسین (ع) در کربلا، عبدالله بن عمیر بود که با همسر و مادرش در کربلا حضور داشت.

او در مقابل حملهٔ شمر و یارانش به اصحاب امام حسین (ع) با چند نفر از یاران امام، در مقابل دشمن ایستاد و استقامت عجیبی نشان داد. او توانست تعدادی از افراد دشمن را به هلاکت برساند. اما با قطع دست راست و یکی از پاهایش، اسیر دشمن شد. و بلافاصله در مقابل چشم همه بصورت «قتل صبر» او را با نیزه و شمشیر، قطعه قطعه نمودند و به شهادت رساندند.

همسر وی که در میان خیمه ها بود، به قتلگاه رفت و در کنار پیکر بی روح و قطعه قطعهٔ شوهرش نشست و در حالی که خون از سر و صورت وی پاک می کرد، چنین گفت: بهشت بر تو گوارا باد! و از خدایی که بهشت را ارزانی تو کرد می خواهم مرا هم با تو همراه کند.

در این موقع غلام شمر به دستور اربابش، با چماقی به همسر عبدالله حمله کرد و سر وی را شکست و او را شهید نمود. و بدن او هم در کنار پیکر همسرش بر روی خاک افتاد و این اولین و تنها زن شهید کربلا بود.

غلام شمر سر عبدالله را جدا کرد و بطرف خیمه ها انداخت! مادر عبدالله که میان خیمه ها بود، سر بریدهٔ فرزندش را برداشت و خاک و خون از صورتش پاک کرد و آنگاه در حالیکه عمود خیمه بدست داشت، به سوی صفوف دشمن حرکت کرد.

امام دستور داد او را به سوی خیمه ها برگردانند و خطاب به وی فرمود: در راه حمایت از خاندان من به پاداش نیک نائل شوید. خدا رحمت کند. بسوی خیمه ها برگرد که جهاد از تو برداشته شده است.

مادر عبدالله طبق دستور امام در حالیکه می گفت: خدا یا! امید مرا ناامید نکن! به خیمه برگشت. امام هم فرمود: خدا امید تو را ناامید نخواهد کرد. «سخنان امام حسین (ع)»

خوابی که تعبیر شد!

من (فرزند شاه آبادی بزرگ) من از ایامی که در نجف در خدمت امام خمینی «رض» بودم، خاطرهٔ جالی دارم. قبل از تشریف فرمائی امام به نجف، شبی خواب دیدم که در ایران آشوب و جنگ است. بخصوص در خوزستان.

سرتمای نخلهای خرما یا قطع شده بود و یا سوخته بود. در این جنگ یکی از نزدیکانم شهید شده بود. - که البته برادرم حاج آقا مهدی در جنگ شهید شد. - جنگ که خیلی طولانی شده بود با

پیروزی ایران تمام شد. در تمام مدت جنگ من چنین تصور می کردم که جنگ میان حضرت سید الشهداء (ع) و دشمنانش است. وقتی جنگ تمام شد، پرسیدم: آقا امام حسین (ع) کجا هستند؟ طبقه بالای ساختمانی را بمن نشان دادند که دواطاق داشت. یکی در سمت راست و یکی در سمت چپ بود. من به آنجا رتم و خدمت حضرت سید الشهداء (ع) مشرف شدم و عرض ادب کردم. در همین حین از خواب بیدار شدم.

پس از تشریف فرمائی امام به نجف این خواب را برای ایشان تعریف کردم. ایشان تبسمی کرده فرمودند: **این جریانها واقع خواهد شد.** پرسیدم: چطور آقا؟ فرمود: **بالاخره معلوم می شود این بساط!** من دوباره اصرار کردم و سرانجام ایشان فرمودند: **من یک تکتۀ بتو بگویم ولی باید تا زمانی که زنده هستم جائی نگوئی!** از آنیکه در قم خدمت مرحوم والدت بودم، بسیار بایشان علاقه داشتم بطوریکه تقریباً نزدیکترین فرد به ایشان بودم. و ایشان هم مرا نامحرم نسبت به اسرار نمی دانستند. روزی برای من مسیر حرکت و کار را بیان کردند. حالا البته زود است. و تا آن زمان که این مسیر شروع شود، زود است. امّامی رسد.

«امام عصر (عج): خطاب به سید موسوی رشتی:

شما چرا نافله نمی خوانید؟ نافله، نافله، نافله!

شما چرا عاشورا نمی خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا!

شما چرا جامعه نمی خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه!

داستان حاج عبدالرحیم آبگوشتی

در محله یهودیها

در شیراز مرحوم حاج محمد رحیم ایزدی معروف به آبگوشتی زندگی می کرد که هر روز زیارت عاشورا می خواند و شب پس از نماز جماعت یک یا دو نفر روضه خوان می آورد که روضه می خواند و بعد سفره آبگوشت را پهن می کردند. هر که می خواست با خود می برد و هر که می خواست سر سفره غذا می خورد.

پسرش می گوید که: پدرم مریض شد و بما گفت که مرا به مسجد ببرید. دوست دارم در مسجد بمیرم. ما هم او را به مسجد بردیم. شبی حالش خیلی بد شد و چون احتمال مردنش را

عشق حسینی

دادیم، او را بخانه برگردانیدیم. او در حال مردن بود و ما هم گوشه‌ای ایستاده و گریه می‌کردیم و دوباره کفن و دفن و کارهای بعد از آن مذاکره می‌نمودیم. سحر که شد ناگاه ما را صدا زد. وقتی نزدش رفتیم دیدیم که عرق زیادی کرده است و گفت: آسوده باشید و بروید بخوابید که من نمی‌میرم و خوب می‌شوم.

بعدها تعریف کرد که در حال مردن خود را در محله یهودیها دیدم و از بوی بد آنها در اذیت بودم. من ناراحت شده و به درگاه خدا نالیدم. ندا آمد که اینجا محل ترک کنندگان حج است! گفتم: پس تو سلات و خدمات من به امام حسین (ع) چه میشود؟ ناگاه آن منظره هول‌انگیز رفت و تبدیل بجای فرح بخشی شد. و گفتند که: خدمات تو پذیرفته شد و به شفاعت حضرت، ده سال بر عمرت افزوده شد تا حج واجب را بجا آوری. «داستانهای شگفت شهید دستغیب»

قوزش از بین رفت!

در قندهار پسری بنام عبدالرئوف بود که در پشت و سینه او قوز وجود داشت. مادرش زنی متدین بود. شب عاشورائی این پسر را که پدر و مادرش آرزوی مرگش را داشتند، به حسینه آوردند و پس از پایان مراسم عزاداری، گردنش را به منبر بستند و گفتند: ای حسین! از خدا بخواه که این بچه را تافردا یا شفا دهد یا مرگ! بعد در همانجا خوابیدند.

ناگهان از فریاد بچه بیدار شدند و دیدند که بدن بچه می‌لرزد و بلند می‌شود و می‌افتد و نعره می‌زند. مادرش او را بخانه برد که اگر مرد در خانه بمیرد. اما پسر نمی‌میرد ولی لرزشش تا سه چهار روز ادامه می‌یابد که در این مدت گوشت‌های زیادی بدنش بتدریج آب شده و بعد از این مدت سینه و پشت او صاف گردید. «داستانهای شگفت شهید دستغیب»

دامنه کوه الوند

یکی از علما با عده‌ای از همراهان شب به دامنه کوه الوند می‌رسند و تصمیم می‌گیرند که شب را در آنجا اطرأ کنند. سپس متوجه

پیرمردی می‌شوند که در دامنه کوه زندگی می‌کند. نزد او می‌روند و از او علت کوه‌نشین شدنش را می‌پرسند. او می‌گوید که مدتی است میل به عبادت در بیابان و کوه را پیدا کرده لذا چند سال است که در اینجا به عبادت مشغول است. از خاطرات او در این مدت می‌پرسند او جواب می‌دهد که شبی مشغول نماز بودم که ناگاه صدای حیوانات درنده و وحشی را شنیدم. وقتی نگاه کردم دیدم عده‌ای از حیوانات وحشی و اهلی بطرف من می‌آیند. من نماز را تمام کردم و دچار وحشت شدم. ناگاه دیدم که آنها دور مرا گرفتند و سرهای خود را به زمین می‌کوبیدند و ناله می‌کردند. من از عمل اینها تعجب کردم ولی بیادم آمد که امشب شب عاشورا است و طبق روایات حیوانات هم برای امام حسین (ع) عزاداری می‌نمایند. من عمامه‌ام را برداشتم و شروع کردم به سر و سینه زدن و حسین حسین کردن. ناگاه آنها هم با من هم آواز شدند و چند ساعتی به این حالت بود تا کم‌کم پراکنده شدند.

معرفی شخصیت حسین (ع) از زبان زینب (س)

سپاه یزید سرهای شهدار را به نیزه زدند و به دروازه شهر کوفه رسیدند، مردم هم برای تماشای سرها، اجتماع کرده بودند و طبعاً هر نیزه‌داری می‌خواست توجه مردم را به خودش جلب کند، اما در میان این سرها، سری نورانی توجه همه را به خود جلب کرده و نیزه دار هم برای معرفی خود چنین گفت:

((انا صاحب الرمح الطویل — انا صاحب السیف الصقیل)).

((انا قاتل ذی الدین الاصل)).

((من دارای نیزه بلند هستم، من دارای شمشیر آبدیده هستم، من کشنده کسی هستم که دارای دین محکمی بود)).

((حضرت زینب)) متوجه نیزه دار شد و گفت تو اگر می‌خواهی صاحب این سر را معرفی کنی بگو:

((من ناگاه فی المهد جبرائیل ومن بعض خدامه میکائیل و اسرافیل و عزرائیل ومن عتقانه صلصائیل

عشق حسینی

ومن اهتزل لقتله عرش الجلیل (وبگو): انا قاتل محمد المصطفیٰ وعلی المرتضیٰ وفاطمه الزهرا والحسن المزکی وائمة الهدی(ع)).

((من کشته کسی هستم که جبرئیل برای او ذکر خواب در گهواره می‌گفت، میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، خدمتکار او بودند و صلصائیل به خاطر او آزاد شد و شهدا تش، عرش الهی را به لرزه در آورد بگو من قاتل پیامبر و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و ائمه(ع) هستم)).

این حسین است کز برایش جبرئیل — وحی، نغمه سرایی می‌کند.

این حسین است کز فروغ روی او — شمس، کسب روشنایی می‌کند.

این حسین است کز تمام ما سوا — دل برید و دل ربائی می‌کند.

پاسخ امام حسین (ع) از اشعار یزید.

((بسم الله الرحمن الرحيم، فان کذبوک فقل لی عملي ولکم عملکم انتم بریئون مما عمل وانا بري مما تعملون، والسلام)).

((یزید بن معاویه نامه‌ای به همراه اشعاری برای ((عبدالله بن عباس))، یا طبق نقلی، برای ((عمرو بن سعید)) حاکم مکه فرستاد تا آن را در مراسم حج بخواند، یزید چون از روحیه مردم مدینه و روحیه سلحشوری سید الشهدا(ع) مطلع بود و می‌دانست که آنان زیر بار حکومت غاصبانه یزید نمی‌روند، لذا تصمیم داشت از باب مصالحه و نرمش، وقوع جنگ را بگیرد، زیرا می‌دانست جنگ و کشته شدن حسین بن علی (ع) برای او گران تمام می‌شود، مردم مدینه وقتی اشعار یزید را دیدند، آن را خدمت امام حسین(ع) فرستادند، رهبر آزادگان جهان با یک نظر به فراست دانست که این اشعار را یزید فرستاده، لذا در پاسخ او به یک آیه از قرآن کریم بسنده کردند که خطاب به پیامبر(ص) می‌فرماید:.

وان کذبوک فقل لی عملي ولکم عملکم انتم بریئون مما عمل وانا بري مما تعملون).

((اگر کفار تورا تکذیب کردند، بگو من مسؤول اعمال خودم هستم و شما هم مسؤول اعمال خودتان، شما از اعمال من بیزار هستید و من هم از آنچه شما انجام می‌دهید بیزار هستم)).

اینک چند نمونه از اشعار یزید:.

یا قومنا لا تشبوا الحرب اذ سکت — تمسکوا بحبال الخیر واعتصموا.

قد غرت الحرب من قد کان قبلکم — من القرون وقد بادت به الامم.

فانصفوا قومکم لا تهلکوا بذخا — فرب ذی بذخ زلت به القدم(ع)).

((آتش جنگ را که خاموش است شعله ور نسازید، و به راه خیر چنگ بزنید.

((جنگ اقوام گذشته را مغرور کرد و جمیعت هائی را نابود ساخت.

((در حق خویشان خود، نیکی کنید و کبر و بزرگی را کنار بگذارید که چه بسا افراد متکبر

قدم هایشان لغزید)).

تحلیل پاسخ امام (ع).

سید الشهدا(ع) با تمسک به آیه شریفه سوره یونس، اعلان پرائت از کفار و مشرکین و منافقین و همه دشمنان اسلام می‌نماید که اصولاً هیچ راه مصالحه و سازش با آنها وجود ندارد و در واقع این آیه اجمالی است از آنچه در سوره کافرون آمده که شش نفر از کفار به رسول خدا(ص)، پیشنهاد کردند که: ((یک سال تو خدایان ما را عبادت کن، یک سال هم ما خدای تورا پرستش می‌کنیم، در نتیجه اگر مسلسل مابهتر بود، تو ضرر نکرده‌ای، و اگر دین تو بهتر بود، ما ضرر نکرده‌ایم و شریک در کیش تو شدیم)) (ع)).

اما در این حال سوره کافرون نازل شد و پاسخ محکمی به همه این پیشنهادات داد، زیرا قرآن کریم هرگونه همکاری و مساعدت و مودت و دوستی و مطاوعه و سازش با کفار و مشرکین و دشمنان اسلام را ممنوع کرده است.

خداوند متعال می‌فرماید: (یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عداوي وعدوکم اولیاء تلحقون الیهن بالمودة وقد کفروا بما جاکم من الحق)(ع)).

((ای مؤمنین! دشمنان من خودتان را، دوست نگیرد، شما نسبت به آنها اظهار محبت می کنید در حال که به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده اند.))

اخبار پیامبر (ص) از شهادت امام حسین (ع).

رسول خدا (ص) در موارد متعدّد از شهادت حسین (ع) خبر داده و در کتب شیعه و سنی نقل شده است که اجمال آنها را از کتاب ((الاحادیث الغیبه)) متذکر می شویم:

- ۱- ((یقتل حسین بن علی علی راس ستین من مهاجرتي)). یعنی: ((حسین در سال شصتم از هجرت من کشته می شود)).
- ۲- ((یقتل الحسین حين یعلوه القتیر)). یعنی: ((زمانی که پیروی به سراغ حسین آمد کشته می شود)).
- ۳- ((یا بنی! انک ستساق الی العراق و هی ارض تدعی عمورا، وانک تستشهد بها)). یعنی: ((پسر! توبه عراق کشانده می شوی، و در زمینی که ((عمورا)) نامیده می شود به شهادت میرسی)).
- ۴- ((ان الحسین تقتل بشط الفرات)). یعنی: ((همانا حسین در کنار فرات کشته می شود.))
- ۵- ((یا ام اسلمه! اذا تحولت هذه التربة دما فاعلمی ان ابنی قد قتل)). یعنی: ((ای ام سلمه، هرگاه این خاک میدل به خون شد، بدان که پسر من کشته شده است)).
- ۶- ((یزید لا یمارک الله فی یزید، ثم ذرفت عیناه (ص)). ثم قال: نعۃ الی واثیت بتریتة و اخبرت بقاتله)) خبر شهادت حسین را برایم آوردند خداوند برای یزید مبارک نگرداند، آنگاه اشک در چشمان پیامبر (ص) حلقه زد و فرمود: مقداری از تربت او را برایم آورده اند و قاتل او را هم به من گفته اند)).
- ۷- ((وکانی به وقد خضبت شیتة من دمه، یدعو فلا یجاب، ویستنصر فلا تنصر)). یعنی: ((گویا حسین را می بینم که محاسنش با خون خضاب شده، و هرچه صدامی زند و کمک می طلبد، پاسخ او را نمیدهند.))
- ۸- ((یا عمّة! تقتله الفئّة الباغیة من بنی امیة)) (۱). پیامبر (ص) در موقع ولادت حسین (ع) خطاب به جناب ((صفیه)) دختر عبدالمطلب، عمه بزرگوارشان فرمودند: ((این کودک، به دست گروه ستمکار از بنی امیه، کشته می شود)).
- اخبار امیرالمؤمنین (ع) از شهادت حسین (ع).
 - ۱- ((خیر الخلق وسیدهم بعد الحسن ابنی اخوه الحسین المظلوم بعد اخیه المقتول فی ارض کربلا)). یعنی: ((بهترین انسانها بعد از امام حسن (ع) برادرش حسین مظلوم است که در کربلا کشته می شود.))
 - ۲- ((والله لیتقتلن هذه الامة ابن نبیها فی المحرم لعشر مضین منه، ولیتخذن اعداء الله ذلک الیوم یوم برکة)). یعنی: ((بخدا سوگند، این امت، فرزند پیامبر (ص) را در دهم محرم می کشند و دشمنان خدا آن روز را روز برکت قرار می دهند.))
 - ۳- ((اوّه! اوّه! مالی ولال ابی سفیان، مالی ولال حرب حزب الشیطان واولیاء الکفر، صبرا یا ابا عبدالله فقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم)) (۲). یعنی: ((آه، آه، مرا با ابو سفیان چکار، مرا چکار با حزب شیطان و سران کفر، حسین جان صبر کن، که پدرت همان مصائبی را دید که تو می بینی.))

مرحوم محلاتی در کتاب «فرسان الهیجا» می‌گوید: اصحاب امام حسین (ع) ۲۲۸ نفر بوده‌اند که از این گروه یک نفر در بصره، دوازده نفر در کربلا و دویست و هفده نفر در کربلا به شهادت رسیدند. مرحوم سماوی در کتاب «ایصار العین» می‌گوید: از مجموع اصحاب سیدالشهدا پانزده تن از اصحاب حضرت رسول اکرم (ص) و پانزده نفر از موالی (مسلمانان غیر عرب ایرانی و غیره) بودند. پنج تن کودک نا بالغ در کربلا به شهادت رسیدند و هفت پدر همراه پسرانشان شربت شهادت نوشیدند. دو زن نیز در کنار اصحاب سیدالشهدا (ع) جنگیدند و به مردان روزگار درس جوانمردی و مردانگی آموختند؛ و یک زن در این دولت‌سرای عشق جام گوارای شهادت را یکباره سرکشید. مجموع این شهدا تقریباً در یک قسمت حرم مطهر دفن شده‌اند. زائران در کنار ضریحی که به یاد همه آنان نصب شده است، آنان را زیارت می‌کنند. در دست راست قبله ضریح مطهر و اندکی جلوتر از قبر مطهر حسین (ع)، ضریح حبیب بن مظاهر قرار دارد. این کهنسال با اخلاص که به شدت مورد علاقه امام حسین (ع) بود، از صحابه رسول اکرم (ص) به شمار می‌رفت و امام (ع) در نامه‌ای او را با این کلمات ستوده: من الحسین بن علی الی الرجل الفقیه... از حسین بن علی به مرد فقیه و دین‌شناس...

چون حبیب به شهادت رسید، حضرت کنار پیکر مطهرش قرار گرفت و فرمود: «لله درک یا حبیب لقد كنت فاضلا تختم القرآن فی لیلته واحده»؛ خدای پاداش خیرت دهد، ای حبیب؛ تو دانشمندی بودی که هر شب تمامی قرآن را تلاوت می‌کردی. حبیب بن مظاهر، پس از شهادت، جدا از دیگر شهدا دفن شد. قبلای او جلو دری بود که زائران از آنجا وارد حرم مطهر می‌شدند. از اینرو، گفته می‌شد که حبیب پس از شهادت نیز همچون نگاهبانی بر در سرای حسین (ع) ایستاده است و زائران او را دو بار زیارت می‌کنند؛ یک بار هنگام ورود به حرم و دیگر بار هنگام خروج؛ ولی اکنون آن در تعویض شده است. در کنونی حرم مطهر از ایوان به سوی خود ضریح گشوده می‌شود و قبر حبیب در سمت چپ زائران است که از در وارد می‌شوند. بر قبر او ضریح کوچکی قرار دارد که بوسه‌گاه عاشقان کربلا و کربلاییان است. اندکی جلوتر از قبر حبیب، راهروی کوچکی است که به اتاقی و ضریحی کوچک می‌پیوندد. این جا معراج حسینی و جایگاه بار یافتن ابا عبدالله به محضر خدای مهربان است. از سوی دیگر، اینجا محل یکی از بزرگترین فاجعه‌های تاریخ بشری است.

ابراهیم مجاب، که در کتب تاریخی ابراهیم

ضریر کوفی معرفی شده است، از فرزندان حضرت موسی بن جعفر (ع) است. سید بحر العلوم در کتاب رجال خود او را جد سید رضی و سید مرتضی می‌داند. می‌گویند: از این روی او را مجاب (پاسخ داده شده) می‌نامند که چون به حرم مطهر حسینی (ع) وارد شد و به حضرت سلام گفت، از قبر مقدس صدایی سلامش را پاسخ گفت او اولین کسی است که جوار قبر مطهر ابا عبدالله (ع) را به عنوان محل سکونت، انتخاب کرد و در سال ۲۷۴ ه‍.ق در زمان منتصر عباسی در این مکان منزل گزید. بنا بر این، می‌توان او را بنیانگذار شهر کربلا دانست.

حرم حضرت ابوالفضل (ع)

از حرم مطهر حسینی (ع) تا حرم حضرت ابوالفضل (ع) تقریباً سیصد متر فاصله است. گنبد و گلدسته‌های زرین ابوالفضل (ع)، که سر بر آسمان می‌سایند، یاد آور پرچمی است که روز عاشورا به ظاهر از دست پرچمدار کربلا بر زمین افتاد، ولی خدای آن را بر افراشت و تا قیام قیامت بر افراشته خواهد ماند.

حرم مطهر ابوالفضل از سطح زمین اطراف گودتر است. از این رو، چند پله پایین می‌رویم تا به صحن بسیار بزرگ حرم مطهر وارد شویم.

عشق حسینی

آنگونه که در تاریخ آمده است: حضرت اباعبدالله (ع) بدنهای مقدس تمامی شهدا را به محلی به نام خیمه دارالحرب می برد.

از این رو، تمامی آنها نیز توسط بنی اسد در یک مکان دفن شدند.

اما حضرت ابوالفضل (ع)، برای آوردن آب، از خیمه گاه بسیار دور شده بود و هنگام شهادت، پیکر مبارکش چنان قطعه قطعه می نمود که کسی نمی توانست آن را به خیمه ها باز گرداند. از این رو، در کنار نهر فرات باقی ماند و در همان مکان نیز دفن شد. نهر علقمه همان شریعه فرات است. رود بزرگ فرات در سراسر عراق به شعبه ها و نهرهای کوچکی تقسیم می گردد.

امروزه یکی از این نهرهای کوچک به نام نهر حسینی از کنار کربلا می گذرد و دیگری به نام مصیب نیز کمی دورتر از کنار قبر حر و طفلان مسلم عبور می کنند. در آن روزگار نهری به نام علقمه در کربلا جریان داشت که برای برداشتن آب از آن محلی مخصوص کنارش ایجاد کرده بودند و آن را شریعه فرات یا شریعه علقمه می نامیدند. اکنون اثری از این نهر وجود ندارد؛ ولی حرم مطهر ابوالفضل (ع) در کنار گذرگاه این رود قدیمی بنا شده است. آثار اولیه حرم مطهر ابوالفضل (ع) به زمانهای بسیار دور بر می گردد. از روایات امام صادق (ع) فهمیده می شود که قبر مطهر ابوالفضل (ع) در زمان آن حضرت دارای گنبد و بارگاهی بوده است. :

آب یک آب است اما در صفات
هست بهتر از همه آب فرات

در باره فرات و فضیلت آب این رود روایات بسیار وارد شده است.

امیر مومنان (ع) فرمود: آب فرات سرور تمامی آبهای دنیا و آخرت است.

امام سجاد (ع) نیز فرمود: در شرق و غرب زمین هیچ نهری با برکت تر از فرات نیست. امام باقر (ع) فرمود: اگر فاصله میان ما و آب فرات چندین میل بود، باز سراغ آب فرات می رفتیم.

امام صادق (ع) فرمود: هر روز قطراتی از آب بهشت در این نهر ریخته می شود. گذشته از همه این روایات، فرات با ذهن و دل شیعه رابطه ای پنهان دارد. یادی را در ذهنها زنده می کند که اشکها را جاری می سازد و قلبها را می فشرد. ،

در باره تایخ زندگی این دو کودک «محمد و ابراهیم» سخنها گوناگونی گفته شده است. گروهی از مورخان می گویند این دو کودک همراه با کاروان کربلا بودند و هنگامی که اسرای آل محمد (ص) رابه شهر کوفه بردند، فرار کرده، به شخصی پناه بردند و سر انجام دستگیر و به زندان کوفه منتقل شدند. برخی دیگر گفته اند: این دو کودک از لشکرگاه امام حسین (ع) در کربلا فرار کرده به مردی کوفی پناهنده شدند. او به امید جایزه آنان را نزد عبیدالله بن زیاد حاکم کوفه برد.

ولی مشهورتر آن است که این دو کودک همراه پدر بزرگوارشان مسلم بن عقیل به شهر کوفه آمدند. چون مسلم بن عقیل احساس کرد به زودی به دست دشمن گرفتار خواهد شد، آن را به دست شریح قاضی سپرد. شریح نیز، چون احساس خطر کرد، آن را به فرزند خود سپرد تا با قافله ای که به سوی مدینه می رفت، همراه سازد؛ ولی فرزندش شریح، وقتی این دو کودک را به محل توقف قافله رساند، مشاهده کرد که قافله حرکت کرده است. از این رو، مسیر قافله را به آنان نشان داد و گفت اگر بشتابید، می توانید به زودی به قافله برسید. آنان نیز، بر اساس راهنمایی های پسر شریح، در همان مسیر حرکت کردند. دو

عشق حسینی

کودک خردسال به طور طبیعی به قافله‌ای که با سرعت حرکت می‌کرد نرسیدند. آنان مقدار بسیاری راه پیمودند و سرانجام راه را گم کردند و در نهایت به دست مزدوران عبیدالله بن زیاد دستگیر و زندانی شدند.

این دو کودک مدتی طولانی در زندان کوفه به سر بردند تا اینکه زندانبان آنان، که از ارادت‌مندان امیرمؤمنان بود، بر اثر حادثه‌ای به هویت زندانبان گرامی خود پی برد؛ بر اساس ایمان و علاقه درونی‌اش، آنان را آزاد ساخت و خود در پی این اقدام فداکارانه به شهادت رسید. این دو کودک، پس از آزادی از زندان، شبها حرکت می‌کردند و روزها پنهان می‌شدند تا به دست عمال ابن زیاد گرفتار نیابند. آنها، بدین شیوه مسیر نسبتاً طولانی بین کوفه و مصیب را پیمودند. در این مکان زنی آنان را مشاهده کرد، با خود به خانه‌اش برد و از آنها پذیرایی کرد.

حارث، فرزند یا دامادش که از مزدوران رژیم یزیدی بود، هویت آنان را دریافت. او، برای جایزه، آنان را به شهادت رساند؛ بدن بی سرآنان را کنار فرات افکند و سرهای آنان را به دربار عبیدالله بن زیاد برد. منظره دو سر بریده این کودکان مظلوم و بی‌پناه آن قدر رقت‌بار و ناراحت کننده بود که وجدان خفته و عاطفه مرده اطرافیان عبیدالله بن زیاد را نیز تحت تاثیر قرار داد. عبیدالله بن زیاد از این منظره تائراً و جان سوز تحریک احساسات اطرافیان‌ش ناخشنود شد و دستور کشتن حارث را صادر کرد.

فردی از شیعیان که در دربار عبیدالله حاضر بود و تشیع خویش را مخفی می‌داشت، انجام این مأموریت را به عهده گرفت و حارث را به محل شهادت این دو طفل معصوم برد و او را به سزای کردار زشتش رساند. وضعیت خاص حرم و دو ضریح کوچک که به فاصله یکی دومتري از یکدیگر قرار دارد، بسیار تائرانگیز و جان سوز است.

امامان شیعه (علیهم السلام) در توصیه به زیارت امام حسین (ع) اصراری کم‌نظیر و در نوع و زمینه خود بی‌نظیر داشته‌اند که برخی شبهه وجوب کرده و گفته‌اند. شاید بتوان گفت زیارت امام حسین (ع) در هر سال یکبار واجب است در برخی روایات این زیارت برابر با هزار حج مقبول و هزار عمره مقبول قرار داده شده است.^(۱) آنچه در زیر فهرست می‌کنیم اشاره‌ای گذرا به برخی از مناسک حرم حسینی؛ مناسکی که برخی از آنها تداعی‌کننده مناسک زیارت خانه خداست.

۱- با پای پیاده رفتن به سوی مرقد حسینی.

۲- سر مه نکشیدن.

۳- به فرات رفتن با تکبیر و تهلیل و غسل کردن و وضو گرفتن با آن.

۴- لباس پاکیزه پوشیدن.

۵- ترک مجادله و منازعه.

۶- ترک قسم.

۷- با پای برهنه رفتن به سوی حرم.

۸- راه رفتن به صورت متواضعانه و با حالت دلشکستگی.

۹- کم سخن گفتن.

۱۰- احسان به سایر زوار حرم.

۱۱- صلوات بر لب داشتن.

۱۲- وارد شدن از جانب مشرق حرم.

۱۳- آب دادن و سقایت کردن در روز عاشورا.

۱۴- از غذاهای ساده استفاده کردن.

۱۵- خواندن سلامها و زیارتها و نمازهایی که وارد شده است.

۱۶- حاجت طلبیدن.

۱۷- نفرین کردن مظلوم بر ستمگر که در این خصوص دعای مخصوصی وارد شده است.^(۴)

۳- تربت حسینی

تربت حسینی علاوه بر سجده کردن، احکام دیگری نیز دارد و از جمله:

۱- نهادن قدری از آن در کام نوزاد.^(۶)

۲- استشفای مریض به آن.^(۷)

۳- ذکر گفتن با تسبیح ساخته شده با آن.^(۸)

۴- تبرک جستن به آن.^(۹)

۵- نهادن قدری از آن با میت در قبر^(۱۰)

۴- گریه کردن

امام رضا(ع) به یکی از یاران خود فرمود: اگر می‌خواهی بر چیزی گریه کنی، بر حسین(ع) گریه کن^(۱۱) و نیز فرمود:
(فعلی مثل الحسین(ع) فلیک الباکون) بر مانند حسین(ع) باید گریه کنندگان بگریند.^(۱۲)

۵- نماز

الف- خواندن نماز واجب در حرم امام حسین(ع) از جایگاه و اهمیتی بلند برخوردار است. در روایت، ثواب آن برابر با حج قرار داده شده است.^(۱۴)

ب- مسافر در حرم حسینی مخیر میان تمام و یا شکسته خواندن نماز است.^(۱۵)

۲- پیرامون نمازهای نافله

الف- خواندن نافله‌ها در حرم حسینی از اجری دیگر و اعتباری بیشتر برخوردار است. در روایت، ثواب خواندن نافله در حرم حسینی برابر با عمره قرار داده شده است.^(۱۶)

ب- در ارتباط

با محرم و کربلا نمازهای مستحبی خاصی وارد شده است.

۱- نمازهای شب عاشورا:

یکم: نماز صدر رکعتی.

دوم: نماز چهار رکعتی در آخر شب.

سوم: نماز چهار رکعتی دیگر.

۲- نماز روز عاشورا! این نماز چهار رکعتی است.

۳- نمازهای حرم امام حسین(ع).

در این زمینه نمازهای فراوانی وارد شده است که تنها به دو مورد اشاره می‌شود:

یکم: نماز دو رکعتی که در بالای سر مقدس خوانده می‌شود.

دوم: نماز چهار رکعتی که برای رفع حاجت خوانده شود.^(۱۷)

۶- مقتل خوانی

۷- شعرسرایی

۸- نپرداختن به امور دنیا

۹- برپایی مجلس ماتم

۱۰- تعزیت گفتن

مستحب است در روز عاشورا مومنان یکدیگر تعزیت بگویند و این جمله را بر زبان آورند.

(اعظم الله اجورنا بمصابنا بالحسین (ع) و جعلنا و ایاکم من الطالبین بشاره مع ولیه الامام المهدی من آل محمد (علیهم السلام)^(۲۳))

۱۱- خودداری از طعام

امام صادق (ع) به ابن سنان فرمود:

در این روز عاشورا از خوردن غذا خودداری کن اما روزه نگیر.^(۲۴) مستحب است در عصر با خوردن آب این امساک را بشکنیم.^(۲۵) و بعد از آن از غذاهای ساده استفاده کنیم.^(۲۶)

۱۲- پوشیدن لباس پاکیزه

از آداب روز عاشورا پوشیدن لباس پاکیزه است.^(۲۷)

۱۳- لعن کردن قاتلان

از آداب روز عاشورا لعن کردن قاتلان امام حسین (ع) است. در این روز گفتن این جمله «اللهم العن قتلته الحسین (ع)» تا هزار بار مستحب است.^(۲۸)

۱۴- ترک خنده و شادی

۱۵- ترک لهو و لعب

۱۶- قمه زنی

نهضت حسینی زلال و شفاف است هر کس از هر مذهبی می تواند جرعه ای از آن بنوشد. شایسته است عزاداران نهضت از رفتارهای ابهام آمیز و سنگین برای هاضمه جهانیان بپرهیزند.

قمه زنی به نهضت عاشورا ضربه می زند و چهره نادرستی از عاشورا در اذهان بسیاری می آفریند هر چند که قمه زنان نیت پاک داشته باشند. داشتن نیت حسینی کافی نیست باید رفتارها نیز حسینی شود. از این رو امام خمینی (ره) فرمود:

«در شرایط کنونی قمه نزنید.» همچنین رهبر معظم انقلاب اسلامی انجام این کار را به شدت منع کردند.

۱۷- شبیه سازی

امام خمینی (ره) فرمود:

«شبیه سازی اگر مشتمل بر محرمات نبود و سبب تضعیف مذهب نباشد بلا مانع است.»

پی نوشتها:

۱- سفینه، ج ۲، ص ۵۶۴

۲- روایتی که این عمل را مستحب کرده از امام صادق (ع) است (مفاتیح، ص ۷۵۴)

۳- امام صادق (ع) به خداوند عرض کرد: یا من ... جعل افئده الناس تهوی الینا اغفر لی و لاخوانی و زوار قبر ابی الحسین بن علی صلوات الله علیهما... (سفینه، ج ۲، ص ۵۶۴)

۴- می توان برای دریافت شرح بیشتر این اعمال به مفاتیح و سفینه و اقبال سید و غیره مراجعه کرد.

۵- سفینه، ج ۱، ص ۱۲۱.

۶- وسائل الشیعه.

۷- سفینه، ج ۱، ص ۱۲۱. (امام کاظم (ع) فرمود: «ان الله عزوجل جعلها شفاء لشیعتنا و اولیائنا»

۸- همان.

۹- همان.

۱۰- همان.

۱۱- بحار، ج ۴۴، ص ۲۸۳.

۱۲- وسائل، ج ۱۴، ص ۵۰۴.

۱۳- «اشهد انک قد اقمّت الصلاه»

۱۴- مفاتیح، ص ۷۶۰.

۱۵- رساله های عملیه.

۱۶- مفاتیح، ص ۷۶۰.

۱۷- به مفاتیح مراجعه شود.

۱۸- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۹۳.

۱۹- همان.

۲۰- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۹۶.

۲۱- بحار، ج ۴۵، ص ۲۵۷؛ الغدير، ج ۲، ص ۱۹۲.

۲۲- ماساه الحسين، الخطيب الكاشي، ص ۱۵۱، چاپ منشورات رضی.

۲۳- مفاتیح، ص ۵۲۴ و ۸۳۰.

۲۴- بحار، ج ۴۵، ص ۲۵۷.

۲۵- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۹۶.

۲۶- مفاتیح، ص ۵۲۵.

۲۷- همان، ص ۵۲۶.

۲۸- مفاتیح الجنان، ص ۵۲۷.

شخصیت زینب کبری

این بانوی قهرمان در سال 5 هجری در مدینه از مادری چون زهراء 3 و پدری چون علی 7 متولد شد. پیغمبر اکرم 6 نام او را از طرف خداوند، زینب نهاد. بعد فرمود:

«حاضرین به غائبین برسانند که حرمت این دختر را نگه دارند. زیرا او همانند خدیجه کبری است.»

هنگامی که سلمان برای تبریک ولادت زینب به خانه علی رفت، دید که علی ساکت و ناراحت است. وقتی علت را پرسید، علی داستان کربلا را برای او تعریف نمود.

آمده است که در هنگام گریه زینب در طفولیت، فقط در آغوش حسین آرام می گرفت. زهراء این قضیه را برای رسول خدا تعریف کرد. حضرت آهی کشید و به گریه افتاد و ماجرای کربلا را برای فاطمه بیان نمود.

در سنین ازدواج با عبدالله بن جعفر ازدواج نمود و شرط کرد که هرگاه حسین به سفر برود، او حق داش_____ته باش_____د ک_____ه همس_____فر برادرش باشد.

او حضور هفت معصوم را درک کرد و خود «مادر شهید و عمه شهید و خواهر شهید و فرزند شهید» بود.

عبادت:

او آنچنان اهل عبادت بود «که حسین به او فرمود: مرا در نماز شبت فراموش نکن» و «امام سجاد فرمود: در اسارت، عمه ام نمازهای واجب و مستحب را ترک نکرد و گاهی از گرسنگی نماز را نشسته می خواند.»

صبر:

او زنی بسیار صبور بود «وقتی در گودال قتلگاه گمشده خود را می بیند، می گوید: «أَلَّا هُمْ تَقَبَّلُ مِنِّْي» اِهَذَا الْقُرْبُ» بار الها این قربانی را از ما قبول بفرما.

تسلیم و رضا نگر که آن دخت بتول

در مقتل کشتگان چو فرمود نزول

شکرانه سرود کای خداوند جلیل

قربانی ما به پیشگاه تو قبول

«در مقابل ابن زیاد که به زینب گفت: دیدی خدا با برادرت چه کرد؟ فرمود: مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا مِنْ

فَقَطْ زَيَّائِي وَلَطْفُ خَدَا رَا دِيدِمُ».

ای به یکروز مادر دو شهید

وی فدای دو نازنین پسرت

ای که در طول کمتر از یک روز

ماند هفتاد داغ بر جگرت

آبروی حسین بودی تو

بخدا شد حسین مفتخرت

«سهمیه آب خود را در کربلا به کودکان می داد. و در طول راه کوفه و شام، سهمیه غذای خود را

به دیگران می داد.»

حجاب وعفت:

زنی بسیار عقیقه و با حجاب بود. «در مجلس ابن زیاد با دست صورت خود را پوشاند، زیرا مقنعه بر

سر و صورت نداشت» «زینب در مجلس یزید خطاب به او گفت: ای فرزند آزاد شده! آیا از

عدالت است که زنان و کنیزان تو با حجاب باشند، ولی دختران رسول خدا حجاب نداشته باشند.»

علم ودانش:

زینب که در دامان علم ناب و خالص الهی تربیت شده بود، عالمه و فهیمه و کنیه اش «عقیله بنی

هاشم» و «صاحب الشوری» بود. وقتی دردروازه کوفه سخنرانی می کرد، راوی می گوید گویا

علی 7 بود که خطابه می خواند. در این هنگام امام سجاد 7 به او فرمود: عمه آرام بگیر! تو عالمه

هستی بدون اینکه درس خوانده باشی و فهمیده هستی بدون اینکه از کسی یاد گرفته باشی. وقتی

نیزه دار درحالی که سرمقدس امام را بر نیزه زده بود، رجز می خواند که: منم صاحب قاتل کسیکه نیزه دراز داشت! منم قاتل کسیکه زینب بر او فریاد زد و فرمود: اینهارانگو! بلکه بگو: منم کشنده کسیکه در گهواره جبرئیل رشد کرد! منم قاتل کسیکه میکائیل و اسرافیل، خادم او بودند! منم قاتل کسیکه از شهادتش، عرش رحمن به لرزه درآمد!...»

«ابن عباس از زینب حدیث نقل می کرد و می گفت: حَدَّثَنِي عَقِيلُنَا زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ»

رحلت:

بعد از حادثه کربلا، او در مجالس و محافل، سخنرانی می کرد و علیه حکومت وقت افشاگری می نمود. خبر به یزید رسید و او دستور تبعید زینب³ را به شام (و طبق روایتی به مصر) صادر کرد. زینب بعد از یکسال از حادثه کربلا، در سن 56 سالگی در گذشت.

حرکت بطرف شهادت

روضة وداع حسین(ع) با قبر پیامبر:

امام حسین(ع) قبل از حرکت بطرف مکه سپس کربلا، برای وداع با رسول خدا(ص) بر سر مرقد شریف حضرت رفت و گفت: السلام علیک یا رسول الله! من حسین فرزند تو و فرزند زاده توهستم. من سبط توهستم که مرا در میان مسلمین، برای هدایت جانشین قراردادی! ای پیامبر خدا!! اینک آنها مرا ضعیف شمردند و مقام و حق مرا رعایت نکردند! من این شکایت را بشما می کنم تا زمانی که شمارا ملاقات نمایم.

شب بعد نیز امام به زیارت قبر جدش رفت و فرمود: خدایا! این قبر پیامبرت، محمد(ص) است. و من فرزند دختر پیامبرت هستم. برای من حوادثی پیش آمده است که تو خود به انهادانائی! خدایا! من معروف را دوست دارم و از منکر بی زارم. ای خدای ذوالجلال و صاحب کرامت! به حق! این قبر و آنکه در آن است، از تو می خواهم که راهی در پیش روی من قرار دهی که مورد رضا و خوشنودی تو و رسول تو باشد. «1»

امام در جواب اُم سلمه که خواستار منصرف شدن از سفر به عراق بود، فرمود: ای مادر! من می دانم که از روی ظلم شهید می شوم و سرم از تنم جدا می شود. به تحقیق که خداوند عزّ و جلّ مقدر کرده است که اهل بیتم آواره و فرزندانم شهید شده و یا به زنجیر اسارت کشیده شوند و آنها طلب کمک

می کنند ولی کمک و فریاد رسی پیدا نمی نمایند.» {سخنان امام حسین (ع) از مدینه

تا کربلا {

حضرت نامه را از منزلگاه ((حاجر)) (۱۵۴))، از ((بطن الرمه)) برای مردم کوفه فرستادند حامل نامه، ((قیس بن مسهر صیداوی)) است نامه وقتی نوشته شده که هنوز از شهادت مسلم، خبری به امام (ع) نرسیده بود سیدالشهدا (ع).

در این نامه پس از حمد و ثنای الهی می فرماید:

((نامه مسلم که حاکی از اتحاد و اتفاق و گرفتن حق ما بود، رسید، از خداوند متعال می خواهم که کارهای ما به خوبی انجام گیرد و به شما هم اجر و مزد فراوان عنایت فرماید من روز سه شنبه، هشتم ذیحجه، مصادف با روز ترویه، از مکه خارج شدم و چون فرستاده ام نزد شما آمد، در انجام کارهای خود کوشش کنید که همین روزها به شما ملحق می شوم، والسلام)).

سرنوشت قاصد.

((قیس بن مسهر)) با عجله به طرف کوفه حرکت کرد تا نامه حضرت را به مردم برساند، چون به ((قادسیه)) رسید، مواجه با مامورین فراوان به فرماندهی ((حصین بن نمیر)) شد که راه را کنترل و افراد را بازرسی می کنند، وقتی ((قیس)) را بازرسی بدنی کردند، نامه حضرت را پاره کرد که به دست مامورین نیفتد، لذا او را دست بسته به نزدابن زیاد آوردند.

عبیدالله: چرا نامه را پاره کردی؟

قیس: تا از مضمون آن مطلع نشوی!

عبیدالله: نامه برای چه کسانی بود؟

قیس: اسامی آنان را نمی دانم!

عبیدالله: اکنون که حاضر به معرفی آنان نیستی، پس بالای منبر برو و از حسین، بد گویی کن!!

((قیس)) بالای منبر رفت و گفت:

((ایها الناس، ان الحسین بن علی (ع) خیر خلق الله و این فاطمة بنت رسول الله، انار سوله الیکم، وقد فارقت بالاجر فاجیوه، ثم لعن عبیدالله بن زیاد و اباه و صلی علی امیر المؤمنین (ع)).

((ای مردم! به راستی که حسین بن علی بهترین خلق خداوند و پسر فاطمه دختر رسول خداوند است من فرستاده او به سوی شما هستم من در حاجر، از او جدا شدم، پس اجابت کنید او را سپس قیس، عبیدالله بن زیاد و پدر او را لعنت و بر علی (ع) دور فرستاد)).

لذا به دستور ابن زیاد ((قیس)) را بالای قصر بردند و از همانجا به زمین انداختند و بدن شریفش، قطعه قطعه شد.

اطلاع امام (ع) از شهادت قیس.

حضرت، چون به ((عذیب هجانات)) (۱۵۵)) رسید با ((طرماح)) بر خورد و خبر شهادت قیس را دریافت کردند با شنیدن این خبر، حضرت بسیار متأثر شد:

((فترقرت عینا الحسین (ع) وقال: فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ينتظر، اللهم اجعل لنا ولهم الجنة منزلا و اجمع بیننا و بینهم فی مستقر رحمتک و رغائب مذكور ثواب ک)). (۱۵۶).

((اشک در چشمان حسین (ع) جاری شد و آیه شریفه ((منهم من قضی)) را تلاوت فرمود، آنگاه دعا کرد که خدایا! جایگاه ما و آنان را بهشت قرار بده و رحمت خود را شامل ما بفرما و بیشترین پاداش را نصیب ما بگردان)).

شهادت مسلم بن عقیل (ع)

بعد از حرکت از مکه بسوی کوفه، در محلّ ثعلبیه خبر شهادت مسلم بن عقیل وهانی را به امام دادند. امام فرمود: **أَنَا لَيْلَهُ وَأَنَا لَيْلَهُ** **را جعون**. آنگاه اشک به صورتش جاری شد. همراهان امام نیز گریه کردند و صدای شیون زنها هم بگوش می رسید. سپس امام فرمود: **بعد از شهادت مسلم وهانی، دیگر زندگی گوارا نیست.**

شهادت مسلم بن عقیل (ع)

مردم کوفه بعد از آن همه استقبال از سفیر امام حسین (ع)، با تهدیدهای ابن زیاد، از اطراف مسلم پراکنده شده و او را تنها گذاشتند! بطوریکه شبی بعد از نماز مغرب و عشاء، او جایی رانداشت که برود. لذا تنها و غریب، خسته و تشنه در کوچه های کوفه، به سکوی در خانه ای تکیه زده بود. صاحب خانه زنی بنام طوعه بود که در انتظار مراجعت پسرش بود. او وقتی مسلم را شناخت، او را به خانه برد و مسلم را اکرام نمود. اما وقتی پسر طوعه آمد و متوجه حضور مسلم در خانه شان شد، این مطلب را به مأمورین خبر داد و ناگاه خانه طوعه به محاصره مأمورین ابن زیاد درآمد.

حضرت مسلم (ع) شمشیر خود را برداشت و از خانه بیرون آمد و به مأمورین حمله نمود. عده ای از آنها بدست او کشته شدند و به هر طرف حمله می نمود، از مقابلش می گریختند. اما وقتی از مقابله با مسلم عاجز شدند، نامردانه از بالای بامها، سنگ و چوب و آتش بر حضرت می انداختند.

مدتی وضع به این منوال بود تا اینکه ابن اشعث، به مسلم امان داد و گفت: من تو را سالم به نزد ابن زیاد می برم و او قصد کشتن تو را ندارد! چون ضعف و خستگی و تشنگی بر مسلم غلبه کرده بود، بناچار این امان را قبول کرد و خود را تسلیم نمود و آنان او را بنزد حاکم کوفه بردند. مسلم را مقداری بر در دارالاماره نگه داشتند تا اینکه فرمود: ای منافقان بی وفا! جرعه آبی به من بدهید! یکنفر بنام مسلم بن عمرو، جواب داد: یک قطره آب بتو نمی دهیم تا از آب حمیم جهنم بیاشامی!

حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! تو سزاوارتری از من به اینکه از آب حمیم جهنم بیاشامی! در این موقع مسلم از شدت ضعف و تشنگی به دیوار تکیه داد. در این هنگام عمرو بن حرث به غلام خود گفت که ظرف آبی برای مسلم ببرد.

عشق حسینی

وقتی ظرف آب را بدست او دادند و خواست بیاشامد، ظرف از خون دهان حضرت پُر شد. آبر را ریخت. ظرف آب دیگری را آوردند. این بار دندانهای مبارکش در ظرف افتاد. برای بار سوم آب آوردند، این دفعه نیز، ظرف پُر از خون گردید. مسلم فرمود:

الحمد لله. گویا مقدر نشده که از دنیا آب بیاشامم.

اورا نزد ابن زیاد بردند. وقتی وارد شد، سلام نکرد. ابن زیاد گفت: چرا سلام نکردی؟ چه سلام بکنی و چه نکنی تو را خواهم گشت! سپس شروع به اهانت کردن به اهل بیت (ع) نمود و مسلم هم جواب اورا می داد. تا اینکه ابن زیاد دستور قتل مسلم را صادر کرد.

بکربن عمرو، مسلم را در حالیکه زبانش به حمد و ثناء و تقدیس و تهلیل الهی مشغول بود، به بالای دارالاماره برد. در بالای قصر، سر مسلم را جدا کرد و از پشت بام به پایین انداخت و خود لرزان و هراسان به نزد ابن زیاد بازگشت! ابن زیاد علت اضطراب و هراس اورا سؤال کرد. او جواب داد: هنگامیکه سر مسلم را از بدن جدا می کردم، مرد سیاه ترسناکی را دیدم که در برابر من ایستاده بود و انگشتهای خود را به دندان می گزید!

سپس ابن زیاد دستور دستگیری و قتل هانی بن عروه را صادر کرد. اورا هم کشتند و جسدش را در بازار گرداندند و سر آن دویزر گوار را به شام برای یزید فرستادند.»

روضه مسلم بن عقیل

((مسلم)) را بعد از دستگیری به مجلس ((عبیدالله)) آوردند و در حین ورود به مجلس، سلام نکرد:

((فقال له الحرسى، سلم على الامير، فقال له اسكت ويحك! ما هو لي يا امير)).

((مامورین گفتند: به امیر سلام کن، گفت: خاموش، او امیر من نیست)).

چون خبر شهادت حضرت ((مسلم بن عقیل و هانی بن عروه)) به سیدالشهدا (ع) رسید: ((قال الراوى: وارتج الموضوع بالباكت لقتل مسلم بن عقیل و سالت الدموع كل مسيل)) (۱).

((همه یکپارچه برای مسلم گریه کردند و اشک ریختند)).

((سید باقر هندی)) رحمه الله علیه می فرماید:

رموک من القصر اذ اوثقوك — فهل سلمت فيك من جراحة.

((تو را دست بسته از بالای قصر پرتاب کردند، آیا جایی از بدن تو سالم ماند؟)).

اتقضى ولم تبكك الباكيات — اما لك في المصر من نائحة.

((ای مسلم! آیا کشته شوی و کسی برای تو گریه نکنند؟! آیا در شهر یک نفر نبود برای تو اشک

بریزد؟!)).

لئن نقض نجبا فكم في زرود (۲) — عليك العشية من صائحة (۳).

((اگر در کوفه کسی برای تو گریه نکرد، در عوض در محل ((زرود)) که خبر شهادت تو، به

حسین (ع) رسید، برای تو گریه کردند)).

ای خدا شب شده و من چه کنم — یک تن و این همه دشمن چه کنم.
کوفیان همه پیمان شکنند — چون نمک خورده نمکدان شکنند.
صبح با من همه پیمان بستند — شب در خانه به رویم بستند.
صبح بر دامن من چنگ زدند — شب از بام به من سنگ زدند.

شهادت دوفرزند مسلم

ابراهیم و محمد، دوفرزند مسلم (ع) توانستند از زندانی که یکسال در آن بودند، بگریزند. در راه کربلا به خانه پیرزنی پناهنده شدند. بعد از خوردن غذا، چند رکعت نماز خواندند و خوابیدند. داماد پیرزن بنام حارث، که شخص فاسقی بود و در حادثه کربلا جزء لشکریان عمر سعد بود و با مأمورین ابن زیاد همکاری داشت، شب به خانه پیرزن آمد و گفت: دو کودک زندانی فرار کرده اند و برای دستگیری آنها هزار درهم جایزه تعیین کرده اند. او شام را خورد و خوابید. ولی نیمه های شب متوجه حضور آن دو کودک شد. بالای سر آندو آمد و آنها را بیدار کرد و گفت: شما کیستید؟ جواب دادند: اگر راست بگوئیم، در امانیم؟ گفت: آری! گفتند: امان خدا و رسول خدا و ذمه خدا و رسول خدا؟ گفت: آری! گفتند: محمد بن عبدالله گواه باشد؟

گفت: آری! گفتند: خدا بر آنچه می گوئیم، وکیل باشد؟ گفت: آری! گفتند: ما از خاندان پیامبرت محمدیم و از زندان عیدالله بن زیاد فرار کرده ایم! گفت: از مرگ فرار کرده اید و به مرگ گرفتار شده اید! در این موقع برخاست و آندو را بست! آن دو کودک مظلوم شب را با گت بسته خوابیدند.

صبح که شد، حارث به غلامش دستور داد که آن دو کودک را ببرد و در کنار فرات گردن بزند و سرشان را بیاورد! غلام، شمشیر را برداشت و آنها را بطرف فرات برد. یکی از کودکان گفت: ای سیاه! تو مانند بلال مؤذن رسول خدائی! غلام گفت: آقا! بمن دستور داده گردن شمارا بزنم. شما کیستید؟ گفتند: ما از عترت پیامبرت محمدیم! از زندان ابن زیاد، از ترس کشته شدن، فرار کرده ایم و این پیرزن ما را مهمان کرد. ولی آقا! می خواهد ما را بکشد! در این هنگام غلام به پای آنها افتاد و بوسید و گفت: جانم قربان شما! و رویم سپر شما! عترت محمد مصطفی! سپس شمشیر را بطرفی انداخت و خود را به فرات انداخت!

عشق حسینی

اربابش وقتی این صحنه را دید، پسرش را خواست و شمشیر را به پسرش داد و گفت: تو سر ایندو را جدانما! آن جوان، دو کودک را بطرف فرات برد. یکی از کودکان گفت: ای جوان! من از آتش جهنم بر جوانی تو می ترسم! گفت: شما کیستید؟ گفتند: از عترت پیامبر توایم! آن جوان هم شمشیر را انداخت و برپاهای آنان افتاد و بوسید. سپس خود را به فرات افکند.

حارث با دیدن این صحنه ها، گفت: جز خودم شخصی آنهارا نکشد. شمشیر بدست گرفت و آنان را به کنار فرات برد.

وقتی چشم کودکان به شمشیر افتاد، چشمانشان پُر از اشک شد و گفتند: ای مرد! ما را به بازار ببر و بفروش! و نخواه که ذقیامت، محمد (ص) دشمن تو باشد! گفت: نمی شود و من باید سر شمارا برای ابن زیاد ببرم و جایزه بگیرم! گفتند: پس ما را نزد ابن زیاد ببر تا خودش در باره ما حکم کند! گفت: من راهی ندارم جز اینکه با خون شما به او تقرب بجویم! گفتند: ای مرد! به کودکی ما رحم نمی کنی؟ گفت: خدا در دل من رحم نیافریده است! گفتند: اجازه بده چند رکعت نماز بخوانیم! گفت: اگر نماز برای شما سودی دارد، هر چه می خواهید نماز بخوانید!

کودکان چهار رکعت نماز خواندند و چشم به آسمان گشودند و صدا زدند: یا حی! یا حکیم! یا احکم الحاکمین! میان ما و او به حق حکم کن!

آن ظالم برخاست و ابتدا سر برادر بزرگتر را جدا نمود و در توبره انداخت! برادر کوچکتر در خون برادرش غلطید و گفت: می خواهم آغشته بخون برادرم، با رسول خدا ملاقات کنم. مرد گفت: باکی نیست! تو را هم به او ملحق می نمایم! او را هم کشت و سرش را در توبره گذاشت و بدنهایشان را در فرات انداخت و سرهارا برای ابن زیاد برد.»

خواب امام حسین (ع) در راه کربلا

عقبه بن سمعان می گوید: وقتی کاروان امام حسین (ع) از منطقه

بنی مقاتل به طرف کربلا رهسپار بود، من پشت سر امام بودم. امام در پشت اسب خود چرتی زد و بیدار شد و فرمود: **اِنَّا لِلّٰهِ وَاَنَا اِلَيْهِ راجعون والحمد لِلّٰهِ رَبِّ العالمین**. و دوسه بار این جمله را فرمود. علی اکبر عرض کرد: چه شد که کلمه استرجاع را بر زبان جاری فرمودید؟ امام فرمود: فرزندم! بر بالای اسب، خوابم برد. دیدم که سواری ظاهر شد و گفت: این گروهی که می روند، مرگ بسوی

آنان می آید! فهمیدم که آن شخص روح ماست که خبر از شهادت ماداد. «علی اکبر فرمود؟ آیا ما بر حق نیستیم؟ امام فرمود چرا هستیم فرزندانم. علی اکبر عرض کرد: در این صورت از مرگ هراسی نداریم.

ورود به کربلا

وقتی کاروان امام حسین (ع) به منطقه کربلا رسید، اسب امام بنام جواد ایستاد و هرچه امام خواست اسبش را حرکت دهد، اسب جلو نرفت. امام اسبش را عوض نمود ولی آن هم حرکت نکرد. شش اسب عوض شد ولی هیچکدام حرکت نمی کردند.

حضرت سؤال کرد: این منطقه چه نام دارد؟ عرض کردند: غاصریات! فرمود: اسم دیگری هم دارد؟ عرض کردند: آری! نینوا! فرمود: غیر از این دو اسم، نام دیگری هم دارد؟ عرض کردند: شاطی الفرات! فرمود: اسم دیگری هم دارد؟

عرض کردند: بلی! **کربلا** هم می نامند! همینکه حضرت نام کربلا 1- از مدینه تا کربلا را شنید، فرمود: **«هی واللّٰه ارض کرب و بلاء! فقوا ولا تبرحوا! هی هنا واللّٰه مناخ رکابنا! هی هنا واللّٰه محشرنا و منشرنا! هی هنا واللّٰه**

مسفک دماننا! هی هنا واللّٰه تقتل رجالنا و هی هنا واللّٰه محلّ قبورنا! و هی هنا واللّٰه ما وعدنی رسول اللّٰه (ص) ولا خُلف لقوله ثمّ نزل عن فرسه.»

یعنی: بخدا قسم! زمین غم و اندوه است! اینجا محلّی است که باید رحل اقامت بیافکنیم! اینجا محلّ فرود آمدن و محلّ محشور شدن ماست! اینجا محلّ ریخته شدن خون ماست! اینجا محلّ شهادت مردان ماست! اینجا جایگاه قبور ماست!

و این مکان همان مکانی است که رسول خدا (ص) بمن وعده داده است! سپس امام از اسبش پایین آمد.

گریه علی (ع) در کربلا

از شعبی نقل شده است که هنگام عزیمت امام علی (ع) به صفین، در کنار فرات به کربلا رسید. در اینجا سؤال کرد: این

زمین چه نام دارد؟ جواب دادند: کربلا! امام به گریه افتاد بطوریکه

زمین از اشکش تر شد. بعد فرمود: روزی خدمت رسول خدا رفتم و حضرت را گریان دیدم. سؤال کردم: یا رسول الله! چرا گریه می کنید؟ فرمود: اکنون جبرئیل نزد من بود و به من خبر داد که فرزندان حسین در زمینی کنار فرات، بنام کربلا کشته می شود. بعد مشتی از خاک او را آورد و من بوییدم و گریان شدم {فوائد المشاهد 2- در کربلا چه گذشت؟}

شب عاشوراء

راوی گفت: غروب روز تاسوعاء حسین (ع) در حالیکه بر زمین نشسته بود، بخواب رفت. وقتی بیدار شد، فرمود: خواهرم! همین الان جدم، محمد و پدرم، علی و مادرم، فاطمه و برادرم، حسن را در خواب دیدم که همگی می گفتند: ای حسین! به همین زودی (در بعضی روایات فردا) نزد ما خواهی آمد. زینب چون این سخن را شنید، سیلی به صورت خود زد و صدا به گریه بلند کرد. حسین (ع) به او فرمود: آرام بگیر و دشمن را ملامت گوی ما نکن!

وقتی شب عاشوراء فرا رسید، امام یارانش را جمع کرد و برای آنان سخن گفت. ابتدا خدا را حمد نمود. سپس به آنان فرمود:

اما بعد! حقیقتاً من یارانی نیکوتر از شما و خاندانی بهتر از خاندان خودم سراغ ندارم. خداوند به همه شما پاداش نیک عطا فرماید. اینک تاریکی شب شمارا فرا گرفت است! شبانه هر کدام از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و در تاریکی شب حرکت کرده و بروید که اینها جز بامن، با احدی کار ندارند. «1»

در این موقع، حضرت ابو الفضل (ع) لب به سخن گشود و فرمود:

لا ارانا الله ذلك ابداً! خدا چنین روزی را نیاورد که ما شمارا تنها رها کنیم و خود بسوی شهرمان برویم!

سپس سایر بنی هاشم، هر کدام در ابراز وفاداری به امام، سخنانی گفتند.

در اینجا امام نگاهی به فرزندان عقیل کرد و فرمود: شهادت مسلم برای شما بس است. من به شما اجازه دادم که بروید.

آنان در پاسخ گفتند: در این صورت اگر از ما سؤال شود که چرا دست از مولا و امام خود کشیدید، چه بگوئیم؟ نه، بخدا قسم! هیچگاه چنین کاری را انجام نمی دهیم! بلکه مال و جان و فرزندانمان را فدای تو کرده و تا آخرین مرحله، در رکاب شما می جنگیم.

مسلم بن عوسجه از یاران امام گفت: ما چگونه دست از یاری شما برداریم؟ در این صورت در پیشگاه خدا، چه عذری خواهیم داشت؟ بخدا قسم! من از تو جدا نمی شوم تا با نیزه خود، سینه دشمنانت را بشکافم و تا شمشیر در دست من است با آنان می جنگم و اگر هیچ سلاحی نداشتم، با سنگ و کلوخ به جنگشان می روم، تا جان به جان آفرین تسلیم کنم!

سعد بن عبدالله به امام عرض کرد: بخدا قسم! ما دست از یاری تو بر نمی داریم تا در پیشگاه خدا ثابت کنیم که حق پیامبر رادر باره تو مراعات نمودیم! بخدا قسم! اگر بدانم که هفتاد بار کشته می شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم را زنده می نمایند، باز هم هرگز دست از یاری تو بر نمی دارم و پس از هربار زنده شدن، به یاریت می شتابم. در صورتی که می دانم، مرگ بیش از یکبار نیست و پس از آن نعمتهای بی پایان خداوند است.

زهیر بن قین چنین گفت: یا بن رسول الله! بخدا قسم! دوست دارم که در راه حمایتت، هزار بار کشته باز زنده و دوباره کشته بشوم و باز آرزو دارم که با کشته شدن من، شما یا یکی از این جوانان بنی هاشم، از مرگ نجات می یافتید!

امام در جواب آنها فرمود: **جز اکرم الله خیراً! انی غداً اُقتلُ و کَلِّمُ تَقْتُلُون!** خدا به شما پاداش خیر دهد! من فردا شهید می شوم و همه شما نیز کشته می شوید!»

طبق نقل امام سجاد (ع) در این موقع، قاسم بن حسن عرض کرد: من هم جزء شهداء هستم؟ امام بر او رقت کرد و فرمود: پسر جانم! مرگ در نظر تو چگونه است؟ گفت: از عسل شیرینتر!

امام فرمود: آری! بخدا قسم! عمویت به قربانت! تو هم یکی از آن مردانی هستی که پس از آنکه سخت گرفتار شوی، به شهادت می رسی.»

شب عاشوراء، امام با چند نفر در خیمه نشسته بود. غلام امام مشغول پاک کردن شمشیر حضرت بود. در این موقع امام ابیات و اشعاری را در زیر لب زمزمه می کرد که مضمونش این بوده است: ای دنیا! اُف بر دوستی تو! که صبحگاهان و عصرگاهان، چقدر از دوستان و خواهانت را به کشتن می

دهی! ولی باز هم قناعت نمی ورزی! همانا کارها به خدای بزرگ محول است و هر زنده ای سالک این راه می باشد.

امام سجاد(ع) می گوید: من از این اشعار به هدف پدرم که اعلان خبر مرگ و شهادت خود بود، پی بردم و چشمانم پر از اشک شد. ولی از گریه خودداری کردم. اما عمه ام زینب(س) که در کنار بستر من نشسته بود، با شنیدن این اشعار وبا متفرق شدن یاران امام، خود رابه خیمه، آن حضرت رساند و گفت: وای بر من! ای کاش مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم. ای یادگار گذشتگانم! ای پناه بازماندگانم! گویا همه عزیزانم را امروز ازدست داده ام و این پیشامد، مصیبت پدرم علی(ع) و مادر مزهرا(س) و برادرم حسن(ع) را زنده کرد.

امام حسین(ع) او را دلداری داد و به صبر و شکیبائی دعوت نمود و چنین فرمود: خواهر! راه صبر و شکیبائی را در پیش بگیر و بدان که همه می میرند و آنان که در آسمانها هستند نیز زنده نمی مانند. همه موجودات از بین رفتنی هستند مگر خدای بزرگ که دنیا را با قدرت خویش آفریده است و همه مردم را در قیامت، زنده خواهد نمود. و او ست خدای یکتا! پدر و مادر و برادر و برادر حسن(ع) بهتر از من بودند ولی همه به سرای باقی شتافتند و من و همه مسلمانها باید از رسول خدا(ص) پیروی کنیم که او نیز به جهان باقی شتافت.

سپس فرمود: خواهرم امّ کلثوم! فاطمه! رباب! پس از مرگ من، گریبان چاک نکنید و سبیلی بصورت نزنید و سخنی که شایسته نیست، بر زبان جاری ننمائید. {سخنان امام حسین(ع) از مدینه تا کربلا} در شب عاشوراء، از خیمه امام حسین(ع) صدایی مانند صدای زنبور عسل، بگوش می رسید. عده ای در رکوع و عده ای در سجود و عده ای در حال قرائت قرآن و عده ای هم به استغفار و دعا و مناجات، مشغول بودند.

در هنگام سحر، امام سر بیالین نهاد و چرتی زد و بیدار شد و فرمود: می دانید اکنون چه در خواب دیدم؟ عرض کردند: یا بن رسول الله! چه خوابی دیدید؟ فرمود: خواب دیدم که سگهایی بر من حمله کردند و می خواستند مرا بدرند! سگ ابلغی در میان آنها بود که بیشتر از بقیه بر من حمله می نمود! سپس جدّم رسول خدا(ص) را باجمعی از اصحابش دیدم که بمن فرمود:

پسر جانم! تو شهید آل محمدی! و اهل آسمانها و ملائع! بتو

مژده می جویند و باید امشب افطار، نزد ما باشی! بشتاب و تأخیر مکن!...

این را در خواب دیدم و کار من آماده شده است و کوچ من از این دنیا، نزدیک است و شکی در آن نیست {در کربلا چه گذشت؟}

توبه حرّ

در روز عاشوراء، وقتی حرّ ندای امام را شنید که می فرماید:

اَمَّا مِنْ مَغِيْثٍ يَغِيْثُنَا لَوْحَةِ اللّٰهِ؟ اَمَّا مِنْ ذَابٍّ يَذْبُ عَنْ حَرَمِ رَسُوْلِ اللّٰهِ؟ آیا فریادرسی هست که برای خدا بفریاد ما برسد؟

آیا دفاع کننده ای است که از حرم رسول خدا (ص) دفاع نماید؟

حر با شنیدن این نداء، از خواب غفلت بیدار شد و نزد عمر بن سعد رفت و گفت: آیا با حسین (ع) می جنگی؟ جواب داد: آری واللّٰه جنگی می کنم که آسانترین آن، جدا شدن سرها و قلم شدن دستها است! حرّ وقتی این مطلب را دانست، از لشگر فاصله گرفت و بطرف خیمه گاه امام حرکت کرد. همینکه نزدیک امام شد، دستها را بر سر نهاد و گفت: خدایا! من بسوی تو توبه می کنم و از اینکه ترس در دل اولیاء و فرزندان اولیاء و فرزندان پیامبرت انداختم، مرا عفو نما! بعد سپر خود را واژگون نمود و نزدیک امام شد و سلام کرد. و به حضرت عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا! فدای توشوم! منم آن شخصیکه راه بر شما بستم و شمارا به این بلا انداختم! هرگز گمان نمی کردم که این مردم، با تو چنین کنند و سخن شمارا رد نمایند! بخدا قسم! اگر این را می دانستم، هرگز آنچه را کردم، انجام نمی دادم. اکنون

پشیمانم و بسوی خدا توبه می کنم! آیا توبه من قبول می شود؟

امام فرمود: آری! خداوند از تو می پذیرد و تو را می بخشد! اکنون فرود آی و بیاسای! حرّ عرض کرد: اگر من در راه شما سواره جنگ کنم، بهتر است از آنکه پیاده شوم! زیرا آخر کار من به پیاده شدن خواهد کشید!

امام فرمود: خدا تو را رحمت کند! آنچه می خواهی انجام بده!

حرّ برگشت و برای لشگر عمر بن سعد، سخنرانی نمود و آنها را سرزنش نمود! سپس او و فرزندش مشغول جنگ با آنان شدند تا بشهادت رسیدند. امام بر بالین حرّ رفتند و فرمودند:

مادرت، خوب نامی برای تو گذاشت که تودر دنیا حرّ (آزاده) و در آخرت نیز حرّ هستی! { منتهی الامال }

نماز ظهر عاشوراء

در هنگام ظهر عاشوراء، ابو ثمامه صیداوی به امام عرض کرد:

ای ابا عبدالله! جانم بفدایت! همانا می بینم که این قوم، به جنگ با تو نزدیک گشته اند! سوگند بخدا! شما بشهادت نرسی تا من قبل از شما بشهادت برسم و یخون خود غلطان باشم! ولی دوست دارم که این نماز ظهر را با شما بخوانم، سپس خدای خویش را ملاقات کنم.

امام نگاهی به آسمان کرد و فرمود: نماز را یاد کردی! خدا تو را از نماز گزاران قرار دهد! آری اینک وقت نماز است. سپس امام فرمود: از این قوم بخواهید تا دست از جنگ بردارد تا ما نماز بخوانیم.

حصین بن نمیر از فرماندهان دشمن وقتی این مطلب را شنید، فریاد زد: نماز شما مقبول درگاه خدا نیست! حبیب بن مظاهر در جوابش گفت: ای حمار غدار! نماز پسر رسول خدا (ص) قبول نمی شود و از تو قبول می گردد؟ سپس با حصین درگیر شد و نزدیک بود که حصین را بکشد ولی او، یارانش را به کمک خواست و آنان به کمکش آمدند و با حبیب مشغول جنگ شدند حبیب پس از کشتن تعدادی از لشکر عمر سعد، بشهادت رسید! امام با کشته شدن حبیب دچار شکستگی شد و فرمود: ای حبیب! همانا تو مردی صاحب فض بودی و در یکشب قرآن ختم می کردی! { منتهی الامال }

غلام حضرت بنام جوّ، اجازه جنگ با لشکر دشمن را خواست

امام فرمود: تو همراه ما بودی تا سلامت باشی! حال که اینجامحلّ جنگ و کشته شدن، شده است، اجازه داری تا سلامت برگردی! او جواب داد: یا بن رسول الله! من در ایام سلامت کاسه لیس شما بوده ام، امروز که روز سختی و شدّت است، شمارا رها کنم؟ بخدا قسم! بوی من بد و پوستم سیاه و حسیم زشت است! می خواهم بشرف شهادت نائل گردم تا بویم خوش، حسیم نیکو و رویم سفید گردد.

امام به او اجازه داد. او مشغول جنگ شد تا اینکه به حالت شهادت افتاد. امام بر بالین او حاضر شدند و فرمودند: خدا یا اروی جون را سفید و بویش را نیکو و او را با ابرار محشور کن و میان او و محمد و آل محمد پیوند قرار بده! { منتهی الامال }

عشق حسینی

پسر ابودجانه انصاری که پدرش بشهادت رسیده بود، خدمت امام آمد و اجازه نبرد خواست! حضرت فرمود: شاید مادرت راضی نباشد؟ نوجوان عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد!

مادرم بمن دستور داده است، که به مبارزه با دشمنان شما بروم!

امام اجازه فرمود و او بمیدان رفت و این رجز را می خواند:

امیری حسین و نعم الامیر سرور فؤاد البشیر النذیر

علی و فاطمة والداه فهل تعلمون له من نظیر؟

له طلعة مثل شمس الضحیٰ له غرة مثل بدر منیر یعنی: «مولایم حسین (ع) است و او بهترین سرور

است. او باعث خوشحالی دل پیامبر بود! علی (ع) و فاطمة (س) پدر و مادر او هستند. آیا شما مانند او را

پیدا می کنید؟

صورت حسین (ع) مثل خورشید درخشان و ماه نورانی است.»

سپس مشغول کارزار شد تا بشهادت رسید. دشمن سر او را جدا کرد و بطرف خیمه گاه امام

انداخت. مادرش سر فرزندش را برداشت و به سینه چسباند و گفت: احسنت ای پسر کم! ای شادمانی

دل من! ای روشنائی چشمم! سپس سر را بسوی مردی از سپاه دشمن انداخت و او را بهلاکت

رساند. آنگاه عمود خیمه ای را برداشت و به دشمن حمله کرد، در حالیکه این رجز را می خواند:

انا عجز سیدی ضعیفہ خاویہ بالیہ نجیفہ

اضربکم بضربہ عنیفہ دون بنی فاطمة الشریفه یعنی: «من پیرزنی ضعیف و لاغر و پیر هستم! اماد

راه فاطمة (س) بشما ضربت سختی می زنم.»

او دوتن را کشت. سپس امام دستور داد که برگردد و در حق او دعا نمود. «منتهی الامال»

زهیر،

محبوب و مقصودش، لحظه ای کوتاهی نورزید. ابو محنف می نویسد: پس از شهادت حبیب، بار دیگر آتش جنگ بالا گرفت. زهیر بن قین همراه حر وارد میدان شد. آن دو نبردی سخت کردند. هرگاه دشمن اطراف یکی رامی گرفت، دیگری به یاری اش می شتافت و نجاتش می داد تا اینکه حربه شهادت رسید. آنگاه که نماز خوف به امامت ابی عبد الله (ع) خوانده شد، زهیر بار دیگر به میدان آمد و نبردی سخت آغاز کرد؛

نبردی که مانند آن دیده یا شنیده نشده بود. او همچنان که بردشمن حمله می کرد، چنین رجز می خواند:

«انا زهیر و انا ابن القین»
«اذودکم بالسیف عن حسین»

من زهیرم و فرزند قین هستم و با شمشیر خود شما را از حسین(ع) دور می‌سازم.

سپس به طرف امام باز گشت و چون در مقابل امام قرار گرفت، چنین گفت:

فدتک نفسی هادیا مهدیا
الیوم القی جدک النبی
و حسنا و المرتضی علیا
و ذا الجناحین الشہید حیا

جانم فدایت‌باد که هدایت‌یافت و هدایت گردید. امروز جدت‌پیامبر را ملاقات می‌کنم، همچنین برادرت حسن و پدرت علی مرتضی و آن شهید زنده‌ای را که خداوند دو بال به او بخشید، ملاقات خواهیم کرد.

گویا زهیر با این جملات با امام وداع کرد و بار دیگر رهسپار میدان نبرد شد. او همچنان به پیکار ادامه داد تا اینکه کثیر بن عبد الله شعبی و مهاجر بن اوس بر وی حمله بردند و او را به شهادت رساندند.^(۱۸)

حضور امام بر بالین زهیر

ابن شهر آشوب می‌نویسد: پس از شهادت زهیر، امام حسین(ع) بر بالین وی آمد و چنین فرمود: «لا یعدنک یا زهیر و لعن اللہ قاتلیک لعن الذین مسخوا قرده و خنازیر» ای زهیر، خداوند تورا از رحمتش دور نگرداند و قاتلانت را لعنت کند؛ شبیه آن لعنتی که مسخ‌شدگان به شکل بوزینه‌گان و خوکان را فرا گرفت.^(۱۹)

حبیب کارراز سخت‌با دشمن کرد و مردانه با کوفیان جنگید، مردی از بنی تمیم به نام (بدیل بن صرکم) بر وی حمله‌ور شد و شخص دیگری به یاری بدیل شتافت. همین که خواست از زمین برخیزد، حصین بن تمیم ضربه دیگری با شمشیر به سر حبیب وارد ساخت و مردتمیمی بلافاصله سر حبیب را از بدنش جدا کرد، حصین رو به مردتمیمی کرد و گفت: من هم در کشتن حبیب شریکم، او گفت: بخدا سوگند جز من کسی او را نکشته است، سر حبیب را به من بسپار تا به گردن اسبم بیاویزم تا مردم بدانند در قتل حبیب شریکم.^(۲۰)

از چگونگی کشته شدن حبیب چنین استفاده می‌شود که به شهادت‌رساندن وی امتیاز بزرگی برای دشمن به حساب می‌آمد، و نیروهای دشمن اصرار می‌ورزیدند که خود را قاتل حبیب معرفی کنند تا نزد مردمان افتخاری کسب نمایند. یا به جوایزی دست‌یابند.

امام حسین(ع) و شهادت حبیب

هنگامی که حبیب شربت‌شهادت نوشید و در رکاب حبیبش به دیدار خدا شتافت، سرور آزادگان شتابان بر بالین وی حاضر شد و فرمود:

«عند الله احتسب نفسی و حماه اصحابی»^(۲۱) خودم و اصحاب‌باو فایم را به حساب خدا می‌گذارم.

عشق حسینی

مرحوم ابن طاووس نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «لله درک» یا حبیب مردی با فضیلت بودی که در یک شب قرآن را ختم می‌کردی. (۲۲) مرحوم مامقانی می‌گوید: سن مبارک حبیب هنگام شهادت هفتاد و پنج سال بود. (۲۳)

بربر بن خضیر

هنگام مباحله نماینده دو مذهب در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند و از خدای دانا و توانا می‌خواهند آن که کیش باطل هلاک سازد تا مذهب حق روشن شود. این سنت مقدس مباحله نام دارد. نمونه‌ای روشن از مباحله در شهادتگاه کربلا به دست‌بر اجرا گردید.

بامداد روز عاشورا یکی از دشمنان به نام یزید بن معقل به کارزار آمد و صدا زد: ای بربر بن خضیر، رفتار خدا را با خود چگونه می‌بینی؟

بربر گفت: به خدا خوب است؛ ولی بر تو بد.

- دروغ گفتی، در گذشته دروغگو نبودی. به یاد داری که در کوچه‌بنی دودان حرف از عثمان می‌زدی؛ معاویه را گمراه و گمراه‌کننده می‌دانستی و علی بن ابی طالب (ع) را امام بر حق؟

- آری، شهادت می‌دهم این عقیده من است.

- گواهی می‌دهم که تو از گمراهانی.

- آیا حاضری مباحله کنیم، لعنت خدا را بر دروغگو بخوایم؛ بخوایم آن که به حق است گمراه را بکشد و سپس مبارزه کنیم؟

در این هنگام، هر دو پیشاپیش لشکر کوفه دست‌به‌دعا برداشتند و سپس آماده مبارزه شدند.

بعد از زد و خوردی سبک، یزید با ضربت سنگین بربر به زمین افتاد. شمشیر به مغزش اصابت کرد و نقش بر زمین شد.

نقطه اوج

روی مبارک و پیشانی نورانی‌اش از دور جلوه می‌کرد. آثار عبادت و در عین حال خشم در راه خدا در چهره‌اش نمایان بود.

در حالی که رجز می‌خواند، به مبارزه ادامه داد:

انا بربر و ابی خضیر
اضربکم و لا اری من ضیر
یعرف فینا الخیر اهل الخیر
کذاک فعل الخیر من بربر
من بربر فرزند خضیر هستم
به شما زیان می‌رسانم ولی زیان نمی‌بینم
اهل خیر و شرف خیر مرا می‌شناسند
این چنین عمل نیک من، معروف است.

همچنان مبارز می‌طلبید. به هر طرف که می‌چرخید، لشکر فرامی‌کرد. با این که کهنسال بود، چند تن را کشت و به هلاکت رساند. پیوسته فریاد می‌زد: جلو بیایید. ای کشنده مؤمنان، نزدیک شوید! ای کشنده فرزندان مجاهدان بدر، نزدیک شوید! ای کشنده فرزندان رسول خدا (ص)

در این هنگام؛ رضی بن منقذ عبدی به او حمله برد. مدتی با هم درگیر شدند. بربر او را به زمین زد و بر سینه‌اش نشست. عبدی مایوس از مبارزه فریاد زد و کمک طلبید. کعب ازدی از پشت یا نیزه و شمشیر به بربر حمله برد. نیزه به اعماق پیکرش فرو رفت و بدین ترتیب، روان پاکش به سوی معبود پرواز کرد.

شهادت علی اکبر(ع)

علی اکبر خدمت حضرت آمد و اجازه میدان رفتن خواست. امام به او اجازه داد. علی اکبر بطرف میدان حرکت کرد.

در این هنگام امام نگاه مأیوسانه ای به او کرد و به گریه افتاد. و مُحاسن شریفش را بطرف آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا!

گواه باش! که بر این قوم، شخصی به مبارزه آنان می رود، که در شکل و اخلاق و سخن گفتن، شبیه ترین مردم به رسول تو بود. و ما هر وقت بدیدار پیامبرت، مشتاق می شدیم، بصورت این جوان نگاه می کردیم. خدایا! بر کات زمین را از این قوم بگیر و آنان را متفرق و پراکنده ساز و حُکام را از اینان هرگز راضی مگردان! زیرا اینان ما را دعوت کردند که ما را یاری کنند، ولی وقتی ما اجابت کردیم، با ما دشمنی کردند و بر روی ما شمشیر کشیده اند! سپس امام بر عمر سعد صیحه زد و فرمود: خداوند نسل تو را قطع کند، و امر تو را مبارک نکند و بعد از من، شخصی را بر تو مسلط کند که تو را در بستر بکشد! زیرا رحیم مرا قطع کردی و قرابت مرا با رسول الله رعایت نمودی! سپس این آیه را تلاوت نمود: **إِنَّ اللَّهَ إِصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ. ذُرِّيَّةً بَعْضُهُا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.** «آل عمران 33» یعنی: خداوند برگزید، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر اهل عالم بعضی از اینها از نسل بعضی دیگر هستند. و خدا شنوا و بسیار دانا است.

علی اکبر بر صفوف دشمن حمله می کرد و از آنان می کشت بطوریکه صدای ضجه و شیون از آنان بلند شد! رجز علی اکبر این بود:

انا علی بن الحسین بن علی نحن وبيت الله اولى' بالتبی

اَضْرِبْكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَنْشَىٰ ضَرْبَ غَلَامِ هَاشِمِيٍّ عَلَوِيٍّ

و لا يزالُ اليوم احمی' عن ابی تالله لا یحکم فینا ابن الدّعی یعنی: منم علی، پسر حسین بن علی و سو گند به کعبه! ما اولى' به پیامبر هستیم.

و این شمشیر را آنچنان بر شما می زنم، تا درهم پیچد مانند شمشیر زدن جوان هاشمی!

و همیشه حامی پدرم هستم و بخدا قسم! نباید فرزند این فرومایه بر ما حکومت کند.

اما حرارت آفتاب و سنگینی اسلحه و تشنگی، علی اکبر را ناراحت کرده بود. لذا بسوی امام برگشت و عرض کرد: ای پدر! تشنگی مرا کُشت! و سنگینی اسلحه مرا اذیت می کند! آیا ممکن است با مقداری آب مرا سیراب کنی تا در جنگ قوت یابم؟

امام در حالیکه اشک از چشمانش سرازیر بود، فرمود: ای پسر کم! زبانت را در دهان من بگذار! سپس انگشت خود را به او داد و فرمود: این را در دهانت قرار بده و به جهاد با دشمنان برگرد که من امیدوارم که عصر نشده از دست جدّت رسول الله (ص) با آبی سیراب شوی که بعد از آن تشنگی نخواهد بود!

علی اکبر برگشت و خود را به صفوف دشمن زد و از آنان می کُشت. تا اینکه مُرّه بن منقذ، ضربتی بر فرق علی اکبر زد که فرقی شکافته شد. علی اکبر دست در گردن اسب کرد و عنان را رها نمود. اسب او را میان لشگر دشمن از این سو به آن سو می برد!

برادر! و هر شخصی که به علی اکبر برمی خورد، ضربتی بر او وارد می نمود. تا اینکه بدنش پاره پاره شد. وقتی از اسب بر زمین افتاد، صدازد: *یا بتاه! هذا جدی رسول الله! قد سقانی بکأسه الا وفی شربّه* لازمّاً بعدها *ابداً* و هو یقول: *العجل العجل! فانّ لک کأساً مذخوره حتی تشریها الساعة* یعنی: ای پدر این جدّم رسول خدا است که مرا با شربتی که بعد از آن تشنگی نیست، سیراب نمود و می فرماید: ای حسین! عجله نما! عجله نما! که ظرف شربتی برایت آماده نموده ام که در این ساعت بنوشی.

امام حسین (ع) با شنیدن صدای علی اکبر، حرکت کرد و خود را بر بالین او رساند. وقتی نگاهش به بدن پاره پاره او افتاد، خم شد

و صورت بر صورت او گذاشت و فرمود: خدا بکشد مردمی را که تو را کُشتند! چقدر جرعت دارند که از خدا و رسول، نترسیدند و پرده حرمت پیامبر را چاک زدند! سپس اشک از چشمانش سرازیر شد و فرمود: *علی الدنيا بعدک العفا! بعد از تو خاک بر سر دنیا باد!*

در این موقع حضرت زینب (س) از سرازیر شدن بیرون آمد و با حال اضطراب و سرعت، بسوی بدن علی اکبر رفت و ندبه می کرد! تا اینکه خود را به بدن او رساند و خود را روی علی اکبر انداخت.

امام، خواهر را از روی بدن فرزند خود، بلند کرد و به خیمه اش برگرداند و روبه جوانان بنی هاشم کرد و فرمود: برادر خود را بردارید!

جوانان بنی هاشم! جسد نازنین علی اکبر را بر داشتند و درخیمه ای که درمقابل آن می جنگیدند، گذاشتند. «1»

رؤیای عجیب

((مرحوم سید ضیال‌الدین دری از وعاظ بیست سال قبل تهران، در سال آخر عمرشان، در شب هشتم یا نهم محرم، جوانی پایین منبر از ایشان سؤال می‌کند که مقصود از این شعر حافظ چیست؟
 مرید پیر مغانم زمن مرج ای شیخ! — چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد.
 ایشان در پاسخ می‌فرماید: مراد از ((شیخ)) حضرت آدم (ع) است که وعده نخوردن گندم را داد ولی عمل نکرد و مراد از ((پیر مغان))، امیرالمؤمنین (ع) است که به وعده عمل کرد و در تمام عمر، نان گندم نخورد.
 ((مرحوم دری)) برای سال آینده برای همان مجلس دعوت می‌شوند، ولی عمرشان کفاف نمی‌دهد، در ماه محرم، دقیقاً در همان شب به خواب آن جوان می‌آید و می‌گوید سال قبل این سؤال را از من پرسیدی و من جوابی دادم، ولی چون به این عالم آمدم، معنای شعر این طور کشف شد که مراد از ((شیخ))، حضرت ابراهیم (ع) و منظور از ((پیر مغان))، سید الشهدا (ع) و مراد از ((وعده))، ذبح فرزند است که حضرت ابراهیم وفای به امر کرد، ولی سیدالشهدا (ع) حقیقت وفارا در کربلا درمورد حضرت علی اکبر (ع).
 انجام داد. (۱))

شهادت قاسم بن حسن (ع)

قاسم به عزم جهاد، برای اجاز خدمت امام آمد. حضرت چون چشمش به قاسم افتاد که آماده رفتن به میدان است، بی توان شد و دست به گردن او انداخت و در آغوش گرفت و هر دو آنقدر گریستند که بحالت بیهوشی افتادند.

وقتی بیهوش آمدند، قاسم با التماس درخواست اجازه می‌کرد ولی امام قبول نمی‌فرمود. تا اینکه قاسم آنقدر دست و پای امام را بوسید تا اجازه گرفت. پس به میدان آمد و در حالیکه اشکش جاری بود، این رجز را می‌خواند:

ان تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبی المصطفیٰ المؤمن

هذا حسین کالاسیر المرتین بین أناس لاسقوا صوب المزن پس کارزار سختی کرد و با آن سن کمش، سی و پنج تن را کشت!

اما عمرو بن سعد از دی به قاسم حمله کرد و ضربتی بر فرقش وارد کرد که سر او شکافته شد. قاسم به صورت بر زمین افتاد و فریاد زد: یا عمّاه!

همینکه صدای قاسم بگوش امام رسید، حرکت کرد و مانند شیر بر لشکر دشمن حمله نمود و خود را به قاسم در حالیکه ساعات آخر عمر او بود، رساند. امام مشاهده کرد که قاسم از شدت درد، پاهای خود را بر زمین می ساید. حضرت فرمود: قَسَمَ بخدا! که بر عمومیت سخت است که او را برای کمک بطلبی ولی او نتواند اجابت کند! و اگر اجابت کند، نتواند کمک کند! و اگر کمک کند، تو را سودی نبخشد! از رحمت خدا دور باشد جماعتی که تو را کشتند.

آنگاه قاسم را از روی خاک بلند کرد و در آغوش خود کشید و سینه او را به سینه خود چسباند. سپس در حالیکه پاهای قاسم بر زمین کشیده می شد، او را بسوی خیمه گاه برد و در کنار پسرش، علی اکبر گذاشت. { منتهی الامال }

شهادت حضرت ابوالفضل (ع)

قمر بنی هاشم (ع) در روز عاشوراء، مکرر به خدمت امام حسین (ع) شرفیاب می شد و اجازه میدان رفتن می خواست ولی بمناسبت شهادت و شجاعت و پرچمداری وی، امام به او اجازه نمی داد و هر بار از تصمیمش، منصرف می ساخت و می فرمود: **انت صاحب لوائی!** تو پرچمدار من هستی!

اما وقتی همه یاران امام بشهادت رسیدند، ابوالفضل (ع) برای چندمین بار از امام اجازه خواست. امام هم موافقت کرد و فرمود: حال که تصمیم به جنگ گرفته ای، مقداری آب تهیه نما!

عباس (ع) حرکت نمود و پس از درهم ریختن صفوف دشمن، وارد فرات شد. وقتی مشک را پُر کرد و خواست خود نیز بیاشامد، مشتش را پُر از آب کرد و به نزدیک لبان خشک شده اش رساند. اما بلافاصله آب را به فرات ریخت و این چنین خود را مورد خطاب قرار داد:

يٰنَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي وَبَعْدَهُ لَا كُنْتَ اَنْ تَكُونِي

هَذَا الْحُسَيْنِ وَاَرَادَ الْمُنُونُ وَتَشْرِيْنَ بَارِدَ الْعَيْنِ

تالله ماهذا فعال دینی یعنی: «ای نفس! بعد از حسین (ع) ذلت بر تو باد! و پس از وی زنده نباشی اگر چه حیات را خواهانی!

اینک حسین (ع) وارد میدان جنگ شده و آنوقت تو آب گوارامی نوشی؟ بخدا سوگند! دین من همچو اجازه ای بمن نمی دهد.»

وقتی بامشک پُر بسوی خیمه ها بر می گشت و خود را در مقابل سیل خروشان دشمن دید فرمود:

لأرهب الموت اذالموت ذفا حتی اوارى فى المصاليب لقى'

نفسی لسیط المصطفی 'الطهروقی' اُنّی انا العباس اغدو بالسقا

ولا اخاف الشرّ یوم الملتقى' یعنی: «آنگاه که صدای مرگ بگوشم رسد، از مرگ نمی هراسم! تا آنجا

که بدنم در میدان جنگ زیر شمشیرها پنهان شود.

جان من فدای فرزند پاک مصطفی 'بادا! منم عباس که این مشک را بسوی خیمه ها می برم.

و در این روز جنگ، ترسی از مرگ ندارم.»

عباس در حال برگشت به خیمه ها بود که ناگهان بطور ناگوارانه مورد حمله زید بن رقاد که در

پشت نخلی کمین کرده بود، واقع شد و در این حمله، دست راست حضرت جدا شد. اما فرزند حیدر

کرار چون از دست راست مأیوس شد، چنین رجز خواند:

والله ان قطعتم یمینی اُنّی اُحامی ابدأ عن دینی

وعن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین

یعنی: «بخدا قسم! اگر دست راستم را قطع نمودید، ولی من دست از حمایت دینم بر نمی دارم.

و از امامم که در ایمانش صادق است، و فرزند پیامبر امین است، حمایت می کنم.»

در این هنگام شخص دیگری بنام حکیم بن طفیل، از کمینگاه بیرون آمد و با حمله ای، دست چپ

حضرت را قطع نمود.

از طرف دشمن تیرها مانند باران بسوی آن حضرت سرازیر شد. تیری به مشک و تیری هم به سینه

عباس، اصابت کرد.

یکی دیگر از افراد دشمن، عمود آهنین برفرش کوبید که از اسب بر زمین افتاد.

طبق نقلی در این موقع، ابو الفضل (ع) صدازد: **یا اخواه! درک اخاک!** برادر! برادرت را دریاب!

امام خود را بر بالین او رساند و چون بدن بدون دست و خونین عباس را مشاهده کرد، دستهایش را بر

کمر گرفت و فرمود:

الان انکسر ظهري وانقطع رجائي وقلت حيلتي!

الان کمرم شکست! و امیدم ناامید شد! و راه نجات بسته گردید! {سخنان امام حسین (ع) از مدینه

تا کربلا و منتهی الامال}

عشاق چون بدرگه معشوق رو کنند — از آب دیدگان تن خود شستشو کنند.
 قربان عاشقی که شهیدان کوی عشق — در روز حشر رتبه او آرزو کنند.
 عباس نامدار که شاهان روزگار — از خاک کوی او طلب آبرو کنند.
 بی دست ماند و داد خدا دست خود به او — آنانکه منکرند بگو روبرو کنند.
 گر دست او نه دست خدائی است پس چرا — از شاه تا گدا همه رو سوی او کنند.
 در گاه او که درگه باب الحوائج است — باب الحوائجش همه جا گفتگو کنند.

حضرت عباس (ع) چون بر زمین افتاد: ((نادی باعلی صوته: ادرکنی یا اخی، فانقض علیه ابو عبدالله کالصقر فراه مقطوع الیمین والیسار، مرضوخ الجبین، مشکوک العین بسهم مرتثا بالجراحة فوقف علیه منحیا و جلس عند راسه یبکی حتی فاضت نفسه)) (۱).
 علیه منحیا و جلس عند راسه یبکی حتی فاضت نفسه)) (۱).

شهادت علی اصغر (ع)

چون حضرت، یارانش را از دست داد، خود آماده رفتن به میدان شد. برای وداع به طرف خیمه ها رفت و صدا زد: ای سکنه! ای فاطمه! ای زینب! ای امّ کلثوم! خدا حافظ!

سکنه عرض کرد: ای پدر! آیا تسلیم مرگ شده ای؟ فرمود: چگونه تسلیم مرگ نشود، کسیکه یاور و معینی ندارد؟ سکنه گفت: پس ما را به حرم جلدان باز گردان! امام فرمود: هیهات! اگر صیاد، مرغ

قطا را آرام می گذاشت، او می خوابید!

در این موقع، زنهای صدا بگریه بلند کردند. حضرت آنها را ساکت کرد و خود عازم میدان شد.
 امام سجاد (ع) چون پدر را تنها و بی یاور دید، با آنکه از ضعف و ناتوانی، قدرت برداشتن شمشیر را نداشت، راه میدان پیش گرفت! امّ کلثوم با دیدن این صحنه صدا زد: ای نور دیده! برگرد! امام سجاد (ع) فرمود: ای عمّه! دست از من بردار و بگذار تا پیش روی فرزند پیامبر، جهاد کنم. حضرت سید الشهداء (ع) به

امّ کلثوم فرمود: جلو اورا بگیر تا کشته نشود و زمین از نسل آل محمد (ص) خالی نماند.

در این هنگام، سالار شهیدان، روبرو لشکر عمر سعد کرد و صدا زد: **هل من ناصر ینصرنی؟ هل من معین یمیننی؟ هل من ذاب یدب عن حرم رسول الله؟** آیا یاری کننده ای است که مرا یاری کند؟ آیا کمک کننده ای است که مرا کمک کند؟ آیا دفاع کننده ای است تا از حرم رسول خدا، دفاع نماید؟

ندای امام که بگوش زنهار رسید، از جهت مظلومیت امام حسین صدا بگریه بلند کردند. امام به خیمه ها برگشت و به زینب فرمود: کودک صغیرم را بده تا با او خداحافظی کنم!

زینب (س) علی اصغر را بدست امام داد. حضرت صورتش را نزدیک علی اصغر برد تا ببوسد، ناگاه حمله تیری بطرف امام انداخت که بگلوی علی اصغر رسید و او را بشهادت رساند. امام بدن بی جان علی را بدست زینب داد و خود از خون گلوی علی بر می داشت و بطرف آسمان پخش می کرد و می فرمود: بر من هر مصیبتی که نازل شود، آسان است. زیرا که خداوند ناظر می باشد. {سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا و منتهی الامال}

شهادت امام حسین (ع)

بعد از شهادت علی اصغر، امام از زندگانی دست شسته و شمشیر بدست گرفت و مبارز می طلبید. هر که در مقابل آن فرزند اسدالله الغالب، قرار می گرفت، بهلاکت می رسید تا آنکه کشتار بزرگی نمود و عده زیادی از شجاعان دشمن را به جهنم فرستاد! دیگر کسی جرعت نداشت تا با حضرت جنگ تن به تن کند! سپس امام به چپ و راست لشگر دشمن حمله نمود.

راوی می گوید: بخدا قسم! هرگز ندیدم مردی را که لشگرهای بسیار او را محاصره کرده باشند و یاران و فرزندان او را بشهادت

رسانده باشند و اهلیت او را بسختی انداخته باشند، ولی شجاعت و قوی القلب تر از امام حسین (ع) باشد! زیرا با وجود مصیبت های زیاد و تشنگی و جراحت بدن، باز هیچ تزلزلی در او دیده نمی شد و آنچنان بر دشمن می تاخت که لشگر مانند گله گرگ دیده، می رمیدند و فرار می کردند. دوباره لشگر سی هزار نفره، جمع می شدند و آماده می گشتند! ولی امام بر آن لشگر انبوه، حمله می کرد و آنان مانند ملخهائی که در هوا پراکنده می شوند، از مقابل امام می گریختند و از هم متفرق می شدند. آنگاه امام به مرکز حمله بر می گشت و کلمه لا حول و لا قوة الا بالله را بر زبان جاری می فرمود.

تا اینکه از هر طرف امام را تیرباران نمودند و از کثرت تیرهائی که بر زره حضرت نشست، سینه مبارکش چون خار پشت گشت و به روایت امام محمد باقر (ع) زخمهای حضرت، بیش از سیصد و بیست جراحت بود.

اینجا بود که امام از شدت خستگی و بسیاری ضعف، توقفی فرمود تا ساعتی استراحت نموده باشد. که ناگاه ظالمی، سنگی را بطرف امام پرتاب کرد که به پیشانی حضرت، اصابت نمود و خون جاری شد. امام دامن لباس را بالا زد تا خون پیشانی را پاک کند که ناگاه تیری که پیکانش، زهر آلود و سه شعبه بود، بر سینه مبارکش وارد شد.

امام فرمود: **بسم الله وبالله وعلی' ملّة رسول الله**. سپس رو به آسمان کرد و فرمود: ای خدای من! تو می دانی که این جماعت، مردی را می کشند که بر روی زمین، پسر پیامبری جز او نیست بعد دست برد و تیر را بیرون کشید که خون جاری شد. امام از خونها بر می داشت و بطرف آسمان پخش می نمود که قطره ای بر نمی گشت! بار دیگر دست کرد و از خون برداشت و بر صورت و مُحاسن خود مالید و فرمود: می خواهم با سر و روی خون آلود، جلدّم رسول خدا را ملاقات کنم!

در این موقع از شدت ضعف، بر روی زمین گودی قتلگاه افتاد! «{ جلاء العیون }
شمر از اسب پیاده شد و بسوی گودی قتلگاه حرکت کرد....

یکی از شهدای کربلا ((عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب(ع))) است و هنوز به بلوغ نرسیده بود که چون تنهائی عمومی بزرگوارش را مشاهده کرد، از خیمه خارج و به طرف میدان جنگ شتافت ((فلحقتّه زینب لتحبسه فابی، فقال لها الحسین احبسیه یا اخیه)) زینب(س) بدنالش آمد که مانع رفتن او به میدان شود، ولی نوجوان حاضر به مراجعت نمی شد، امام(ع) هم صدا زد خواهرم! دست او را بگیر و نگذار به میدان بیاید، اما عبدالله مصمم بود از عمومی بزرگوارش حمایت کند تا خود را به عمورساند.

((بحر بن کعب)) خواست با شمشیر به حسین(ع) حمله کند اما ((عبدالله)) دست خود را سپر قرارداد و گفت: ((ویلک یابن الخبیثه اتقتل عمی))؟ لذا شمشیر به دست جوان خورد و دست به پوست آویزان شد، اینجا بود که عبدالله مادرش را صدا زد، ((فاخذّه الحسین(ع) وضمه الیه وقال: یابن اخی اصبر علی منازل یک واحتسب فی ذلک الخیر، فان الله یلحقک بابائک الصالحین))، حضرت او را در کنار خود گرفت و فرمود: ای پسر برادر! بر این مصائب صبر کن و اینهارا خیر بدان، همانا خداوند تو را به اجداد طاهرینت ملحق می کند(۱).

یکی طفلی برون آمد ز خرگاه — سوی شه شد روان چون قطعه ماه.
در آن دم، خواهران را گفت آن شاه — که این کودک برون ناید ز خرگاه.
گریزان از حرم گردید آن ماه — دوان تارفت در آغوش آن شاه.
شهش بگرفت همچو جان شیرین — بگفت ای یادگار یار دیرین.
چرا بیرون شدی از خرگاه ای جان — نمی بینی مگر پیکان بران.
بناگاه کافری زان قوم گمراه — حوالت کرد تیغی بر سر شاه.
ز بهر حفظ شه، کودک حذر کرد — بر آن تیغ، دست خود سپر کرد.

جدا گردید دست کودک از بن — بشه گفتا به بین چون کردبام.
چه دیدش حرمه آن کفر بدبخت — بزد بر سینه‌اش تیری چنان سخت.
که کودک جان بداد وبی مهابا — پرید از دست شه تا نزد بابا(۱).

شیه ذوالجناح

اسب حضرت بنام ذوالجناح، وقتی صاحب خود را کشته دید، سر خود را به خون امام رنگین کرد و شیهه‌اش بطرف خیمه هارفت در حالیکه همه می کرد و بازبان بی زبانی می گفت: وای بر گروهی که فرزند پیامبر خود را شهید کردند!

چون زنها و دخترها، صدای ذوالجناح را شنیدند، سر و پای برهنه از خیمه بیرون دویدند و چون چشمتان به اسب بدون سوار افتاد، فریاد **وااحسیناه! وامااماه!** بلند کردند.

ام کلثوم دست بر سر می زد و ندبه می کرد و می گفت: واما محمداه! اینک حسین تو، بی عمامه و عباء و شهید در صحرای کربلا افتاده است!

زینب می گفت: واما محمداه! این حسین، فرزند گرمی توست که در خاک و خون غلطیده است و اعضایش از یکدیگر جدا شده‌اند! واما محمداه! این حسین توست که عریان در صحرای کربلا افتاده است!... {جلاء العیون}

غارت اموال امام حسین و اهل بیت ان حضرت

راوی گفت: وقتی حسین(ع) کشته شد، لشکریان عمر سعد برای غارت لباس و اسلحه حضرت هجوم آوردند! عمامه حضرت را اخنس برد! نعلین را اسودبن خالد برد! بجذل انگشتر را با انگشت مبارک، قطع نمود! زره را مالک بن یسر برد! شمشیر را (غیر از ذوالفقار) اسودبن حنظلله برد! {منتهی الامال}

بعد از شهادت امام حسین(ع)، سربازان عمر سعد همه اموال و وسایل و زیور آلات اهل بیت اباعبدالله(ع) حتی 'چادری که زن بکمرش بسته بود و پوستینی که امام سجاد(ع) بر روی آن افتاده بود را غارت نمودند!

از فاطمه دختر امام حسین (ع) نقل شده است که: من در آن موقع کودکی بودم و خلخال (یک نوع زیور آلات) در پای من بود. یکی از سربازان عمر سعد، در حالیکه گریه می کرد، آن خلخال را از پایم در آورد! گفتم: ای دشمن خدا! چرا گریه می کنی؟

گفت: چگونه نگریم در حالیکه دختر رسول خدا را غارت می کنیم! گفتم: حال که می دانی، دختر پیامبرم، چرا اموال مرا غارت می کنی؟ گفت: اگر من نبرم، دیگری خواهد برد!!

همچنین از او نقل شده است که: من بعد از شهادت پدر بزرگوارم، مضطرب و ناراحت در مقابل خیمه ایستاده بودم و پدر و برادران و خویشان خود را در میان خاک و خون می دیدم و در فکر این بودم که اشیاء بنی امیه، با ما چه خواهند کرد؟ ناگاه دیدم سواره ای نیزه بدست، ظاهر شد و بر زنان می زد و آنان فرار می کردند و او آنچه داشتند، غارت می کرد و آنها فریاد می زدند: واجداه! واجداه! و اقله ناصر! و احسیناه! آیا مسلمانی نیست که ما را یاری کند؟ آیا در میان این مردم، مؤمنی نیست که ما را پناه دهد؟ من از مشاهده این حال، لرزیدم و دنبال عمه های خود بودم تا به آنها پناه برم. ناگاه آن شخص چشمش بمن افتاد و بطرف من حمله کرد! من گریختم و او با نیزه اش بر میان کتف من زد و من روی زمین افتادم. او گوسواره مرا در آورد و مقنعه از سر من کشید و متوجه خیمه هاشم! من هم بیهوش شدم. وقتی بیهوش آمدم، دیدم عمه ام زینب (س) بالای سرم نشسته و می گرید! همینکه دیدم بیهوش آمده ام، فرمود: برخیز که برویم تا ببینیم بر سر سایر دختران و برادر بیمار، چه آمده است؟ گفتم: عمه! چادری ندارم! فرمود: من هم مثل تو بی چادرم! با عمه ام، به خیمه امام سجاد (ع) داخل شدیم و دیدیم که همه اسباب و وسایل و اموال ما را غارت کرده اند! و برادرم امام سجاد (ع)، از بیماری و تشنگی بر رو افتاده است و بر احوال ما می گرید. «{ جلاء العیون }

آمده است که وقتی بدستور منصور دوانیقی درب خانه امام صادق (ع) را آتش زدند، امام آتش را خاموش کردند و زنان و دختران و حشمت زده خانه را دلداری دادند. روز بعد وقتی عده ای از شیعیان برای جویا شدن حال امام، بدیدار حضرت رفتند، دیدند که امام اندوهناک و گریان است! عرض کردند: این همه اندوه برای چیست؟ آیا از گستاخی و بی رحمی آنان نسبت بشما این همه ناراحتید؟ و حال آنکه این اولین بار نیست که چنین می کنند! امام فرمود: نه! اولی اندوه و گریه من برای این است که وقتی درب خانه را آتش زدند، دیدم که زنان و دختران از این اطاق به آن اطاق می گریختند. در حالیکه من نزد آنها حاضر بودم و تنها نبودند. از این صحنه بیاد فرار اهل و عیال جدم

حسین(ع) در روز عاشوراء افتادم که از خیمه ای به خیمه دیگر واز پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می کردند و دشمن فریاد می زد: خیمه ستمکاران را به آتش بکشید!

بعد از غارت خیمه ها، عمر سعد صدازد: چه کسی حاضر است، بریدن حسین(ع)، اسب براند؟ ده نفر که همگی آنها را راه حرام، متولد شده بودند، اعلام آمادگی کردند و بر اسبهای خود سوار شدند و بر آن بدن شریف تاختند و استخوانهای سینه و پشت و پهلوی بدن مبارک حضرت را درهم شکستند! {منتهی الامال}

کاروان اسراء در کنار قتلگاه

در هنگام اعزام اسراء اهل بیت به کوفه، آنها بکنار اجساد شهداء کربلا آمدند و با آنها وداع نمودند. همینکه چشم اهل و عیال

ابا عبد الله(ع)، به اجساد شهداء افتاد، صدای ضجه و شیون بلند کردند و اظهار مصیبت نمودند.

راوی گفت: بخدا قسم! فراموش نمی کنم آن صحنه ای را که زینب کبری(س) ندبه می کرد و با صدایی حزین و غمناک می گفت: یا محمداه! رحمت ملائکه آسمان بر تو باد! این حسین توست که با اعضای پاره پاره، در خون خویش آغشته است!

اینها دختران تواند که آنها را اسیر کرده اند! یا محمداه! این

حسین توست که بدنش بر روی خاک افتاده و باد صبا، بر او

خاک و غبار می پاشد! و احزناه! و اگر باده! این حسین توست که

سرش را از پشت بریده اند! اعمامه و رداء او را غارت کردند!

پدرم فدای آن کسیکه حرمش را از هم گسیختند! پدرم فدای کسیکه اصحابش را روز دوشنبه کشتند! پدرم فدای کسیکه باغم و غصه از دنیا رفت! پدرم فدای آن کسیکه باللب تشنه شهید شد! پدرم فدای کسیکه مُحاسنش خون آلود بود و از آن خون می چکید! پدرم فدای آن کسیکه جلدش محمد مصطفی است! پدرم فدای آن مسافری که به سفری رفت، که امید برگشتش نیست!

آنچنان زینب کبری(س) عزاداری کرد که دوست و دشمن بناله آمدند!

م الله

الا فدا،

زینب(س) در کنار بدن برادر آمد، منتهی چگونه بدن حسین(ع) را در میان آن اجساد مطهر بخون آغشته شناسائی کرده روشن نیست، اما وصال شیرازی در زبان شعر می گوید، زینب(س) که نتوانست بدن برادر را بشناسد، بلکه حسین(ع) از حلقوم بریده خواهر را صدا زد: می گفت و می گریست چه جانسوز ناله ای — کامد ز حنجر شه لب تشنگان برون. کی عندلیب گلشن جان، آمدی بیا — ره گم نکرده، خوش به نشان آمدی، بیا. در کنار بدن برادر، نشست و با ناله ای دردناک ودلی شکسته از داغ برادر و برادرزادگان پیامبر(ص) را صدا زد: ((یا محمداه، صلی علیک ملائکة السماء، هذا حسین مرملم بالدماء)). پس با زبان پرگله، آن بضعة الرسول — رو کرد در مدینه که یا ایها الرسول. این کشته فتاده به هامون حسین تست — وین صید دست و پا زده در خون حسین است. قال الراوی: ((فابکت والله کل عدو وصدیق)) (۱).
آنگاه در موقع وداع، دو جمله، هم با بدن برادر سخن گفت:

به سوی شام و کوفه چه ظالمانه می برند — نمی روم ولی مرا به تازیانه می برند.
سر تور را به نوک نی زدند این ستمگران — نمی روم ولی مرا به این بهانه می برند.
سکینه کنار بدن پدر آمد و جسد پاره پاره پدر را در آغوش گرفت و به عزاداری پرداخت و ناگاه بیهوش شد. وقتی بیهوش آمد گفت: در عالم بیهوشی، شنیدم پدرم می گفت:
شیعی میمما شربتم ماء عذب فاذا کرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی!
یعنی: «شیعیانم! هرگاه آب گوارا نوشیدید، بیاد من بیافتید. و هرگاه بیاد غریب یا شهیدی افتادید، برای من هم ندبه بنمائید» {منتهی الامال}

خونهایی که به آسمان صعود کرد

مرحوم ((سید عبدالرزاق مقرر)) می گوید: خون سه شهید در عاشورا به آسمان صعود کرد و قطره ای از آن به زمین برگشت:
۱ - حضرت علی اکبر(ع) که در زیارتنامه آمده: ((بای انت دمک المرتقی به الی حبیب الله)).
۲ - حضرت علی اصغر(ع) که در زیارتنامه آمده: ((السلام علی عبدالله الرضیع المرمی الصریع المصعد بدمه الی السماء)).
۳ - سید الشهدا(ع) وقتی تیر به بدن مبارکش اصابت کرد، خونهارا به آسمان پاشید و قطره ای از آن به زمین برگشت (۱).
البته این مساله شواهد تاریخی زیادی دارد چنانچه پیامبر(ص) در مورد شهدای احد فرمود:
((لفوهم بدمائهم وجراحهم، فانه لیس احد یجرح فی الله الا جا یوم القيامة یجرحه)) (۲).
((این شهدار را همین ابدان مجروح و خون آلود، دفن کنید، زیرا هر کس در راه خدا جراحتی بر دارد، در قیامت هم با همان بدن مجروح، محشور می شود)).
یا امیرالمؤمنین(ع) در مورد شهدای جمل فرمود: ((واروا قتلانا فی ثیابهم التي قتلوا فیها)) (۳).

گریه ام سلمه

عشق حسینی

صبح روز یازدهم محرم در مدینه، از خانهٔ امّ سلمه صدای گریه وزاری شنیده شد. به او گفتند: چرا گریه می کنی؟ گفت: دیشب پسرِم حسین (ع) کشته شد! زیرا بعد از رحلت رسول خدا (ص)، پیامبر را بخواب ندیدم تا اینکه دیشب، او را عزا دار و دل شکسته به خواب دیدم. عرض کردم: یا رسول الله! چرا شمارا گریان و دل شکسته می بینم؟ فرمود: دیشب تا صبح قبر حسین و اصحابش را می گندم.» {در کربلا چه گذشت؟}

مسلم گچکار می گوید: من در کوفه شنیدم که اسرای اهل بیت رامی آورند. خودم را به میدان رساندم و پس از مدتی مشاهده کردم که نزدیک به چهل شتر که هودج بر آنها بود، رسیدند که بر بالای آنها فرزندان فاطمه زهراء (س) و اهل و عیال امام حسین (ع) بودند. امام سجاد (ع) بر شتری بی جهاز سوار بود و خون از پاهایش فواره می زد.

اهل کوفه، خرما و نان و گردو بدست اطفال و کودکان می دادند. اما یکدفعه امّ کلثوم فریاد زد: ای اهل کوفه! صدقه بر ما حرام است! و آنها را از دست و دهان کودکان می گرفت و می انداخت.

در این حال مردم می گریستند. باز امّ کلثوم سر از محمل بیرون آورد و به آنها گفت: مردان شما، مارا کشتند و زنان شما بر ما می گریند!! حاکم میان ما و شما، خدا باشد.

در این موقع شیونی بر خاست و سرها را آوردند. سر حسین (ع) جلو آنها بود و آن از همهٔ مردم به رسول خدا (ص) شبیه تر بود.

محاسنش، خضاب کرده و چهره اش چون ماه تابنده بود و باد، محاسنش را براست و چپ می برد. چون چشم زینب، به سر برادر افتاد، پیشانی خود را به چوبهٔ محمل کوفت که از آن خون جاری شد.» {در کربلا چه گذشت؟}

امام سجاد (ع) در دروازه کوفه برای آن مردم بی وفا، سخنرانی کرد. از جمله فرمود: ای مردم! هر که مرا می شناسد، بشناسد. و هر که نشناسد، منم علی پسر حسین (ع) که او را بر کنار فرات، بی گناه سر بریدند! من پسر شخصی هستم که پرده حرمتش را دریدند و نعمت زندگانش را ربودند و مالش را غارت کردند و اهل و عیالش را اسیر نمودند! من پسر شخصی هستم که دسته جمعی او را کشتند! {در کربلا چه گذشت؟}

این زیاده، در کاخش نشسته بود و سر مبارک امام، در مقابلش قرار داشت. خوشحال بود و متبسم! ناگاه چوبدستی را برداشت و بردندانه‌های آن سر می زد و می گفت: چه بسیار خوش لب و دندان بوده است! در این موقع زید بن ارقم که این صحنه را مشاهده می کرد، طاقت نیاورد و گفت: ای پسر زیاده! برب و دندان سر مقدس زن! که من بارها دیدم، رسول خدا (ص) اینهارا می بوسید و می میکید! در این موقع، زید بگریه افتاد. { جلاء العیون }

در کاخ ابن زیاد

ابن زیاد، سر مقدس امام را به خولی داد تا در منزلش نگه دارد.

زن خولی می گوید: وقتی شوهرم سر مبارک امام را در گوشه‌ای گذاشت و به خواب رفت، شنیدم سر حضرت تا طلوع فجر، قرآن می خواند و آخرین آیه این بود: **وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ** **مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ** «شعراء 227» بزودی ظالمین خواهند دانست، به کدام جای بازگشتی، برمی گردند.

بعد از طرف سر مقدس، صدایی چون رعد شنیدم و فهمیدم صدای تسبیح ملائکه است. { در کربلا چه گذشت؟ }

- سر مبارک ابی عبدالله (ع) در مواردی تکلم کرده و قرآن خوانده است:.
- ۱ - ((زید بن ارقم)) می گوید ((سر مبارک را دیدم که در حال خواندن قرآن است: (ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقيم کانوا من آياتنا عجباً)، موی بر تنم راست شد و گفتم: این ماجرا عجیب تر از جریان اصحاب کهف ورقیم است)).
 - ۲ - وقتی سر را به درختی آویزان می کنند و نوری از آن ساطع می شود، قرآن می خواند: (وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون).
 - ۳ - ((هلال بن نافع)) می گوید: ((مردی را دیدم که سر را حمل می کند و سر مقدس به او می گوید: بین سر و بدنم جدایی انداختی، خداوند بین سر و بدنت جدایی بیندازد)).
 - ۴ - ((سلمة بن كهيل)) می گوید: ((از زبان مقدس سر شنیدم که می خواند: (فسيكفيكم الله وهو السميع العليم)).
 - ۵ - ((ابن وكيدة)) صدایی می شنود اما نمی داند که از سر مقدس است یا از دیگری، سر، او را مورد خطاب قرار می دهد که: ((بابن وكيدة! اما علمت انا معشر الائمة احيا عند ربهم يرزقون)).
 - ۶ - ((منهال بن عمر)) می گوید: ((سر را در دمشق دیدم و مردی سوره کهف میخواند زبان مقدس به سخن آمد و گفت: ((عجب من اصحاب الكهف قتلي وحملتي)) (۱)).
- البسته این استبغادی ندارد، زیرا حضرت موسی (ع) از درختی شنید که: (ياموسی اني انا رب العالمين) (۲).

یا در خیبر، زن یهودیه گوسفندی را مسموم کرد و جلو پیامبر (ص) گذاشت، حضرت فرمود: ((كفوا ايديكم فان هذه الذراع تخبرني انها مسمومة)) (۳).

((این پاچه گوسفند به من خبر می دهد که مسموم است)).

((تذكرة الشهداء)) نقل می کند که از ((شیخ مفید)) سؤال کردند آیا خواندن قرآن از بالای نی در

مورد سر مبارک حسین (ع) صحیح است؟ می‌فرماید: روایتی از ائمه نرسیده ولی من منکر هم نیستم در جایی که در قیامت دست و پای گنهکاران شهادت بدهد.

گفتم سر پر خون ز که داری تو شکایت — از سوره کهف است ترا از چه حکایت؟
ای قرص قمر از چه پر از خون شده رویت — بینم ز پس پرده چه مه روی نکویت.
اندر عقب قافله داری نظر ای سر — در کوفه مگر هست تورا همسفر ای سر.
امام سجاد (ع) درباره اسارت اهل بیت (ع) فرمود: در راه شام، برابر شتری لاغر و برهنه سوار کردند و سر حسین (ع) را بالای نی زدند و زنان در پشت سر من، بر استران بی زین، سوار بودند. و نگهبانان از پشت سر و اطراف، با نیزه های کشیده، مواظب بودند و اگر چشم یکی از ما از اشک پر می شد، سرش را با نیزه می کوفتند. { در کربلا چه گذشت؟ }

شهادت رقیه

زنان اهل بیت امام حسین (ع)، شهادت حضرت و جوانان بنی هاشم را از کودکان کاروان اسراء، مخفی نگه داشته بودند. و می

گفتند که آنها به مسافرت رفته اند و بزودی بر می گردند.

شبى در شام، نیمه های شب، رقیه (س) دختر امام، از خواب بیدار شد و پدرش را صدا زد و می گفت: پدرم حسین (ع) کجاست؟ او بهانه پدر را گرفته بود و بدقدری مضطرب بود، که همه کودکان در خرابه راه، به گریه و فغان انداخت.

یزید متوجه سرو و صدای کودکان امام شد و سؤال کرد: چه خبر است؟ وقتی جریان رقیه (س) را به او گفتند، دستور داد که سر امام را برای او ببرند!

سر مقدس امام را در طبقی گذاشتند و روپوشی بر آن قرار دادند و آنرا برای رقیه (س) بردند.
رقیه (س) وقتی روپوش را برداشت و سر پدر را دید، نشناخت و گفت: این سر از کیست؟ گفتند: سر پدرت. با شنیدن این سخن، سر را برداشت و به سینه گرفت و گفت: ای پدر! چه کسی مُحاسن تورا بخونت خضاب کرد؟ چه کسی رگهای گردنت را قطع نمود؟ چه کسی مرا در کودکی، یتیم نمود؟ پدر جان! بعد از تو به که امیدوار باشم؟ پدر جان! چه کسی یتیم را نگه داری می کند تا بزرگ شود؟... آنگاه لب بر لب پدر نهاد و آنچنان شیون و زاری کرد، تا بیهوش شد. وقتی او را حرکت دادند، دیدند که از دنیا رفته است و جان بجان آفرین تسلیم نموده است.

اهل بیت امام، در مصیبت این دختر، صدا بگریه بلند کردند.
 اهل شام نیز بعد از باخبر شدن از شهادت رقیه (س)، عزاداری کردند و در آن روز، هر مرد وزنی گریان شدند. {ستارگان درخشان ج 5}

در کاخ یزید!

یزید دستور داد تا اسراء را حاضر کرده و سر مبارک امام را در پشتی، مقابلش بگذارند. در این موقع امام سجاد (ع) چشمش به سر پدر افتاد، آهی از دل پر خون خود کشید و اشک ریخت و بعد از آن هرگز از کله گوسفند میل نفرمود. اما وقتی چشم زینب (س) بر آن سر منور افتاد، بیتاب شد و با صدایی که دلها را پاره می کرد، فریاد زد: یا حسیناه! ای حبیب قلب رسول خدا! ای فرزند مگه و منی! ای فرزند دلبنده سیده نساء! ای جگر گوشه محمد مصطفی!

در این موقع، یزید چوب خیزران را برداشت و بر دندانهای سر امام می زد و می گفت: ای کاش! آنهایی که در جنگ بدر از مشرکین، کشته شدند، زنده بودند و می دیدند که من چگونه انتقام آنها را از فرزندان قاتلین آنها گرفتم!! و بمن می گفتند: ای یزید! دستت شل مباد!
 ناگاه ابو برزّه اسلمی از اصحاب رسول خدا، برخاست و گفت: وای بر توای یزید! چوب بردندان حسین (ع) فرزند فاطمه (س) می زنی؟ در حالیکه من بارها دیدم که پیامبر خدا (ص) بر لب و دندان او و برادرش، بوسه می زد و می گفت: «شما سرور جوانان بهشتید. خدا بکشد کشندگان شما را و لعنت کند آنها را و آنان را به عذاب الیم، معذب کند.»

یزید غضبناک شد و دستور داد او را کشان کشان از مجلس بیرون بردند. {جلاء العیون}

اربعین

چون اهل بیت از شام به مدینه در حرکت بودند، به راهنمای قافله گفتند: ((مربنا علی طریق کربلا، فوصلوا الی موضع المصرع فوجدوا جابر بن عبدالله الانصاری رحمه الله و جماعة من بني هاشم و رجلا من آل رسول الله (ص) قد وردوا لزيارة قبر الحسين (ع) فوافوا في وقت واحد وتلا قوا بالیکا والحنن والطم و اقاموا المتم المقرحة للاکیاد)) (۱).

آه از آن ساعت که با صد شور و شین — زینب آمد بر سر قبر حسین.
 السلام ای کشته راه خدا — السلام ای نور چشم مصطفی.
 السلام ای شاه بی غسل و کفن — السلام ای کشته دور از وطن.

السلام ای تشنه آب فرات — السلام ای کشتی بحر نجات.
 بهر تو امروز مهمان آمده — خواهرت از شام ویران آمده.
 چون تو رفتی بی کس ویاور شدم — دستگیر فرقه کافر شدم.
 آتش کین کوفیان افروختند — خیمه مارا به آتش سوختند.
 الغرض از کوفه تا شام خراب — گر چه ما دیدیم ظلم بی حساب.
 لیک دارم شکوه‌ها از اهل شام — کز سر دیوار و از بالای بام.
 آه از آن ساعت که از روی غضب — زاده سفیان یزید بی ادب.
 در حضور خواهر گریان تو — چوب می زد بر لب و دندان تو.
 از عطیۀ بن سعد بن جناده عوفی کوفی، نقل شده است که: من وجابر انصاری برای زیارت قبر امام حسین (ع)، به کربلا رفتم.

وقتی به کربلا رسیدیم، جابر نزدیک فرات رفت و غسل کرد. سپس پارچه ای بعنوان لُنگ برپاهایش و پارچه ای هم بر روی شانه های خود انداخت و بوی خوش استعمال نمود و بطرف قبر شریف حرکت کرد. هر قدمی که برمی داشت، با ذکر خدا همراه بود. وقتی به قبر رسید، گفت: دست مرا بر قبر بگذار! من دست او را بر قبر گذاشتم. چون دستش به قبر رسید، بیهوش روی قبر افتاد.

آبی بر وی پاشیدم تا بیهوش آمد. وقتی به هوش آمد، سه بار گفت: **یا حسین! سپس گفت: حبیبُ لا یحب حبیبه؟** آیا دوست جواب دوست خود را نمی دهد؟ بعد خود جواب داد چگونه می توانی جواب دهی؟ در حالیکه رگهای گردنت، از جای خود قطع شده و بر پشت و شانه ات قرار گرفته و بین سروتنت جدایی افتاده است. من شهادت می دهم که تو فرزند خیرالنبین هستی! تو فرزند سید الوصیین می باشی! تو فرزند فاطمه که سرور زنهای عالم است، می باشی! و چگونه نباشی در حالیکه تورا سید المرسلین تربیت کرده و در کنار متقین (علی (ع)) پرورید شده ای و از پستان

ایمان شیر خورده ای و در حیات و ممات، پاکیزه بوده ای!...» {منتهی الامال}

بگفتا یا حبیبی! یا حبیبی! — که خونت عالمی را مشکبو کرد.

سلامت می کنم برگو جوابم — که طبعم میل گفتار نکو کرد.

چو نشنید او جواب خویش از یار — که حل مشکل خود موبه مو کرد.

به خود گفتا ندیده کس به عالم — تن بی سر که بتوان گفتگو کرد.

((شعر از: ژولیده)).

باز گشت به مدینه

عشق حسینی

راوی می گوید: وقتی کاروان اهل بیت امام حسین (ع) به نزدیک مدینه رسید، امام سجاد (ع) از مرکب پایین آمد و بارها را باز نمود و زنان و کودکان را پیاده کرد. سپس به بشیر فرمود: ای بشیر! خدا پدرت را رحمت کند! او شاعر بود. تو هم شعر می توانی بگویی؟ عرض کرد: آری! یابن رسول الله! منهم شاعرم.

امام فرمود: وارد مدینه شو و با زبان شعر، شهادت امام حسین (ع) را اعلام کن! بشیر می گوید: بر اسبم سوار شدم و به مدینه رفتم و چون به مسجد النبی رسیدم، صدا بگریه بلند کردم و گفتم:

یا اهل یثرب! لا اُثَمُّ لکم قتل الحسین فادعی مدراراً
الجسم منه بکربلاً مفرجاً والرأس منه علی القنأۃ یدار

حسین را در غریبی سر بریدند — تن پاکش به خاک و خون کشیدند.

تنش در کربلا عریان افتاده — سرش بر نیزه های کین نهاده.

یعنی: «ای اهل مدینه! جای ماندن نیست ازیرا حسین (ع) شهید شده است. و من اشکم سرازیر است.

بدنش در کربلا در خون است و سرش را بر بالای نیزه ها می گردانند.»

بعد گفتم: این امام سجاد (ع) است که با عمه ها و خواهرانش، نزدیک شهر می باشند. و من قاصد او هستم تا محل آنها را بشما نشان بدهم.

با این نداء، هیچ زن پرده نشین و باحجابی در مدینه نبود مگر اینکه موپیشان و صورت خراشان و لطمه زنان، با نداء و اوایلا! از خانه ها خارج شده و بطرف محل کاروان، حرکت نمودند.

وقتی من به نزد امام برگشتم، دیدم که حضرت از خیمه بیرون آمده و دستمالی در دست دارد که با آن اشکهای خود را پاک می کند. امام بر روی صندلی نشست و بی اختیار گریه نمود. صدای مردم هم بگریه بلند شد و آن محل یکپارچه گریه شد و از هر طرف، تسلیت عرض می کردند. در این هنگام، امام با دست اشاره کرد تا مردم ساکت شوند.

مردم از جوش و خروش افتادند و امام شروع به بیاناتی نمود از جمله فرمود: ای مردم! همانا خداوند که حمد و سپاس بر او باد! ما را به مصیبت های بزرگی مبتلا فرمود و شکاف بزرگی در اسلام ظاهر شد. اباعبدالله الحسین (ع) و فرزندان و یارانش کشته شدند و زنان و دخترانش، اسیر گشتند و سرش را بالای نیزه ها در شهرها گردانند. این مصیبتی است که مانند ندارد.

عشق حسینی

ای مردم! کدامیک از شما می تواند بعد از شهادت حسین(ع)،
شاد و خرم باشد؟ کدام قلبی است که برای او اندوهگین نشود؟
کدامیک از شما می تواند از ریختن اشکش جلوگیری کند؟
بدرستیکه آسمانهای هفتگانه برای شهادت حسین(ع) گریه کردند. دریاها با امواجشان و آسمانها با
ارکانشان و زمین با اعماقش و درختها با شاخه هایشان، برای حسین(ع) گریه کردند. امواج دریاها
و فرشتگان مقرب خدا و اهل آسمانها همه و همه گریه کردند. ای مردم! آن کدام قلبی است که برای
کشته شدن حسین(ع) شکافته نشود؟ آن کدام دلی است که برای حسین(ع) ناله ننماید؟ آن کدام
گوشی است که این مصیبت بزرگ را که در اسلام پدید آمده، بشنود و کرنشود؟... اَنَا لِّلْهُ وَأَنَا لِيهِ
راجعون از مصیبتی که چقدر بزرگ و سوزان و دردناک و رنج دهنده و ناگوار و تلخ و جانسوز
است! آنچه که برای ما روی داد را به حساب الهی منظور می کنیم که او عزیز و انتقام گیرنده است!

عزاداری در مدینه

امّ کلثوم وقتی وارد مدینه شد، گریه می کرد و می گفت:

مَدِينَةُ جَدَّتَا لَا تَقْبَلِينَا فَبِالْحَسْرَاتِ وَالْأَحْزَانِ جِئْنَا

أَلَا فَخْبَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ عَنَّا بَأَنَّا قَدْ فَجَعْنَا فِي آيِنَا

وَأَنَّ رَجَالَنَا بِالطَّفِّ صَرَعُوا 'بَلَارُؤُسٍ وَقَدْ ذَبَحُوا الْبَنِينَ

وَأَخْبَرَ جَدَّتَا أَنَا أَسْرُنَا وَبَعْدَ الْأَسْرِ يَاجَدَّاهُ سَبِينَا

وَرَهْطُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اضْحَوْا عَرَايَا بِالطُّفُوفِ مُسْلَبِينَ

وَقَدْ ذَبَحُوا الْحُسَيْنَ وَلَمْ يُرَاعُوا جَنَابَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فِينَا

...

یعنی: ای مدینه پیامبر! ما را قبول نکن! ما با حسرت و اندوهها آمده ایم. پیامبر! از حال ما با خبر کن که
مادر مورد پدرمان دچار فاجعه شده ایم. مردان ما در سرزمین داغ، بدون سر افتاده اند و پسران ما را سر
بریده اند!

و به جلد ما خبریده که ما اسیر شدیم و بعد از اسارت، زندانی گشتیم! و گروه تو ای پیامبر! در حالی روز
بر آنان گذشت که عریان و غارت زده، بر ریگهای گرم، افتاده اند!

ای رسول خدا! حسین (ع) را ذبح کردند و مراعات تورا درباره‌ما نکردند!

همچنین نقل شده است که امّ کلثوم به مسجد پیامبر رفت و با گریه عرض نمود: **السلام یا جدّاه!** من خبر شهادت فرزندت حسین (ع) را آورده ام.

در این موقع، صدای ناله ای از قبر بلند شد که مردم با شنیدن آن صدا گریه وزاری سر دادند.

امام سجّاد (ع) نیز بر قبر جدّش آمد و صورتش را بر آن گذاشت و گریه کرد و فرمود: ای جدّ بزرگوار من! ای بهترین انبیاء مرسل! با تو درددل می نمایم! محبوب تو، حسین (ع) کشته شد و نسل تو از بین رفته است! در حالی تو را صدا می زنم که محزون و هراسان و اسیرم واحدی نیست که از ما حمایت کند و طرفداری نماید! ما را اسیر کردند، آنگونه که کنیزان را اسیر می کنند و آنچنان ناراحتی و آزار به ما رسید که استخوانها تحمل ندارد.

عزاداری ام البنین

امّ البنین، مادر ابوالفضل (ع) و عبدالله و عثمان و جعفر، بعد از شنیدن خبر شهادت پسرانش، برای عزاداری به قبرستان بقیع می رفت و مشغول نوحه وزاری می شد. آنچنان عزاداری اوسوزناک بود که حتی مروان، دشمن اهل بیت با شنیدن ناله های به گریه می افتاد. امّ البنین می گفت:

لاتدعونی ویک امّ البنین	تذکرینی بلیوث العرین
کانت بنون لی ادعی بهم	والیوم اصبحت ولا من بنین
اربعة مثل نسور الربی	قد واصلوا الموت بقطع الوتین
تنازع الخرصان اشلائهم	فکلهم امسی صریعاً طعین
یالیت شعری اکما أخبروا	ان عباساً قطع الیمین؟

یعنی: دیگر بمن امّ البنین (مادر پسران) نگوئید! زیرا بیاد شیران بیشه می افتم! زمانی پسرانی داشتم که به آنها مرا می خواندند! ولی امروز من پسری ندارم! چهار فرزند که مثل کرکس ها، بلندهمت بودند، ولی با قطع رگشان بشهادت رسیدند. نیزه های باریک و تیز برای بشهادت رساندن آنها نزاع می کردند و شب همه آنان بشهادت رسیدند! ای کاش! همانطور که بمن گفته اند، می فهمیدم که دست راست عباس (ع) قطع شده است؟

عاشورا در آئینه احادیث

زیارت عاشورا خوانان

آیت الله العظمی اراکی:

یکی از ملازمان ایشان نقل نموده که برنامه معظم له این بود که هر روز بالای بام می‌رفتند و به حالت ایستاده به خواندن زیارت عاشورا می‌پرداختند و صد لعن و صد صلوات که در زیارت عاشورا وارد شده است مقید بودند بطور کامل قرائت کنند و این برنامه ایشان به همین نحو یعنی بالای بام و رو به قبله حتی در روزهای برفی و سرد هم بدون کم و کاست ادامه داشت تا موقعی که توانایی جسمی داشتند.^(۴)

شیخ مرتضی نواده شیخ انصاری:

در شرح حال ایشان آورده‌اند که از جمله عادات او خواندن زیارت عاشورا بوده که در هر روز دو بار، صبح و عصر آن را می‌خواندند و بر آن بسیار مواظب بودند، بعد از وفاتش کسی او را در خواب دید و از او احوالش را پرسید.

در جواب سه مرتبه فرمود: عاشورا، عاشورا، عاشورا.^(۵)

آیت الله میرزا ابو القاسم محمدی گلپایگانی:

فرزند ایشان در شرح احوال ایشان نقل نمودند که وی در تمام زندگی پشت بام می‌رفتند و حضرت امام حسین (ع) را زیارت می‌نمودند و گاهی در حالی که برف زیادی روی پشت بام بود، ایشان می‌رفت و حضرت را زیارت می‌نمود و جالب آن که نام همه فرزندان ذکور خویش را حسین گذاشت.^(۶)

آیت الله سید زین الدین طباطبایی:

روزی ایشان از وصف کربلا و روز عاشورا برای دوستان تعریف می‌کردند و همچنین در اهمیت زیارت عاشورا گفتند:

شبی در حجره مشغول زیارت عاشورا بودم، در سجده شکر زیارت حالم منقلب شد و کربلا با آن صحنه‌های روز عاشورا و امام حسین (ع) را دیدم و غش کردم.^(۷)

آقاجفی قوچانی:

ایشان در ضمن خاطرات خود می‌گوید: روزی بنا گذاشتم چهل روز زیارت عاشورا روی بام مسجدشاه (اصفهان) بخوانم و سه حاجت در نظر داشتم، یکی قرض پدرم ادا شود و یکی مغفرت و دیگری علم زیاد شود و درجه اجتهاد، پیش از ظهر شروع کردم و هنوز ظهر نشده تمام می‌شد، از اول تا به آخر دو ساعت طول می‌کشید، چهل روز تمام شد. یک ماه نگذشت که پدرم نوشته بود که قرض مرا موسی بن جعفر (ع) ادا کرده، من به او نوشتم بلکه سید الشهدا، ادا کرد. (و کلهم نور واحد) چون قوی‌دل شده در ماه محرم و صفر جهت‌مطلبی که در نظرم اهم مطالب بود، چهل روز زیارت عاشورا روی بام مسجد خواندم، با اهتمام تمام و کمال احتیاط، به این معنی که در آن دو ساعت همه را رو به قبله، سر پا در مقابل آفتاب‌ایستاده بودم تا تمام می‌شد.

چهل روز ختم ما تمام شد، بعد از آن خوابی دیدم که مطلب برآورده شده است.^(۸)

زنیکه امام حسین (ع) به دیدارش رفت

«حاج ملا محمد علی یزدی در نجف همسایه‌ای داشت که در کودکی باهم نزد یک معلم درس می‌خواندند. ولی آن همسایه وقتی بزرگ شده، به شغل راهزنی مشغول شد تا اینکه مُرد و او را در قبرستانی نزدیک خانه ملای یزدی دفن کردند. هنوز یکماه نگذشته بود که حاجی در خواب، همسایه راهزن را دید که در حال خوش و خرمی قرار دارد. تعجب کرد و از او ماجرایش را پرسید. او گفت: بعد از مردنم تا دیروز بخاطر کارهای زشتم در عذاب بودم، ولی دیروز که همسر استاد اشرف حداد فوت کرد و او را در این قبرستان دفن کردند، ابا عبدالله (ع) سه بار به دیدن او آمد و در بار سوم دستور داد عذاب را از این قبرستان بردارند. لذا حال ما از بدی به خوبی تغییر کرد!

ملای یزدی بعد از بیدار شدن، به سراغ استاد آهنگر رفت و بعد از پرس و جو در مورد شخصیت این زن، متوجه شد که این زن همه روزه زیارت عاشورا می‌خوانده است»

اینجا وزارت فرهنگ است

یکبار من به خاطر دارم که در روز تاسوعا یا عاشورا مأمورین رضاخان به مسجد جامع آمدند که که مانع برگزاری مراسم عزاداری شوند و می‌گفتند باید از وزارت فرهنگ اجازه بگیرد.

در این حال آیت الله شاه آبادی، خطاب به آقای سید علی اصغر آل احمد که صدای خیلی خوبی هم داشت، فرمودند که ((زیارت عاشورا را بخوان!

مرحوم آل احمد هم شروع به خواندن زیارت عاشورا کرد و در اثر آن صدای گریه و ضجه عزاداری مردم در تمام بازار بلند شد. بعد هم آیت الله شاه آبادی خطاب به مأمورین رضا خان گفتند به آن مرد قلدر چاروا دار بگو که مانع عزاداری مردم نشود و به وزیر فرهنگ هم بگوید که در وزارت فرهنگش را ببندد. اینجا وزارت فرهنگ ماست.))

پی‌نوشتها:

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۷۶، ح ۱۹۶۳۷.

۲- همان، ص ۵۰۴، ح ۱۹۶۹۷.

۴- به نقل از یکی از ملازمان ایشان.

۵- مردان علم در میدان عمل، سید نعمت الله حسینی، انتشارات سید الشهداء، ج ۲، ص ۳۷۶.

۶- به نقل از حجه الاسلام و المسلمین حاج آقای غلامحسین محمدی گلپایگانی.

۷- برنامه سلوک در نامه‌های سالکان، علی شیروانی، انتشارات دار الفکر، ۱۳۷۶، ص ۲۳۳.

۸- سیمای فرزاتگان، رضا مختاری، ص ۲۰۱.

آل زیاد

از جمله گروهی که به اسلام ضربه بسیار زده‌اند و در زیارت عاشورا مورد لعنت‌اند، «آل زیاد» (ند) و العن... آل زیاد و آل مروان الی یوم القیامه). نسل ناپاک «زیاد»، دستشان به خون عترت پیامبر آمیخته است. عبید الله بن زیاد که والی کوفه و بصره بود و امام حسین را در کربلا کشت، فرزند همین زیاد است. مادر زیاد، سمیه نام داشت، از زنان زناکار صاحب پرچم. زیاد از طریق آمیزش نامشروع و زنا توسط غلام سمیه به نام «عبید ثقفی» به دنیا آمد. زیاد را زیاد بن عبید می‌گفتند. از بدعت‌های معاویه، آن بود که بر خلاف حکم پیامبر، این زنا زاده را به دودمان بنی امیه ملحق ساخت و از آن پس او را «زیاد بن ابی سفیان»

می‌گفتند. ^(۲۸) این موضوع که به «مساله استلحاق» معروف است، در سال ۴۴ هجری انجام گرفت و مورد اعتراض بسیاری از بزرگان از جمله سید الشهداء بود که در نامه‌اش به معاویه، این کار را در ردیف کشتن حجر بن عدی و عمرو بن حمق، آورده ^(۲۹) و او را نکوهش کرده است. پس از انقراض امویان، مردم زیاد را به اسم مادرش سمیه یا به نام پدری ناشناخته، زیاد بن ابیه (زیاد، پسر پدرش) می‌خواندند. ^(۳۰) امام حسین «ع» روز عاشورا در یکی از خطبه‌هایش جمله «الا و ان الدعی بن الدعی...» دارد، که اشاره به ناپاک زادگی ابن زیاد و پدرش زیاد است که هر دو نسبی پست و آلوده داشتند و عبید الله هم از کنیز زنا کاری به نام مرجانه به دنیا آمده بود و به «ابن مرجانه» مشهور بود. حاکمیت یافتن کسی چون پسر زیاد، فاجعه‌ای بود که عزت و کرامت مسلمین و عرب را نابود

کرد. زید بن ارقم وقتی در کوفه شاهد آن بود که ابن زیاد بر لبهای سر بریده ابا عبد الله «ع» می زند، گریه کنان و با اعتراض برخاست و از مجلس بیرون آمد و می گفت: ای جماعت عرب! از این پس برده شده اید. پسر فاطمه را کشته و پسر مرجانه را به امارت پذیرفته اید...⁽³¹⁾ در همان ایام، آل زیاد بعنوان گروهی فاسد و شیطانی به شمار می رفتند. حتی یکی از شهدای کربلا به نام مالک بن انس مالکی یا انس بن حارث کاهلی در رجزی که در میدان می خواند، یکی از ابیات آن چنین بود:

آل علی شیعه الرحمان آل زیاد شیعه الشیطان⁽³²⁾

آل زیاد، طبق روایات، دلهایی مسخ شده، دودمانی ننگین و مورد خشم بودند و روز عاشورا را به خاطر کشته شدن حسین بن علی، مبارک دانسته و به شادمانی روزه می گرفتند.⁽³³⁾ نیز «آل زیاد» نام سلسله ای از خلفاست که از نسل زیاد بن ابیه بودند و از سال 204 تا 409 هجری بر یمن حکومت کردند. آغاز حکومتشان از زمان هارون الرشید بود و ماموریشان سرکوبی علویان آن دیار.⁽³⁴⁾

28- الغدير، ج 10، ص 218.

29- معادن الحكمه، محمد بن فیض کاشانی، ج 2، ص 35 (چاپ جامعه مدرسين)، بحار الانوار، ج 44، ص 212.

30- الغدير، ج 10، ص 218.

31- بحار الانوار، ج 45، ص 117.

32- همان، ص 25.

33- همان، ص 95.

آل مروان

دودمان مروان بن حکم که از تیره بنی امیه بودند و از سال 64 هجری روی کار آمدند.

آغاز سلطه این خاندان با به خلافت رسیدن مروان بود. مروان از خشن ترین و عنودترین دشمنان اهل بیت و امام حسین «ع» بود و نزد پیامبر و مردم ملعون و مطرود و تبعید شده بود (-مروان) پس از او عبد الملک مروان، ولید بن عبد الملک، سلیمان بن عبد الملک، عمر بن عبد العزیز، یزید بن عبد الملک، هشام بن عبد الملک، ولید بن یزید، یزید بن ولید، مروان بن محمد، به ترتیب نزدیک به هفتاد سال حکومت کردند⁽²⁾ و دوران حکومتشان از سخت ترین دورانهای شیعه بود. بنی مروان جنایتکارترین افراد را در شهرها به ولایت می گماشتند که حجاج یکی از آنان بود. در زیارت عاشورا «آل مروان» نیز همچون آل زیاد و آل ابی سفیان و بنی امیه مورد لعن قرار گرفته اند.

عاقبت قاتلین امام حسین (ع)

قیام مختار

مختار که از شیعیان بود در سال 66 قیام کرد و لشکرش با لشکر شام جنگ کرده و مختار پیروز شد. او ابراهیم پسر مالک اشتر را فرمانده سپاه خود نموده بود و شروع به انتقام از قاتلین حادثه عاشورا نمود.

آنان ابن زیاد را دستگیر کرده و ابراهیم دستور داد تا آتشی روشن کردند سپس خنجر را برداشته و از گوشت بدن ابن زیاد می کند و آن را در آتش نیم پخت نموده و به خورد ابن زیاد می داد و در آخر با فریاد: یا لشارت الحسین! سر ابن زیاد را از تنش جدا نمود

و برای امام سجاد (ع) فرستاد. سپس **شمر** را دستگیر نموده و سرش را از تن جدا نمودند. **آنان که بر بدن حضرت اسب** رانده بودند آوردن و بامیخهای آهنین به زمین دوختند سپس اسب بر بدنشان تاختند تا مردند.

عمرو بن صبیح را که با شمشیر به صورت امام زده بود آورده و بدنش را با نیزه ریز ریز نمودند. **بجدل بن سلیم** که انگشت امام را قطع کرده بود آوردند و دست و پایش را قطع نمودند تا در خون خود دست و پا زد و **مرد سنان بن انس** را آورده و از گوشت رانهایش می بریدند تا **مرد شبث بن ربعی** را که با شمشیر به صورت امام زده بود از گوشت بدنش بریدند تا **مرد دست و پای ابجر بن کعب** را بریدند و چشمهایش را بیرون آورده و او را کشتند. گوشت **حصین بن نمیر** را با قیچی بریدند تا **مرد عمر سعد** را در بسترش سر بریدند و پسرش حفص را هم کشتند. دست و پای **حرملة** را بریده و میله‌ای را در آتش داغ کرده و بر گردن حرملة گذاشتند تا گردنش قطع شد. دستهای **خولی** را بریدند سپس او را کشتند. **زیاد بن رقاء** را که تیر به پسر یکی از بنی هاشم زده بود بستند و تیر بر چشمانش زدند تا **مرد مرّة بن منقذ** را که قاتل علی اکبر بود با آتش کشتند و...

فهرست:

تولد ۱

روایات در شان ۹

برکات حسینی ۱۰

شعرای مرثیه خوان ۱۴

معرفی شخصیت امام توسط زینب(س) ۱۶

اخبار پیامبر از شهادت امام ۱۷

حرم ابوالفضل(ع) ۱۹

مناسک حرم حسینی ۲۱

شخصیت زینب(س) ۲۷

چرا مصیبت امام بزرگترین مصیبت است؟ ۲۸

حرکت بطرف کربلا ۲۹

شهادت مسلم بن عقیل(ع) ۳۱

ورود به کربلا ۳۴

شب عاشورا ۳۵

شهادت علی اکبر (ع) ۴۲

شهادت عباس (ع) ۴۵

شهادت امام ۴۷

اسرا در کوفه ۵۲

شام ۵۵

اربعین ۵۵

مدینه ۵۶

حکومت فاسد یزید ۵۹

عاشورا در روایات ۶۰

زیارت عاشورا ۶۱

عاشورا در کلام شهیدان ۶۳

- فهرست مآخذ.
- قرآن مجید.
- ابصار العین، لمحمد السماوی - مكتبة بصیرتی - قم، ۱۴۰۸ هـ.
- الاحادیث الغیبیة، مؤسسة المعارف الاسلامیة، قم ۱۴۱۵ هـ.
- الاخبار الطوال، لابن قتیبة، شریف رضی، قم ۱۴۰۹ هـ.
- ادب الطف، لجواد شبر، دار المرتضی، بیروت.
- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، لابن عبد البر، دار نهضة مصر.
- اسد الغابة فی معرفة الصحابة، لابن الاثیر، مكتبة الاسلامیة، طهران.
- الاصابة فی تمييز الصحابة، للعسقلانی، دار احیا التراث العربی.
- اصول الکافی وفروعه، لمحمد بن یعقوب الكلینی، اسلامیة، ۱۳۸۸.
- اعلام الدین - للدیلمی، ال البيت، قم، ۱۴۰۸ هـ.
- اعلام النساء، لعمر رضا کحالة، الرسالة، بیروت، ۱۴۰۲ هـ.
- امالی، شیخ صدوق، ترجمه کمرهائی اسلامیة، ۱۳۶۲ - طهران.
- امالی، للشیخ الطوسی، مؤسسه بعثت، ۱۴۱۴ هـ.
- الامام الحسین واصحابه، لفضلعلی قزوینی، المتوفی ۱۳۶۷ - قم.
- الامامة والسیاسة، لابن قتیبة، دار المعرفة، بیروت.
- انساب الاشراف، للبلاذری، نشر فرانکس شتاينر بقیسبادن بیروت.
- الانوار الساطعة فی شرح زیارة الجامعة لجواد بن عباس الكربلائی.
- بحار الانوار، للعلامة المجلسی، مؤسسة الوفا، بیروت.
- البداية والنهاية، لابن کثیر، دار الفکر، بیروت.
- البرهان فی تفسیر القرآن، السيد هاشم البحرانی - المطبعة العلمیة - قم.
- بضائر الدرجات، لمحمد الصفار القمی، مكتبة آية الله المرعشی.
- بلاغة الحسین، لمصطفی محسن الموسوی الحائری، تهران ۱۳۶۹.
- بهج الصباغة، لمحمد تقی التستری، صدر ۱۳۹۰.
- بیت الاحزان، للشیخ عباس القمی، عماد زاده - اصفهان ۱۴۰۴ هـ.
- پیغمبر واران - محمد علی عالمی، بصیرتی، ۱۳۸۶ - قم.

- تاریخ الاسلام، للذهبی، دار الكتاب العربی، بیروت، ۱۴۱۰ هـ.
- تاریخ الخلفاء، للسيوطی، شریف الرضی، ۱۳۷۰، ش.
- تاریخ الطبری، لابی جعفر بن جریر الطبری، دار سویدان - بیروت.
- بن ابی یعقوب، دار صادر و دار بیروت ۱۳۷۹، وترجمه محمد ابراهیم آیتی،
- تاریخ الیعقوبی، لاحمد
- انتشارات علمی وفرهنگی - تهران.
- تتمه المنتهی - شیخ عباس قمی.
- ترجمة الامام الحسين (ع) لابن عساكر، مجمع احيا القافة الاسلامية، ۱۴۱۴ هـ.
- تفسير الصافي، لفيض الكاشاني، اسلامية.
- التفسير الكبير، لفخر الرازي، دار الكتب العلمية - طهران.
- تفسير نمونه، جمعی از نویسندگان، دار الكتب الاسلامية، طهران.
- تفسير منهج الصادقين، لمولى فتح الله الكاشاني، علمية اسلاميه.
- التنبيه والاشراف، للمسعودی، مؤسسة منابع الثقافة الاسلامية - قم.
- تنقيح المقال، للعلامة المامقاني، المطبعة الحيدرية ۱۳۵۲.
- تهذيب الاحكام، لابی جعفر الطوسي، اسلاميه، طهران.
- تهذيب التهذيب، لابن حجر العسقلاني، بیروت ۱۴۱۵ هـ.
- الثاقب فی المناقب، لابن حمزه، دار الزهراء، بیروت ۱۴۱۱ هـ.
- جامع الرواة، للاردبیلی، دار الاضواء، بیروت ۱۴۰۳ هـ.
- الجمل - للشيخ المفيد، الداوری، قم ۱۳۹۷.
- حياة الحيوان، للدميمي، ناصر خسرو، طهران.
- حسين (ع) نفس مطمئنه، محمد علی عالمی، هاد - تهران ۱۳۷۲.
- الخرائج والجرائح، للراوندي، مؤسسة الامام المهدي (ع) - قم.
- الدمعة الساكبة، للبهبهاني، اعلمی، بیروت ۱۴۰۹ هـ.
- ديوان السيد حيدر الحلبي، اعلمی - بیروت، ۱۴۰۴ هـ.
- رجال كشي، لمحمد بن الحسن الطوسي، دانشگاه مشهد.
- الرد علی المتعصب العنيد، لابن جوزي، ۱۴۰۳ هـ.
- روح مجرد، محمد حسين حسيني طهراني - حكمت ۱۴۱۴ هـ.
- سفينة البحار، للشيخ عباس القمي، سنائي.

- سلونی قبل ان تفقدونی، لمحمد رضا حکیمی، اعلمی.
- سنن ابن ماجه، للقرطبي، دار احيا التراث العربي، بيروت ۱۳۹۵.
- سنن دارمی، لعبدالله بن بهرام الدارمی، دار الفكر، قاهره ۱۳۹۸ هـ.
- سير اعلام النبلا، للذهبي، مؤسسة الرسالة - بيروت، ۱۴۰۵ هـ.
- شاگردان مكتب ائمه عليهم السلام، محمد علي عالمی، چاپخانه علمیه - قم ۱۳۷۱.
- البلاغه، لابن ابی الحديد، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دار احيا الكتب العربی.
- شرح نهج
- فی شرح زیارة العاشور، میرزا ابوالفضل طهرانی، چاپخانه سیدالشهدا قم ۱۴۰۹.
- شفا الصدور
- صحیح البخاری، لمحمد بن اسماعیل البخاری، دار الفكر، ۱۴۰۱ هـ.
- الطبقات الکبری، لابن سعد، دار صادر ودار بیروت، بیروت ۱۳۷۷.
- العباس، لعبدالرزاق الموسوی المقوم.
- العروة الوثقی، للسید محمد کاظم الطباطبائی.
- علی الاکبر علیه السلام، لعبدالرزاق الموسوی المقوم.
- عمدة الطالب، لابن عنیه انصاریان - قم ۱۴۱۷ هـ.
- الغدير، للعلامة الاميني، دار الكتب العربي، بیروت، ۱۴۰۳ هـ.
- فتح الباری، لابی جعفر العسقلانی، دار احيا التراث العربي.
- فرق الشيعة، للنوبختی، المرتضوية، النجف الاشرف.
- الفوائد الرجالية، للسید محمد مهدی بحر العلوم، مكتبة الصادق.
- فوائد الرضويه، شیخ عباس قمی.
- قاموس الرجال، لمحمد تقی التستری، نشر الكتاب، طهران.
- قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، اسلامیه - طهران.
- قواعد الاحکام، للعلامة الحلی، منشورات الرضی قم.
- کامل الزیارات، لابن قولویه مكتبة المرتضوية النجف الاشرف.
- الكامل فی التاريخ، لابن الاثير، دار صادر، دار بیروت، ۱۳۸۵ هـ.
- کحل البصر، للشیخ عباس القمی، من منشورات الرسول المصطفی.
- کشف الغمه، لعلی بن عیسی الاربلی - بنی هاشمی، تبریز ۱۳۸۱ هـ.
- کشکول ابن العلم شیخ علی محمد ابن العلم.

- الکنی واللقاب، للشيخ عباس القمي، انتشارات بیدار.
- لغتنامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- لؤلؤ و مرجان، میرزا حسین نوری، انتشارات نور.
- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، للطبرسی، دار احیاء التراث العربی.
- مجموعه ورام، لورام بن ابی فراس، مكتبة الفقيه، قم.
- مرآة العقول، للعلامة المجلسی، اسلامیه - ۱۳۶۳.
- مروج الذهب، للمسعودی، دار الاندلس، بیروت.
- علی الصالحین، لمحمد بن محمد الحاکم النیسابوری، دار المعرفة، بیروت.
- المستدرک
- معالی السبطين، محمد مهدي مازندرانی، قرشی، تبریز.
- معانی الاخبار، شیخ صدوق، جامعه مدرسين - قم ۱۳۶۱.
- معجم رجال الحديث، للسید ابو القاسم الموسوی الخوئی، مدينة العلم، قم ۱۴۰۹.
- معراج المحبة، شیخ علی ابن شیخ العراقین الطهرانی.
- المغازی، محمد بن عمر الواقدي، نشر دانش اسلامي، ۱۴۰۵ هـ.
- مقاتل الطالبیین، لابی الفرج، منشورات الرضی والزاهدی - قم.
- مقتل الحسين عليه السلام، للخوارزمي، مكتبة المفيد.
- مقتل الحسين عليه السلام، لعبدالرزاق الموسوی المقوم، مكتبة بصيرتي، قم.
- مناقب ال ابی طالب، لابن شهر آشوب، مكتبة العلامة، قم.
- منتخب الاثر، للطيف الله الصافي، صدر، طهران.
- منتهی الامال، شيخ عباس قمی، جاويدان.
- موسوعة كلمات الامام الحسين عليه السلام، نشر دار المعروف، قم.
- ناسخ التواريخ، ميرزا محمد تقی سپهر، اسلامیه.
- نفس المهموم، ترجمه شعرانی، علمیه اسلامیه ۱۳۷۴.
- نقش ائمه در احیاء دین، سيد مرتضى عسكري، بعثت، ۱۳۷۰.
- الميزان فی تفسیر القرآن - للعلامة الطباطبائي، اعلمي، بیروت ۱۳۹۴.
- نهج الحق وكشف الصدق، للعلامة الحلّي، دار الهجرة، قم ۱۴۱۴.
- وسائل الشيعة، لمحمد بن الحسن الحر العاملي، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- وفا الوفا، لعلی بن احمد السمهودی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۴.

- وفاة الصديقة الزهراء (س)، لعبدالرزاق الموسوی المقوم، بصیرتی، قم.
- وفيات الاعیان، لابن خلکان، دار صادر، بیروت.
- وقعة صفین، لنصر بن مزاحم المنقری، مكتبة اية الله المرعشی، قم.
- یادداشت‌های خطی آیت الله حائری.
- ینابیع المودة، للقدوزی، بصیرتی، قم ۱۳۸۵.

نامه ها و ملاقات‌های امام حسین (ع) - علی نظری منفرد

فرهنگ عاشورا {جواد محدثی}

پایان